دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نگاه دانلود
www.negahdl.com

رمان ماهی سفید|sherry.si کاربر انجمن نگاه دانلود

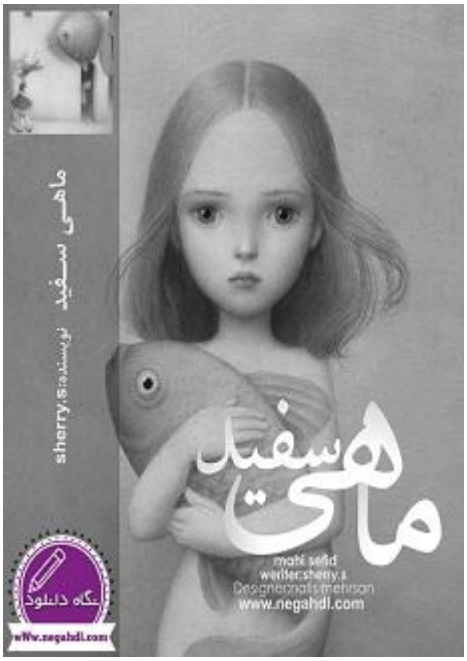

برای دانلود رمان بیشتر به نگاه دانلود مراجعه کنید

این کتاب درسایت نگاه دانلود آماده شده است

www.negahdl.com

رمان:ماهی سفید

نویسنده:sherry.si کاربرانجمن نگاه دانلود

ویراستار : Mina_s

فصل اول

-ای بابا حواست کجاست؟

دفترتلفن و بستم و نگاهش کردم:

-دارم گوش میدم بگو

چشم غره ای رفت و ادامه داد:

-خلاصه هنوز مشکل دارن.من نمی‌خوام دخالت کنم ولی به نظرم حق با ستاره هست اخه هنوز یه ماه نشده عقد کردن آقا جو گیر شده میگه لازم نیست درس بخونی حالا هرکی ندونه ما که دیگه می‌دونیم چه قولایی میداد به ستاره.جریان همون رد شدن خر از پل...

موهام رو جمع کردم و کنارش نشستم.

-خب حالا می‌خواد چیکار کنه؟

عصبی سرش رو تکون داد:

-چیکار میتونه بکنه ! الان دیگه عقد کردن مجبورن با هم کنار بیان.

دستش رو گرفتم و در حالی که از روی تخت بلند میشدم کشیدمش.

-حرص نخور.بریم پایین تا میز صبحانه جمع نشده!

وارد آشپزخونه شدیم. مامان مشغوله ریختن چایی بود دوتایی بلند سلام کردیم.چایی رو روی میز گذاشت.

-صبح بخیر.یکم بخوابید!

آرام پشت میز نشست و چایی رو کشید سمت خودش.

-آخ خاله دست رو دلم نذار.مگه این گذاشت من بخوابم! انقدر تا صبح حرف زد هنوز سر درد دارم

روبه روش نشستم.

-لااقل یه چیزی بگو آدم باورش بشه

مامان ظرف پنیر و روی میز گذاشت و با خنده گفت:

-آرام تو این بهونه ی قدیمی رو نمیخوای عوض کنی؟

لقمشو قورت داد و با مظلومیت به مامان نگاه کرد:

-دیدی چی شد سیمین جون؟! من تو حنا هم شانش ندارم. مثله اینکه حنا هم دیگه فیک شده رنگ نداره

مامان لبخندی زد و نون سنگک رو جلومون گذاشت:

-خدارو شکر این زبونت فیک نیست و اصله.

لقمه ی پنیرو قورت دادم و با خنده گفتم:

-این یکی که باید فیک باشه نیست

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

با حالت قهر چشماش رو بست .

-من دیگه حرفی ندارم

مامان از جاش بلند شد.

-برم مادرجون و صدا کنم ظهر شد

خانواده ی کوچک من تشکیل شده از مامان، مادرجون که من مامانی صداش میکنم و آرام که خیلی وقت بود عضو این خانواده شده بود.

خیلی بچه بودم که مامان و بابا از هم جدا شدن..من نه دعوایی یادمه،نه اذیت شدم..توافقی از هم جدا شدن . خواهرم نگین سه سال از من بزرگتر بود، با پدرم زندگی میکرد شاید این هم یه توافق بود که تقسیم شدیم..خواهریم ولی زیادی غریبه ایم همیشه از دور همدیگرو میبینیم حتی شاید تعداد سلام کردنمون هم بیشتر از چهار یا پنج بار نباشه..

بابا بعد از طلاق ازدواج کرد،با زنی به اسم لیلا که پسری همسن نگین داره.

گاهی فکر میکنم ما خوشبخت تریم یا اونها؟!

اگر نگین بود میتونست به خوبیه آرام باشه؟ نمیدونم ، جوابشون زیاد هم برام مهم نیست.

فعلا ذهنم درگیر نتیجه ی کنکوره.

کلی برنامه ریزی کردیم با آرام که یه جا قبول شیم حالا هرجا میخواد باشه اونش مهم نیست.

آرام لباس پوشیده جلوم وایستاد:

مامان زنگ زد شب خاله مهنا زینا میان اونجا برم کمکش کنم ، داشت با مامانت حرف میزد.فقط زود بیاید-

از جام بلند شدم و پشت سرش وارد حیاط شدم. به سمت در رفت و بلند گفت:

-دیر نیایدا...ستاره من و کچل میکنه . فعلا خداحافظ

در و محکم بست.

برگشتم داخل خونه. مامانی روی کاناپه جلوی تلویزیون نشسته بود و مشغول بافتن موهاش بود.

رو دسته ی کاناپه نشستم و کش و ازش گرفتم و بستم به موهالش:

-آرام چرا انقدر زود رفت؟

دسته ی بافته شده ی موهاشو روی شونه ی چپش انداختم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-شب خاله مهناز و ما خونشون دعوتیم .رفت واسه کمک...

مامانی سرش و تکون داد و گفت:

-راستی بابات زنگ زده بود میخواست حالت و بپرسه میگفت این چند وقت سرش خیلی شلوغ بوده وقت نکرده،پرسید کنکور و چیکار کردی؟چرا گوشیت و جواب نمیدی؟

از جام بلند شدم و به سمت پله ها راه افتادم:

-نشنیدم خودم بهش زنگ میزنم

******

-حالا مثلا بخواد درس بخونه چه اتفاقی میفته؟

بابک پاشو انداخت رو پاشو گفت:

-عجب گیری دادیا؟من دلم نمیخواد زنم درس بخونه.شما برید درس بخونید ببینم کجارو میگیرید...ستاره خودشم به این نتیجه رسیده دیگه بعد ازدواج درس خوندن به دردش نمیخوره

آرام حق به جانب نگاهی به ستاره و بابک انداخت:

-معلومه که ما میخونیم..همه جارم فتح میکنیم تا چشاتون دراد

احساس میکردم ستاره ناراحت شده،هم من هم آرام میدونستیم ستاره چقدر معماری دوست داره ویکی از آرزو هاشه ولی علاقه ی زیادش به بابک باعث شده بود قید خیلی از آرزوهاشو بزنه چون بابک آدم تعصبی بود.

بهش اشاره کردم که بحث و تموم کنه . از جاش بلند شد:

-پاشو بریم میز و بچینیم،ایشونم که تازه عروسن دست به سیاه وسفید نمیزنه...

از جام بلند شدم ستاره با خنده گفت:

-یکی از مزیت های خوبه ازدواجه حسود خانوم

ظرف سالادو گذاشتم وسطه میزو به ارام که داشت بشقاب هارو میچید گفتم:

-دیگه راجع به درس خوندن ستاره حرف نزن میدونم بخاطره خودش میگی اون خودشم ناراحته ولی به قول خودت دیگه کاری نمیشه کرد فقط ستاره بیشتر اذیت میشه.

آخرین بشقاب و گذاشت:

-دیگه نمیگم ولی میدونم ستاره یه روزی خیلی پشیمون میشه...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

خواستم جوابشو بدم که صدای زنگ بلند شد به سمت آشپزخونه رفت و گفت:

-درو باز کن من غذارو بیارم

اف اف و زدم و در ورودی و باز کردم.آرش در حیاط و بست و به سمتم اومد:

-به به،ببین کی اینجاست .احوال خانومه کاویان؟

دستشو که به سمتم دراز شده بود گرفتم:

-خوبم ولی انگار تو خیلی خوب نیستی.

از جلوی در کنار رفتم تا بیاد تو. کفششو تو جا کفشی گذاشت:

-دارم از خستگی میمیرم.برگشتنی ماشین خراب شد تا الان درگیر بودم بردمش تعمیرگاه صبح باید برم سراغش..

با هم وارد سالن شدیم.آرش مشغول احوال پرسی با بقیه شد.وارد آشپزخونه شدم.آرام با برنج زعفرونی مشغول تزئین بود

-آرش بود

سرش و تکون داد:

-شنیدم صداشو

دیس بزرگ برنج و برداشتم و به سمت میز غذا خوری رفتم

خاله مریم با دیدنم گفت:

-دستت درد نکنه خاله جون امشب حسابی به زحمت افتادی

دیس رو روی میز جا دادم:

-کاری نکرم خاله..

شام با صحبت و شوخیه عمو علی بابای آرام و آقا محمود شوهر خاله مهناز صرف شد

تو راه برگشت به خونه بودیم.

مامان از آیینه ی جلو نگاهم کرد:

-جمشید امروز دوبار زنگ زده.چرا مامانی بهت گفت بهش زنگ نزدی!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

پشت چراغ قرمز ترمز کرد.فاصله ی خونمون با خونه ی آرامینا یه چهار راه بود.

چراغ سبز شد دوباره راه افتاد:

-رسیدیم خونه یه زنگ بزن بهش،فکر میکنه اتفاقی افتاده که نمیخوام بهش بگم.نگرانه.

مامانی حرفش و با حرکت سر تایید کرد:

-آره،از منم پرسید اتفاقی افتاده..

در اتاقو بستم.لباسامو عوض کردم.گوشیم و برداشتم پرده ی پنجره سرتاسر و بزرگمو کشیدم کنار.

درو باز کردم و وارد تراس شدم.

روی صندلی پشت میز گرد چوبی وسط تراس نشستم.گوشیم و روشن کردم و شمارشو گرفتم

بوق سوم:

-الو نیلگون؟

-سلام

صدای خنده ی چند نفر رو میشنیدم:

-سلام،معلومه کجایی؟چند بار تماس گرفتم جواب ندادی!

-متوجه نشده بودم

صداها دورتر شد:

-چیکار میکنی؟کنکور و چیکار کردی؟

برام مهم نبود که یک ماه بعد از کنکورم تازه داشت میپرسید چطور بوده!

-خوب بود

صداش آروم تر شد:

-خوبه،من باید برم باز تماس میگیرم باهات خداحافظ

قطع شد.

به صفحه خاموش گوشی نگاه کردم.فکر میکردم بعد از یکماه دلم برای صداش تنگ شده باشه،اما هیچ حسی نداشتم!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

***

به محوطه ی نسبتا خلوت نگاه کردم:

-چرا انقدر خلوته؟!

به سمت در بزرگ ورودی کشیدتم:

-چون فقط ورودی های جدیده ندید بدید مثله ما مهر میان

به جمعی از دختر و پسری که جلوی تابلوی اعلانات ایستاده بودن نگاه کردم:

-دیدی فقط ما نیستیم که اومدیم

آرام نگاهشون کرد و راه افتاد سمت تابلو:

-اینا هم مثله ما حتما جدیدا

همونجوری که به سمت تابلو میرفتیم نگاهشون کردم.به نظرم که جدید نمیومدن! روبه روی تابلو وایستادیم.آرام روی نوشته ها دنباله اطلاعاتی راجع به کلاسای گرافیک بود...

یکی از دخترها داشت آروم و نا مفهوم صحبت میکرد و بقیه میخندیدن...

-حواست کجاست؟بیا بریم شماره ی کلاسارو پیدا کردم

دنبال آرام از پله ها بالا رفتم...دانشگاه بزرگی بود.وقتی تو سایت قبولیمون اونم یه جا و تو یه دانشگاه خوب خوندیم هیچکدوم تا چند دقیقه قدرت حرف زدن نداشتیم...

وارد یکی از کلاس ها که آرام نشون داد شدیم

نزدیک ده یا دوازده نفر پراکنده نشسته بودن و چندتاشون مشغول حرف زدن بودن

ردیف وسط نشستیم..

ده دقیقه گذشته بود که استاد اومد...

زنی حدوده چهل ساله که خودشو ادیبی استاد تصویر سازی معرفی کرد.شروع به خوندن اسم ها کرد.صدای در بلند شد

همون دختری که پایین دیده بودمش وارد شد و اون چند نفر هم پشت سرش.ادیبی نگاه بهش انداخت و گفت:

-شریفی فکر کنم تو رشته ی جدید هم با هم مشکل پیدا کنیم!

به پشت سری هاش نگاه کرد:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-چند ماه گذشته ولی شما هنوزم به این قانون عادت نکردید و نمیتونید رعایتش کنید

اول پسرها عقب گرد کردن و پشت سرشون دوتا دختر بیرون رفتن و درو بستن.

ادیبی دوباره شروع به توضیح دادن کرد.

از محوطه دانشگاه خارج شدیم و سوار اتوبوس شدیم تا خونه یه ربع راه بود

تو پیاده رو شروع به راه رفتن کردیم:

-این یارو ادیبی خیلی گند اخلاقه .دیدی چجوری بیرونشون کرد؟

سرم وتکون دادم:

-آره.فکر کنم میشناختتشون!

از خیابون رد شدیم:

-فکر کنم رشتشون و عوض کردن البته اونجوری که ادیبی میگفت

-بریم خونه ی ما.ماماینا که دیر برمیگردن منم تنهام

دستمو گرفت:

-بریم فقط زود،خیلی گشنمه

مامان مزون لباس داره.مزونش معروف و قدیمیه .با یکی از دوستاش شریک بود که بعد از چند سال رفت دبی و خاله مریم با مامان شریک شد.از صبح تو مزونن تا نزدیکیای شب یا شایدم زودتر.گاهی هم مامانی باهاشون میره.

کاسه ی ماست و رو میز گذاشتم و نشستم :

_فکر میکردم امروز یه روز خاص میشه،ولی زیادی حوصله سربر بود

قاشقشو از برج و مرغ پر کرد:

-اره ولی خب امروز روزه اول بود..کسیم نمیشناختیم بیشتر واسه معارفه بود حالا بزار درسا شروع شه به غلط کردن میوفتیم

همون جای دیروز نشستیم و اون دختر پسرها جلومون نشستن.

تا ساعت یک کلاس داشتیم.سرکلاس عمومی حسابی کسل شده بودم و خوابم میومد ولی خودمو با آرام مشغول میکردم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

کلاس که تموم شد سریع با آرام بلند شدیم. همزمان با رد شدن من یکی از دخترها که حواسشم نبود از نیمکت اومد بیرون و محکم خورد بهم تعادلم بهم خورد و پهلوم خورد به میز بقلی

آرام کنارم اومد و نگران پرسید:

-نیل خوبی؟چیزیت شد؟

صاف وایستادم و دستم و به پهلوم گرفتم:

-خوبم یکم پهلوم درد گرفت

همون دختر با قیافه ای ناراحت اومد جلو:

-واقعا متاسفم اصلا حواسم نبود،طوریتون شد

اون یکی دختر هم اومد کنارش.

-چیزی نشد خوبم.

دستش رو دراز کرد سمتم.

-بازم معذرت می‌خوام، من کتایونم

دستش رو فشردم

-نیلگون.

بعد با آرام دست داد.دختر کناریشم هم دست داد و خودش رو ساره معرفی کرد.

کتایون به خودشون اشاره کرد و گفت:

-دوست دارید به جمع ما اضافه شید؟مثل اینکه شما دوتا تنهایید!

نگاه سه تا پسر رو من و آرام ثابت موند.منتظر جواب بودن انگار. نگاهی به آرام انداختم وقتی ازش مطمئن شدم دوباره به کتایون نگاه کردم و با لبخند سرم رو به علامت مثبت تکون دادم.

بعد پسرها برای آشنایی جلو اومدن.

****

یک هفته از دوستیمون میگذره.

کتایون دختری با قدی متوسط و لاغره.موهای کوتاهه فندوقی با صورتی استخونی ولب های پهن داره.برعکس فیافش خونگرم و آدم راحتیه.ساره قد بلند تر و هیکل پر تری نسبت به کتایون داره.صورت قشنگ و مهربونی داره که تنها عیبش دماغشه که غوزه کوچیکی داره.

علیرضا پسری با قیافه ی معمولیه اما تیپه متفاوتش باعث خاص بودنشه موهای بوری داره با چشم های روشن بیست ودو سالشه حقوق میخونده به خواسته پدرش که وکیله اما بخاطره علاقش انصراف میده و هنرو انتخاب میکنه.

سورنا پسری با قد بلنده. منو آرام که قد بلندی نسبت به کتایون و ساره داریم تا سینشیم.هیکلی معمولی داره.برعکس علیرضا موهای مشکی وچشمای قهوه ای خیلی تیره و کشیده ای داره.بیست سالشه و با کتایون خیلی صمیمیه.

فربد قد و هیکلش مثله سورناست و همسنن.چند ساله که دوستن.فربد پوستی برنزه با موهای پرپشته فر و قهوه ای رنگ داره قیافه ی خیلی بامزه ای داره یکمم تیپش عجیب غریبه خیلی هم خوش اخلاقه.

همشون از قبل با هم آشنا بودن یه جورایی بجز علیرضا که مثله ما تازه وارد جمعشون شده.

آرام داشت از جمع دوستای جدیدمون برای مامان و مامانی تعریف میکرد.مامان ظرف آلو خشک و گذاشت جلومون:

-پس بچه های خوبین .از شما دوتا بعیده انقدر زود دوست پیدا کردین!

پشت چشمی نازک کرد و گفت:

-والا اونا مارو پیدا کردن.از بس منو دوسته خوشگلم جذابیم همه میخوان ما باهاشون دوست شیم

به اعتماد به نفسش خندیدم:

-بر منکرش لعنت

آلویی گذاشت تو دهنش و ژسته خنده داری گرفت.

-بلند بشمااااار

مامانی لپش و کشید:

-کم زبون بریز

دستشو انداخت دور گردن مامانی و ماچه آبداری از لپاش کرد:.

-چشم قربونت برم من!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بعد شروع کرد به لوس بازی واسه مامانی.لبام و جمع کردم و با انزجام نگاهش کردم:

-اه نکبته چندش بسه حالمو بهم زدی.

ادای عق زدن دراوردم.مامانی تذکر داد:

-نیل این چه طرز حرف زدنه زشته واسه دختر عزیزم

خودش و بیشتر تو بقله مامانی جا دادو با تاسف سر تکون داد:

-خیلی رفتارت بد شده واقعا.ولش کن مامانی این حسوده منم میخوام رابطمو باهاش قطع کنم روم تاثیر میزاره.

یکی از کوسن های کاناپه رو سمتش پرت کردم.

-پررو و ببینا !! پاشو برو خونتون همش اینجایی

ابروهاشو انداخت بالا:

-نمیخوام هنوز شام نخوردم

مامانی خندید و مامان بلند شد از جاش:

-خوب شد گفتی وگرنه امشب سوخته پلو میل میکردیم

***

کتی دفتر طرح منو آرام و بست و رو میز گذاشت:

-طرحاتون خیلی خوبه من که خیلی خوشم اومد

ساره هم سر تکون داد:

-اره کاراتون قویه

لبخندی زدم و تشکر کردم ارام های بایی از جلدش دراورد.

-بچه ها کجا رفتن ؟؟

کتایون آبمیوشو رو میز گذاشت.

-سورنا گفت علیرضا کاری واسش پیش اومده رفتن.کلاسه بدی رو نمیان دیگه

از سلف بیرون اومدیم و به سمت ساختمون رفتیم . باز با ادیبی کلاس داشتیم اصلا حوصله ی غرغراشو نداشتیم واسه همین قدم هامون و تند تر کردیم تا زودتر از اون به کلاس برسیم.

سر کلاس اصلا هیچی نمیفهمیدم.ساره و آرام به هم پی ام های مسخره میدادن و ریز ریز میخندیدن

حوصلم سر رفته بود.وقتی پسرا بودن کلاس راحت تر میگذشت مخصوصا وجود فربد سرحال با شیطنت هاش

کتایون با دقت به حرفای ادیبی گوش میده و گاهی هم تو جزوش چیزی مینویسه .

باید یادم باشه جزوشو بگیرم ازش خودم که نمینویسم

وارد محوطه شدیم.گوشیه کتی زنگ خورد

گوشیش و از جیبش دراورد و نگاه انداخت:

-سورناست

و ازمون فاصله گرفت.آرام نگاهم کرد و گفت:

امروز تو بیا خونمون، آرش هم دیر برمیگرده

کیفمو رو شونم جابه جا کردم:

-باشه ولی شب برگردیم خونه ی ما

کتی تلفنش تموم شده بود و جلوی ورودی وایستاده بود..نزدیکش شدیم گوشیشو گذاشت تو جیبش:

-باید بریم جایی

ساره با تعجب نگاهش کرد.

-کجا؟سورن چی میگفت؟چیزی شده؟

عینک آفتابیشو زد.

-نه بابا چیزی نشده.دایی علیرضا کلید و داده بهش الان اونجان..سورن گفت ماهم بریم میگه جاش خیلی با حاله

آرام قدمی برداشت:

-خب پس ما بریم من خیلی .

کتی پرید وسط حرفش:

-کجا بریدابیخود میخوای از زیر کار در بری؟سورن گفت همگی بریم

با تعجب پرسیدم:

-کار چی؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

دست ساره رو کشید و گفت:

-بیاید بریم میفهمید

****

به خیابون نگاه کردم.دوطرفش ردیف درختهای قدیمی و بلند بود

به سمت پیاده رو رفتیم.ساره و کتی جلوی ما راه میرفتن.چشمم به مغازه هایی بود که از کنارشون رد میشدیم

مغازه و ساختمون های کوتاهی که ساختشون قدیمی بود با ویترین هایی که دکورهای جدید و مدرن داشتن.

به انتهای خیابون نزدیک میشدیم که وایستادن

دیوار کرم رنگی که تا کمرم بود.در کوچیک آهنی سفید رنگ که رنگش رفته بود و قسمت های مختلفش زنگ زده بود

کتی در کوتاه و هل داد و با صدای گوش خراشی باز شد.وارد حیاط شدیم.ساختمانی یک طبقه ی کوچیکه کرم رنگ که بخاطره قدیمی بودنش بعضی جاهاش زرد شده بود

از در ورودی تا ساختمون پنج قدم بیشتر نبود.

نمای جلوی ساختمون بیشتر شیشه بود که یه سری جاها شکسته و ترک خورده بود که حصاری فلزی جلوش کشیده شده بود

از سمته راست حصار کمی کنار زده شده بود و در چوبی شیشه ای نصفه باز بود

ساختمون با دو پله ی کوتاه از زمین فاصله گرفته بود

از پله بالا رفتیم آرام باهیجان گفت:

-وای چقدر اینجا باحاله!

کتی سر تکون داد:

-باحال ترم میشه!

در چوبی و که یکی از شیشه های زردش ترک بزرگی خرده بود و تا آخر باز کرد و رفتیم تو

فربد از پشت دیواری که ته سالن بزرگ بود بیرون اومد و بلند گفت:

-بچه هان

و به سمتمون اومد.بوی نم توی بینیم پیچید.

وسط سالن و گوشه کنارا پر از وسیله بود که روشون با ملافه های سفید رنگ و رو رفته کشیده شده بود

به فربد دست دادیم و بعد از احوال پرسی کوتاه به ته سالن پشت دیوار رفتیم

از راه رویی باریک رد شدیم و به در بزرگه بازی رسیدیم

صدای حرف زدن علیرضا و سورن میومد

آشپزخونه ی بزرگ و بهم ریخته ای بود که علیرضا سورن مشغول جابه جایی وسایلش بودن

علیرضا با دیدنمون دست از کار کشید:

-اومدین!خب دیگه تنبلی و میزارید کنار و دل به کار میدید!

سورن خودشو رو زمین ولو کرد و به کابینت تکیه داد.

-من که دیگه نمیتونم مردم از خستگی

کتی کیفشو رو میز بزرگ وسط انداخت و گفت:

-بزارید برسیم بعد شروع کنید به غرغر

فربد صندلی در به داغونی کشید بیرون روش نشست.

-امروز که دیگه نمیشه کار کرد امروز فقط باید فکر کنیم و برنامه ریزی کنیم

با تعجب نگاهی بهشون انداختم:

-یکی توضیح بده اینجا اصلا کجاست؟باید چیکار کنیم دقیقا؟

علیرضا کارتونی بسته بندی شده رو روی کابینت گذاشت:

-اینجا خیلی ساله پیش رستوران و کافه بوده.صاحبش دایی منه که میخواست بفروشتش ماهم راضیش کردیم به ما اجارش بده

الانم دوباره میخوایم راش بندازیم البته قراره که فقط کافه باشه

با حیرت به اطراف نگاه کردم به همه چیز فکر کرده بودم جز کافه!

ساره دستاشو بهم کوبید و با ذوق گفت:

-وای من که لحظه شماری میکنم واسه افتتاحش

هر روز بعد از دانشگاه یه راست میرفتیم واسه تمیز کاری و درست کردن کافه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

تمام صندلی های قدیمی چوبی رو سفید و مشکی و آبی و فیروزه ای کردیم

آرام در حال رنگ زدن میز ها بود منم صندلی ها فربد و علیرضا در حال درست کردن جا برای صندوق بودن .

سورنا و کتی و ساره هم دیوار هارو بتونه کاری میکردن .

آرام قلموی رنگ رو لبه ی سطل گذاشت و سمت کولش که گوشه ی سالن بود رفت

لپ تاپش و دراورد و روشن کرد:

-خب یه آهنگ بزارم کپک زدیم

آهنگ رو پلی کرد

اومد قلم مو رو برداشت و به حالت میکروفن گرفت جلوی دهنش و شروع کرد به خوندن و رقصیدن:

شوهره پولدار نمیییخوام

وزیر دربار نمیخوام

میخوام اون دیونه باشه

مثل من بی خونه باشه

واسه اون کلبه ی چوبی مثله یه خونه خرابه

واسه من قصر طلایی یه سرااابه

یه سرااابه

خاستگاری واسه چی

بله برون واسه کی

یار من عاشقونه رازه دل رو میدونه

نگاه گرم چشاش

جونمو میدم براش

وقتی نازم میکنه میدونم عشق همونه

بچه ها دیگه کارو ول کرده بودن و با خنده نگاهش میکردن. چرخی زد و اومد سمتم و شروع کرد مسخره بازی:

یه خاستگار داییم آورده

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

که دل بابامو برده

مدرک و ثروت و خونش مامانو به ر*ق*ص آورده

بی دلو بی عشقو تنهاااا

نباشین مردمه دنیا

همه ی روزا و شبها خوش باشین و شاد

آهنگ که تموم شد همه واسش با خنده دست زدن.با دست واسمون ب*و*س فرستاد

فربد رو یکی از صندلی های رنگ نشده نشست و با شیطنت گفت:

-خب آرام کی بیایم؟

آرام قلم مو رو تو سطل رنگ فرو کرد و با تعجب به فربد نگاه کرد:

-کجا؟

فربد چشمکی زد و با خنده گفت:

-خاستگاری دیگه!خیالت تخت آسو پاسو بدبخت تر از من دیگه نمیتونی پیدا کنی.پنجاه تک تومنی ته جیبم نیست

همه بلند شروع کردیم به خندیدن علیرضا تخته چوبی برداشت:

-پاشو..پاشو به جای مخ زدن بیا این و تمومش کنیم به فردا نکشه

فربد با غرغر بلند شد:

-ای بابا عجب بخیلی هستیا...نمیزاری آدم یه دقیقه به فکر آیندش باشه

آرام، زیر لب پررویی نثارش کرد و مشغول رنگ زدن شد.

تمیز کردن دستشویی از همه چی زجراور تر بود

نزدیک هشت سال در اینجا بسته بوده

وقتی از تمیز شدن کامله دستشویی مطمئن شدم از اسپری خوشبو کننده چند پیس زدم تا

بوی مواد شوینده بره.درو هم باز گذاشتم تا هوا عوض بشه

وارد سالن شدم کتی رو به روی سورن وایستاده بود:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-سورنا عزیزه من این دیوار باید سفید باشه تا با ماژیکه مشکی روش بنویسن

سورنا سطله رنگ و رو زمین کشید و نزدیک دیوار گذاشت:

-اگر قراره این دیواره آرزوها باشه پس باید

غلطک رنگ و روی دیوار کشید:

-آبی باشه.

از دیدن رنگی که به دیوار میخورد ذوق زده شده بودم

کتی با عصبانیت نگاهش میکرد،سورنا هم خیلی ریلکس به کارش ادامه میداد.غلطک و دوباره توی رنگ زد و به دیوار کشید:

-الان هم با ماژیک مشکی میشه کشید هم با سفید.

کتی اخماشو باز کرد و لبخند زد:

-باشه اگه تو دوست داری همین خوبه

به سمت بچه ها رفتم که کنار در ورودی وایستاده بودن و به حیاط نگاه میکردن

علیرضا با دیدنم لبخند زد:

خیلی خسته شدی.گفتم که اونجارو خودمون تمیز میکنیم.

کنار آرام وایستادم.

-نه خسته نشدم

موضوع بحثشون درست کردن حیاط و باغچه و سر در حیاط و استخدام دوست فربد که چندسال کافه داشته و درست کردن منوی جدید و خاص بود

آرام به جایگاه صندوق تکیه زد:

-علیرضا مجوز و کی گرفتید؟

علیرضا پوشه ای رو به فربد داد:

-مجوز و دایی داره

ساره انگار که چیزی تازه یادش اومده باش با هجان بالا پایین پرید:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-راستیی.اسم اینجا رو چی میزارین؟

علیرضا گفت:

همون اسمی که از اول روش بوده!

آرام با تعجب پرسید:

-خب چی بوده اسمش؟!!

از پشت شیشه های بلند به حیاط و خیابان خیره شدم..علیرضا جواب داد:

-کافه پلاک چهار

همه چیز اینجا عجیب به دلم مینشست.

ساره با لحنی که نشون میداد خوشش نیومده گفت:

-این دیگه چیه!به نظرم یه چیز دیگه بزاریم.یه چیز بهتر...

بی اختیار گفتم:

-نه.

با تعجب نگاهم کردم..

-منظورم اینه که...ام...خب همین خیلی قشنگه یعنی اسمش خوبه عوض نکنید

علیرضا همون طور که نگاهم میکرد گفت:

-نمیکنیم.

فربد به سمت سالن راه افتاد:

-بریم کمکه سورن و کتی

تا بعد ازظهر هر روز تو کافه بودیم تا کارهای دیزاین و زودتر تموم کنیم..از طرفی هم درسای دانشگاه و کارای عملی زیاد شده بود تا آخرای شب هم اونارو انجام میدادیم

مامان و خاله مریم از فعالیت های زیادمون خوشحال بودن و از مشارکت تو کافه راضی.

جمعه از صبح زود رفتیم کافه.

دوست فربد که قرار بود بیاد اومده بود

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

اسمش سیاوش، بیست و شیش سالشه پسری ساده و مهربون.

اونجوری که فربد میگه زیادی تو کارش موفقه.

با پسرها به آشپزخونه رفتن تا چیزایی که لازمه رو سیاوش لیست کنه.

ساره امروز نیومده .با آرام و کتی مشغوله چیدن میز و صندلی ها شدیم.بالای صد بار جاهاشون رو عوض کردیم.

تعداد میز ها زیاد بود و سالن بزرگ.هر کدوم یه نظری داشتیم.

دیوار آرزوها از دیوارای دیگه بزرگ تره میزهارو با فاصله تر از هم چیدیم

دیوار کوتاهی که آشپزخونه رو از سالن جدا میکرد و مشکی کرده بودیم .باقی دیوارها سفید بود

آرام به دیوار مشکی اشاره کرد:

-میگم نیل رو این دیوار یه چیزی بکشیم

به دیوار نگاهی انداختم:

-چی مثلا؟

کمی فکر کرد:

-مثلا یه شهر شلوغ

کتی موافقت کرد:

-اره فکر خیلی خوبیه به نظره منم جالب میشه

به میزو صندلی ها اشاره کردم:

-ولی اول باید اینارو بچینیم

کتی سمت میز و صندلی ها رفت:

-نگران اینا نباش عزیزم من اینارو درست میکنم شماها کاره دیوار و انجام بدید

و خودش مشغوله چیدن و جابه جایی شد

آرام فربد و صدا زد و جریان و بهش گفت.فربد هم حسابی استقبال کرد.

طرح شهر شلوغی رو روی دیوار زدیم با رنگ سفید

حسابی مشغول بودیم..هرچی کامل تر میشد دیوار بیشتر خودشو نشون میداد..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

ساختمون های انتزاعی بامزه با آسمون ابری و گرفته

یکم زیاده غمگین بود ولی خیلی خوب شده بود و تو چشم بود

وقتی سورنا از خرید با پاکت های غذا برگشت نگاهی به ساعت انداختم که سه و نیم بود.شیش ساعت تمام مشغول کشیدن بودیم

همه با دیدن دیوار کلی ذوق و تعریف کردن.

علیرضا بیشتر از همه خوشش اومده بود و همش راجع بهش صحبت میکرد

تو سالن پشت میزها نشستیم و مشغول خوردن پیتزا ها شدیم

به دیوار آبی رنگ خیره شده بودم و به این فکر میکردم اولین نفر کی ارزوی خودش و مینویسه؟

دوست داشتم اولین نفر خودم باشم..

دیواره جالبی میشد.خوب بود که آدم ها آرزوهاشون و جایی ثبت کنن و روزی

که بهش رسیدن بیان وایستن روبه روی آرزوشون و بهش لبخند بزنن

بعد از غذا دوباره مشغول کار شدیم

داشتم سطل رنگ هارو جمع میکردم که چشمم افتاد به دیوار آبی که گوشش اندازه ی

سه تا انگشت سفید مونده بود

قلم مو رو توی سطل آبی که یه ذره مونده بود فرو کردم

توی مربع ماهی کوچیکی کشیدم

دوباره مشغول جمع کردن شدم

آرام از توی حیاط صدام کرد

سمت در رفتم

همشون تو حیاط بودن

روی سه پایه ی کوچیکی تخته گچی نسبتا بزرگی گذاشته بودن

فربد گچ و برداشت:

-آقا!!!من خودم دست خط دارم خفن زیبا

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بعد دستش و دراز کرد سمت سیاوش:

-بده من اون منو رو

سیاوش کاغذ و عقب کشید:

-گمشو.دست خط تورو بزارن جلو آفتاب بندری میزنه

سورنا برگه و گچ و ازشون گرفت و فربد و کنار زد:

-خودم مینویسم

شروع به نوشتن کرد

گنده و کج و موج..بی اختیار شروع کردم به خندیدن

بعد از من بقیه که خودشون و به زور کنترل کرده بودن زدن زیر خنده

اصلا انگار نه انگار دستختش افتضاحه

سورنا برگشت سمتمون و یکی از ابروهاشو داد بالا و با لحن طلبکارانه ای گفت

-خانومی که ریسه میری بیا ببینم خودت چجوری مینویسی

با دیدن نگاه وحشتناکش نیشمو جمع کردم که آرام گفت:

-بابا نمیزارید آدم حرف بزنه.نیل دست خطش خوبه..واسه همینم صداش کردم دیگه

سورنا با پوزخند گچ و گرفت سمتم:

-بیا دیگه.بیا بنویس

آب دهنمو قورت دادم.منو و گچ و ازش گرفتم

تخته رو با تیکه ابر پاک کردم

شروع کردم به نوشتن.همه ساکت بودن

نگاهشون روم سنگینی میکرد

علیرضا سکوت و شکست:

-خیلی خوبه.خب بیاید ما بریم سراغ باقی کارا...

بجز آرام همه رفتن.روی پله ها نشست:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-نیل؟

نگاهش کردم:

-هوم؟

دوباره مشغول نوشتن شدم.

-باید باهم حرف بزنیم.

با کنجکاوی به سمتش برگشتم:

-در مورد چی؟ اتفاقی افتاده!

بلند شد و به سمتم اومد:

-نه چیزی نشده،راجع به خودمون باید حرف بزنیم.

-باشه امشب حرف میزنیم.

* * * *

آرام سفارش دو تا قهوه و کیک شکلاتی داد

کافه نسبت به روزای دیگه خلوت تر بود.صندلیش و کمی جلو کشید:

-منو تو از وقتی وارد هنرستان شدیم کلی برنامه واسه خودمون چیدیم.

یه عالمه آرزو داریم از همون موقع، که هنوز به هیچکدوم نرسیدیم.

با نگرانی نگاهش کردم

-آرام داری منو میترسونی.

حرفمو قطع کرد:

-ترس واسه چی آخه! بزار کامل حرفموبزنم!

سرم و تکون دادم:

-باشه بگو

به دستاش خیره شد:

-احساس میکنم مسیرمون داره عوض میشه!کار کردم تو کافه با آدم هایی که خیلی زیاد نمیشناسیمشون

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

هیچوقت تو برنامه ی هیچکدوممون نبود.

پسر جوونی سفارش هارو روی میز گذاشت و رفت

-ببین نیلگون، الان به سختی تا آخرای شب بیدار میمونیم واسه کارای خودمون.

کمی شکر توی قهوه ریخت و هم زد:

-من خودم دوست دارم تو کافه ای که داریم درست میکنیم کار کنم با بچه ها.

میدونم تو بیشتر از من خوشت اومد.چون اولین باره یه کاری رو بدون فکر کردن قبول کردی.

کمی از قهوه اش خورد منم از کیک.

-فقط نمیخوام به خاطر این کار که داریم توش زیادی غرق میشیم

باقی چیزارو نادیده بگیریم.

فنجون و روی میز گذاشتم:

-آرام اصلا قرار نیست این اتفاق بیافته!منو تو همون دخترای هنرستانیم.

ما هنوزم اصلی ترین هدفای زندگیمون زدن گالری نقاشی و عکاسی تو بهترین جاهاست

دستم و روی دستش گذاشتم:

-هنوزم میخوایم گرافیک و تدریس کنیم تو هنرستانا،آموزشگاه بزنیم،کارای تبلیغاتی انجام بدیم

با لبخند نگاهم میکنه.

میدونم داره تصورشون میکنه.منم لبخند میزنم:

-هیچ چیزی تو این دنیا نمیتونه مانع منو تو بشه واسه رسیدن به این آرزوهای دو نفرمون.

تیکه ای از کیک و دهنش گذاشت:

-آره هیچی نمیتونه مانعمون بشه.

****

ژوژمان داشتیم. همه مشغول زدن کاراشون به دیوار مخصوص خودشون بودن

علیرضا کنارم ایستاد:

-نیل پونز اضافه داری؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

قوطی پونز و گرفتم سمتش:

-بیا هر چند تا لازم داری بردار

چندتا از پونز های رنگیم و برداشت:

-دمت گرم

استاد کارای بچه هارو نگاه میکرد.برای بعضی ها سر تکون میداد.

از بعضی ها ایراد میگرفت.بعضی هارو کم کار خطاب میکرد

کلمه ی "خوبه" شامل کارای فربد،من،و آرام شد.

سراغ باقی بچه ها رفت.ساره حسابی قاطی کرده بود،چند تا از کاراش و خونه جا گذاشته بود

کتی مشغول حرف زدن با یکی از پسرا بود،راجع به یکی از کاراش حرف میزدن.

علیرضا تقریبا تمام کاراشو زده بود

دیوار سورن تقریبا خالی بود و تمام کاراش رو زمین رو هم تلنبار شده بودن

آرام و فربد مشغول جمع کردن وسایلشون بودن

به سمت سورن رفتم.حسابی با خودش درگیر بود

کنارش ایستادم:

-سورن کمک میخوای؟

نگاهی بهم انداخت و دوباره مشغول شد:

-نه.

یکی از کاراشو از رو آرشیوش برداشتم.قوطی پونزام و دراوردم.

یکی یکی کاراشو زدم.بدون اینکه نگاهم کنه تند تند مشغول بود

از کاراش خوشم اومد.سبک جالبی داشت!

اصلا فکر نمیکردم کاراش در این حد خوب باشه.!!

آخرین کارو که زدیم استاد اومد.

روی هرکار چند ثانیه مکث میکرد.بعد از اینکه تمام کارارو کامل و با دقت دید،نگاه سردشو به سورنا دوخت:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-خیلی خوبه.

ازمون فاصله گرفت و رفت.

بچه ها اومدن سمتمون.فربد محکم با مشت به بازوی سورن زد:

-مرتیکه ی عوضی با این کارای مسخرش.

علیرضا به ساعتش نگاه کرد:

-من برم کافه.سیاوش قهوه سازهای جدید و امروز قرار بیاره!کلاس تموم شد زود بیاید.

خداحافظی کرد و رفت.

همه مشغول جمع کردن وسایلشون شدن.کارام و یکی یکی از دیوار جدا میکردم.

درسته خودم خواسته بودم به سورنا کمک کنم،ولی نباید یه تشکر میکرد؟!

اگه من نبودم استاد بهش نمی گفت "خیلی خوبه"

اصلا نمیتونست اون همه کارو تنهایی بزنه.

با صدای سورن از جا پریدم:

-آرشیوتو میبرم بزارم تو ماشین. زود بیاید.

بدون اینکه منتظر جوابم باشه وسایلمو همراه با وسایل خودش برد.

تو کف رفتار سورن بودم که آرام اومد سمتم:

-بجنب دیگه.

ساک مقوا و پونزم و برداشتم:

-بریم.

با تعجب نگاهم کرد.

-وا پس وسایلت کو؟

بی اختیار لبخند زدم:

-سورنا برد.

چشماش از حدقه زد بیرون.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-کی؟؟؟سورنا!همین سورن خودمون؟!!!

سرم و تکون دادم:

-بعله.سورن خودمون.

کوله اش رو انداخت رو دوشش:

-به حق چیزای ندیده!ببند اون نیشتو.بریم دیگه بچه ها منتظرن

صدای فربد از دمه در بلند شد:

-آرام؟نیل؟بیاید دیگه.

کارای کافه تقریبا تموم شده بود..به قدری قشنگ و آرامش بخش شده بود که فقط دلم میخواست تمام روز اونجا باشم.

دو روز دیگه کافه افتتاح میشد.همه جنب و جوش داشتن.علیرضا و سیاوش آشپزخونه رو تکمیل میکردن.سورن و فربد و آرام تازه برگشته بودن با ظرف هایی که خریده بودن.

تعداد زیادی فنجون آبی رنگ با نقش ماهی های سفید،که صد در صد مطمئن بودم سلیقه ی آرامه.لیوان،پیش دستی،زیر فنجونی،

بشقاب،دیس های کوچیک،با همون طرح.فقط بعضی ها سفید بودن با ماهی های آبی.

همه چیز ست هم شده بود و عجیب با هم همخونی داشت.

کتی رفته بود دنبال پیش بند هایی که سفارش داده بودیم.

ساره هم که طبق معمول پیچونده بود.

روی صندلی نشستم و به دیوار آبی خیره شدم.

دوم آذر ماه اولین کشف رو در مورد سورن کردم.

برای هیچ چیزی معذرت خواهی نمیکرد به هیچ عنوان.

برای چیزی هم تشکر نمیکرد؛جبران میکرد.

کتی با غذا و پیش بند ها برگشت

پیش بند پسرا بندش پشت گردن میافتاد، رو کمرشون گره میخورد

تا بالای زانوشون بود.جنسش جین آبی پررنگ بود و بند هاش چرم قهوه ای.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

برای ما دخترا مثل دامن بود که رو کمر گره میخورد.رنگش روشن تر از پسرا بود

وقتی می پوشیدیم خیلی باحال و بامزه میشدیم.

مخصوصا خیلی به آرام و فربد میومد.

بعداز غذا ، آرام ماژیک مشکی رو از رو میز برداشت:

-خب بیاید خودمون دیوار آرزو رو افتتاح کنیم.

خودش به سمت دیوار رفت و شروع کرد به نوشتن.چون کوچیک مینوشت از

این فاصله معلوم نمیشد.

نوشتش که تموم شد به سمتمون برگشت و ماژیک و گرفت بالا:

-زود باشید بیاید بنویسید.

سیاوش از جاش بلند شد و ماژیک و ازش گرفت.

آرام کنار رفت.سیاوش اول آرزوی آرام و خوند،بعد شروع کرد به نوشتن.

بچه ها یکی یکی بلند شدن و آرزو هاشون و نوشتن

نوبت من شد.اول شروع کردم به خوندن آرزوهاشون:

آرام"آرزوی من افتتاح بزرگترین گالری نقاشی همراه با نیلگون عزیزمه.آرام کاشف"

سیاوش"می خوام معمار خوبی بشم.و همیشه کناره عزیزترین فرد زندگیم باشم سیاوش بشیری"

کتی"من یه عالمه آرزو دارم.بزرگترینش درست شدن کارای اقامتم در آمریکاست.کتایون شریفی"

سورن"آرزویی ندارم.سورنا کیابی"

فربد"من میخوام زن بگیرم.البته این آرزوی من نیست.ولی میدونم آرزوی قلبی اون بیشرفه.فربد صالح"

علیرضا"من آرزوم حقیقی شدن تمام آرزو های روی این دیواره.علیرضا کاظمی"

حالا که ماژیک و تو دستم گرفتم هیچی به ذهنم نمیرسه

سیاوش با خنده گفت:

-آی آی قرار نشد جر زنی کنیا!زود باش بنویس

برگشتم سمتشون:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-آخه آرزومو آرام نوشته.

فربد چشماشو ریز کرد:

-دروغ میگی مثله سگ.بگو آرزوت وصال یاره..خجالت نداره که.بنویس بلکه حاجت روا شی

شروع کردن با صدای بلند خندیدن

ماژیک و روی میز گداشتم و زیر لب زمزمه کردم

-پسره ی خر

***

یکماه از افتتاح کافه گذشته بود.

حسابی کافه اسم در کرده بود و کلی مشتری داشتیم.

هوا سرد شده و عطسه های منم شروع شده .

بدنم درد میکرد.پتورو دور خودم پیچیده بودم و گوشه ی تخت مچاله شده بودم.

صدای باز شدن در بلند شد و پشت سرش صدای مامان:

-نیل؟نیل بیدار شو..

با صدای ضعیف و تو دماغی جواب دادم:

-بیدارم مامان.

مامان به تخت نزدیکتر شد و پتو رو از رو سرم کنار کشید:

-صدات چرا گرفته؟ببینم سرما خوردی؟!

دستش و گذاشت رو پیشونیم:

-داری میسوزی تو تب!

پتو رو از روم کشید:

-پاشو ببینم..

یه دفعه جیغش بلند شد:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-موهات نم داره، باز نصفه شب حموم کردی؟ با یه تاپ خوابیدی با پنجره ی باز؟؟!!

پتو رو سعی کردم از دستش بکشم ولی بدنم جون نداشت:

-بزار بخوابم.بده پتومو..

دستم و کشید:

-پاشو بریم دکتر.دیشب تا صبح بارون اومده.پنجره رو چرا باز گذاشتی؟؟

صدای مامانی از پایین بلند شد:

-سیمین؟سیمین بیا گوشیت داره زنگ میخوره.

دستم و ول کرد:

-نیل بلند شو لباسات و بپوش بریم دکتر.زود باش هزارتا کار دارما..

به سمت در رفت:

-تا سه شماره پایینیا..

به پنجره که هنوز باز بود نگاه کردم:

دکتر پیش کش!پنجره رو میبستی خب..

با هزار بدبختی از جام بلند شدم..

در کمد و باز کردم و شلوار جینم و کشیدم بیرون.

تمام دست و پام از سرما دون دون شده بود.

شلوار و پام کردم .بلوز بافت نازک سرمه ایم رو از روی تاپ پوشیدم.

بارونی سبز رنگم و تنم کردم که گوشیم زنگ خورد.

از رو میز برش داشتم. آرام بود:

-آرام خواب موندم.

-احمق..خودم فهمیدم.صد دفعه زنگ زدم،خواب مرگ رفتی؟

با بی حالی نشستم رو تخت:

-سرما خوردم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-این که چیز عجیبی نیست.کافیه یه نسیم به وزه تو تب مرگ میگیری

-دارم با مامان میرم دکتر.

صداش عصبی شد:

-اینجا یه عالمه مشتری هست.کتی که دیشب رفته شمال.ساره هم که کلا تعطیله.همینجوریشم داری دیر میای..

وسط حرفش داد زد:

-اومدم ..اومدم

دوباره منو مخاطب قرار داد:

-نیل زود بیا بعدش خودم میبرمت دکتر..

نالیدم:

-آرام حالم خیلی ب..

قطع کرده بود.

کمر بارو نیم و سفت کردم و شال مشکیم و سرم کردم..

از پله ها سرازیر شدم و وارد حال شدم.

مامانی رو کاناپه نشسته بود و شالگردنم و میبافت.

-سلام مامانی

از بالای عینک نگاهم کرد:

-سلام عزیز دلم

یه دفعه نگاهش نگران شد:

-رنگت چرا انقدر پریده؟!؟؟؟

کوله پشتیم و رو دوشم جابه جا کردم:

-چیزی نیست.سرما خوردم یکم حال ندارم.

به سمت آشپزخونه نگاه کردم:

-مامان کوشش؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-تلفنش زنگ خورد با عجله رفت.

خوبه خودش گفت بریم دکتراحتی صبر نکرد تا برسونتم.صورت مامانی و بوسیدم و از خونه زدم بیرون

با بدبختی خودم و رسوندم به کافه.هوا سردتر شده بود.لرز افتاده بود به جونم

به ساعتم نگاه کردم.از یک گذشته بود

آرام راست میگفت کافه حسابی شلوغ بود.

فربد که پشت میز صندوق نشسته بود متوجه اومدنم شد:

-به به سلام خانوووم.ساعت خواب

لبخند بی جونی تحویلش دادم:

-سلام فربد

آرام داشت سفارش میزی رو تحویل میداد،نگاهش بهم افتاد

به سمتم اومد:

-سلام.الهی بمیرم چه رنگت پریده.بخدا دست تنها بودم وگرنه نمیگفتم بیای

دستم و رو بازوش گذاشتم :

-باید میومدم به هر حال

آرام دستم و گرفت و به سمت آشپزخونه رفتیم:

-بیا بریم یه چیز گرم بخور.صدات خیلی گرفته

وارد آشپزخونه شدیم.سیاوش داشت با قهوه ساز کار میکرد و صدای دستگاه فضا رو پر کرده بود

آرام به سمتش رفت:

-سیا واسه نیل هم بریز

سیاوش دستگاه و ول کرد و به سمت من برگشت

-إ اومدی!سلام

کولم و دراوردم:

-سلام سیاوش.آره با بدبختی خودم و رسوندم..

علیرضا از ته آشپزخونه که محل گاز و فر بود با ظرف سیب زمینی و پنیر به سمتمون اومد:

-صداشوووو!!!چیکار کردی با خودت دختر؟سلام

ظرف سیب زمینی رو تو سینی گذاشت و به آرام داد.آرام رفت بیرون

رو صندلی نشستم:

-صدام خیلی بد شده؟؟؟

سیاوش داشت روی کف قهوه طرح میکشید:

-نه بابا.اتفاقا صدات خیلی باحال شده

علیرضا به سمت گاز رفت:

-انگار با دست دماغتو دارن فشار میدن

آرام وارد آشپزخونه شد:

-بلند شو بیا سر کارت!نگاه چه لمی هم داد

همون جور که مشغول غرغر بود دو تا فنجون قهوه ای که سیاوش آماده

کرده بود رو توی سینی گذاشت:

-والا ماهم سرما میخوریم ولی از این سوسول بازیا در نمیاریم

واسش پشت چشمی ناز کردم:

-خودت منو لوس کردی دیگه

به سمت در رفت:

-لعنت به خودم

رفت بیرون.سیاوش لیوان استوانه ای رو جلوم گذاشت:

-اینم قهوه لاته،مخصوصه یه صدا تو دماغی.بزن که حال بیای

با لبخند ازش تشکر کردم.

یکم از قهومو خورده بودم که دوباره آرام با غرغر وارد شد.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

از خیر قهوه ی خوشمزه ام گذشتم.حالا خوبه خودش گفت یه چیزی بخور بد بیاهاا!.

وارد اتاقی که واسه استراحتمون درست کرده بودیم شدم.به سمت جالباسی رفتم

به غیر از پیش بند من سه تا دیگه اویزون بود.دوتاش واسه کتی و ساره بود،یکی هم واسه سورن بود

پیش بند و روی بارونیم بستم.کولمو روی کاناپه تک تخت شوی اتاق گذاشتم

این اتاق نسبت به بیرون گرم تر بود.

وارد سالن شدم.آرام کنار میز صندوق مشغول حرف زدن با فربد بود.

آهنگ ملایم پیانو پخش میشد.به سمتشون رفتم.آرام تند تند حرف میزد:

-والا به خدا باید حقوق من دو برابر شه. اندازه ی پنج نفر یه تنه کار میکنم

فربد با صدای بلند به حرفاش میخندید.

کنار آرام وایستادم و دستم و انداختم دور گردنش:

-ببین چه دل پری داره یه نفر.حقوق منم ماله تو

چپ چپ نگاهم کرد:

-تو کار کن.حقوق ماله خودت فقط کار کن تو

فربد باخنده گفت:

-این و راست میگه

آرام و هلش دادم اونور:

-مسخره ها!حالا خوبه یه روز خواب موندما.بازم منم که با این حالم اومدم

فربد با لحن لوسی گفت:

-آخی ..داری میمیری؟یعنی واقعا داری این لطف و به ما میکنی؟

با مشت به بازوش زدم:

-تا شما دوتا نمیرید من هیجا نمیرم

آرام یه سره ازم کار کشید.بدنم گرم تر شده بود و عرق سرد میکردم.

ساعت نزدیک چهار بود.حسابی ضعف کرده بودم.از صبح هیچی به غیر از یه ذره قهوه نخورده بودم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

وارد آشپز خونه شدم و رو صندلی ولو شدم.

علیرضا نمیدونم اون ته داشت چی سرخ میکرد.بوی روغن سرخ کردنی حالم و بدتر میکرد

سیاوش مشغول نوشتن توی دفتر خرید بود.

آرام هم داشت فنجون و لیوان میشست.

بلند شدم و به سمت یخچال شیشه ای رفتم.

به ردیف کیک های خامه ای نگاه کردم:

-سیا کیک شکلاتی نداریم چرا؟

همونجور که مشغول نوشتن بود گفت:

-تموم شده.فردا میگیرم

دوباره سرجام برگشتم:

-گشنمه دارم میمیرم از ضعف

عیلرضا از اون ته با صدای بلند گفت:

-الان واست یه چیزی درست میکنم

آرام شیر آب و بست:

-عوضی و ببینا انگار ما آدم نیستیم فقط این گشنش میشه

شالم و از سرم انداختم پایین و موهام و آزاد کردم:

-حسود .حالا خوبه تو هیچوقت شرمنده ی شکمت نمیشی

فربد سرشو از در اورد تو:

آرام بیا مشتری اومده-

بعد سری رفت،آرام هم پشت سرش

سیا دفترش و بست و نگاهم کرد:

-رنگ و روت بدتر شده.امروز زودتر برو

علیرضا ظرف اسنک رو گذاشت جلوم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

مخلفات اطرافش اشتهام وبیشتر میکرد

چنگال رو برداشتم علیرضا نشست رو صندلی روبه روییم:

-بخور ببین چی درست کردم.

تیکه ای از اسنک رو با چنگال جدا کردم.داشتم اون نرمالورو داخل دهانم میزاشتم که

سیا پرید جلومو چنگال و از دستم کشید بیرون :

-بده ببینم.میخوای بکشی خودتو با این حالت میخوای سرخ کردنی بخوری؟؟

با غرغر مچ اون دستش که خالی بود گرفتم:

-بدش.اگه نخورم میمیرم از گرسنگی...بده دیگه..

علیرضا با اخم کوچیکی سیا رو نگاه کرد:

-سیاوش بده بهش حالش خوب نیست

سیاوش بشقاب و برداشت و رفت اونور:

-با این گلوش بدتر میشه

از گرسنگی گریم گرفته بود.احساس میکردم اشک تو چشام جمع شده و تبم هم بیشتر شده

بی حال از جام بلند شدم.

وارد سالن شدم.آرام مشغول حرف زدن با یکی از مشتری ها بود.

کافه شلوغ تر شده بود.همهمه و آهنگ با هم قاطی شده بود.

فربد از دور داشت بهم اشاره میکرد از میزای جدید سفارش بگیرم.

سفارش هارو گرفتم و به سیا و علیرضا تحویل دادم.

احساس میکردم بدنم داره آتیش میگیره.حالم خیلی بدتر شده بود و از گشنگی هم حالت تهوع گرفته بودم.

بعد از اینکه چندتا از سفارشارو تحویل دادم به سمت اتاق استراحت رفتم تا بخوابم،آرام هم رفت آشپزخونه تا ظرفارو جای من بشوره.

در اتاق و بستم و به سمت کاناپه رفتم.کولمو گذاشتم زمین و کاناپه رو تخت کردم.

خودم و انداختم رو کاناپه پتو رو کشیدم رو سرم.لرزم شدید شده بود.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

دست و پاهام یخ بود ولی بدنم از تو میسوخت.

خودمو لعنت میکردم واسه دیشب و باز گذاشتن پنجره.

هیچ وقت تو سرما نمیتونستم لباس گرم و درست حسابی بپوشم.

انقدر با خودم غر زدم تا خوابم برد.

با احساس برداشتن پتو از روی صورتم چشمام نیمه باز شد.

فضای اتاق نیمه تاریک بود.سورن بالا سرم وایستاده بود:

-چرا اینجوری خوابیدی؟

اومدم جوابش و بدم که در باز شد و آرام چراغو روشن کرد:

-بیدار شد؟

اومد جلوتر و با دیدنم وحشت زده گفت:

-وااای نیل حالت خوب نیست اصلا!!رنگ به روت نمونده

دستشو گذاشت رو پیشونیم:

-داری میسوزی...پاشو پاشو بریم دکتر..بلند شو

زیر بقلمو گرفت و بلندم کرد.

نمیتونستم وایستم بازوش و گرفتم و بهش تکیه دادم.آرام برگشت سمت سورن

-سر راه مارو میبری درمانگاه

سورن سرشو تکون داد:

-زود باشید.

با کمک آرام پیشبند و دراوردم و از اتاق خارج شدیم

جلوی در آشپزخونه وایستادیم.آرام به سمت علیرضا رفت:

-من باید با نیل برم دکتر سورن میبرتمون

علیرضا به سمت من نگاه کرد و دوباره به آرام گفت:

-تو این شلوغی تو کجا؟با سورنا میره دیگه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرام ناراحت گفت:

-نمیشه باید برم مگه نمیبینی چقدر حالش بده!

علیرضا نگاهم کرد:

-نیل میتونی با سورن بری؟؟

با بی حالی سرم و تکون دادم

آرام با نگرانی به سمتم اومد:

-نیل میری با سورنا؟یا آخر شب با هم بریم؟آخه حالت خیلی بده!

دستشو گذاشت رو پیشونیم:

-خیلی تبت بالاست میترسم بدتر شی

کوله پشتیم و ازش گرفتم و پشتم انداختم.با صدایی که به زور در میامد گفتم:

-نگران نباش.میرم دکتر و بعدم خونه.رسیدمم زنگ میزنم.

آرام تا دمه در باهام اومد:

-پول همراهت هست؟یا بدم؟

به 206 سفید سورنا که جلوی در پارک شده بود و چراغاش روشن بود نگاه کردم:

-پول دارم

گونمو ب*و*س کرد:

-رسیدی زنگ بزن

ازش خداحافظی کردم و به سمت ماشین رفتم و سوار شدم.

سورن بی هیچ حرفی رانندگی میکرد.حتی نپرسید آرام چرا باهام نیومد!

تا رسیدن به درمانگاه هردو ساکت بودیم.

سورن نوبت گرفت و بدون اینکه به من فرصت بده تا به خودم تکونی بدم پول ویزیت و حساب کرد.

برای معاینه همراهم اومد توی اتاق دکتر.

از اتاق که اومدیم بیرون به صندلی های توی سالن اشاره کرد:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-بشین تا برم داروهارو بگیرم.

روی صندلی نشسته بودم که سورنا با کیسه ی داروها جلوم وایستاد:

-بلند شو باید آمپولا و سرمت و بزنی

بدنم یخ کرد.هیچ وقت آمپول نمیزدم.تو بدترین شرایط حاضر بودم کلی قرص بخورم ولی آمپول نزنم

سرم و انداختم پایین و آروم گفتم:

-احتیاج به آمپول نیست.من با همون قرصا خوب میشم

-تو نباید تشخیص بدی که احتیاج هست یا نه!

سرم و بلند کردم و نگاهم افتاد تو نگاهش.دستشو گذاشت پشت کولم و به سمت چپ سالن هولم داد و گفت:

-من کلی کار دارما!پس لوس بازی و بزار کنار.

وارد بخش تزریقات شدم . سورن به گفته ی پرستار کولم و ازم گرفت و رفت بیرون.

با هزار بدبختی و آه و ناله و غرغر بالاخره آمپولای مزخرف و زدم

پرستار سرم و بهم وصل کردو رفت بیرون.تو اتاق یه زن دیگه هم رو تخت روبه روییم سرم بهش وصل بود.

به سقف خیره شدم و به رفتار سورنا فکر کردم.با حرف آخریش خیلی بهم برخورد.

یعنی انقدر تو رو در وایسی مونده و اذیت شده که انقدر واضح میگه!

خب قبول نمیکرد من که آویزونش نشده بودم!نکنه هم شده باشم؟

کاش اصلا نمیومدم.اه چرا اومدم...حالم بدتر شد.دستمام حسابی یخ کرده بود جوری که احساس میکردم خونم کم کم

منجمد میشه.بهم گفت لوس!!!!تنها چیزی که نیستم لوسه!

اصلا کسی به من یاد نداد لوس باشم.کسی هم نبود که بخوام خودمو واسش لوس کنم!

چه فکری کرده این پیش خودش؟

انقدر فکرو خیال کردم و خودم و فحش دادم تا سرم تموم شد.

پرستار پنبه رو با چسب به دستم زد:

-الان بلند نشو سرت گیج میره..صبر کن بگم همراهت بیاد کمکت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سورن بیاد!فقط همین مونده.

-نه لازم نیست بیاد من خودم میتونم.

پرستار سری تکون داد و به سمت تخت روبه رویی رفت.

چند دقیقه بعد از جام بلند شدم.سرم گیج میرفت.

آستین بارونیم و کشیدم پاپیین و وارد سالن شدم.سورنا رو صندلی نشسته بود و کولمو رو پاش گذاشته بود،سرش تو گوشیش بود.

بالا سرش که رسیدم سرش و بلند کرد.از جاش بلند شد.دستم و دراز کردم تا کولم و ازش بگیرم.

کوله رو تو دستش جابه جا کرد:

-میارمش.تو خودت و بیار.

سوار ماشین شدیم.بخاری رو روشن کرد.دوتا دریچه هارو به سمت من تنظیم کرد:

-گوشیت زنگ میخورد.

ماشین و از پارک دراورد و راه افتادیم.

گوشیم و از کولم بیرون کشیدم.

سه تا میس کال از مامان یکی هم از آرام.شماره ی مامان و گرفتم.بعد از دوتا بوق جواب داد:

-بله؟

صدام گرفته تر شده بود:

-سلام.زنگ زدی بودی؟

-آره کجایی؟

-دکتر بودم .دارم میام خونه

تلفن و قطع کردم.سورن گفت:

-از کجا برم؟

سرفه ای کردم و گفتم:

-یکم جلوتر پیاده میشم. خودم میرم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

هیچی نگفت و به راهش ادامه داد.

هوای گرم ماشین و باد گرم بخاری خیلی خوب بود و خوابم گرفته بود.

دوتا خیابون بالا تر ماشین و نگه داشت.

کپ کردم.این یعنی پیاده شم!حالا من یه چیزی گفتم!یعنی این تعارف کردن بلد نیست؟

بدون اینکه نگاهش کنم با صدایی که دیگه به زور و کتک در میامد گفتم:

-مرسی.خداحافظ

منتظر جوابش نموندم و سری از ماشین پیاده شدم.

از کنارم رد شد و رفت!به ماشینش که دور میشد خیره موندم. جدی جدی رفت؟!

این دیگه چه آدمیه!حتی یه غریبه هم دلش نمیاد یه دختر مریض و که به زور رو پاهاش بنده رو

تو این سرما ساعت نه شب وسط خیابون ول کنه...

کولم و انداختم پشتم و دستام و کردم تو جیب بارونیم.

به سمت پیاده رو رفتم.باده سرد محکم به صورتم میخورد.

آخه من الان تاکسی و دربست از کجا پیدا کنم؟!

پیاده برم بهتره.سرما رفته بود تو تنم و لرزه گرفته بودم

همش تقصیر آرام که منو با این فرستاد.

کاش نمیگفتم همینجا پیاده میشم..آخه من از کجا میدونستم انقدر حرف گوش کنه!

فکر میکردم اینم مثل همه تعارف میکنه و میرسونتم!

در خونه رو که باز کردم گرما به صورتم خورد.

با بدبختی کفشام و دراوردم.وارد سالن شدم.تلوزیون روشن بود ولی صدای مامان و مامانی از آشپزخونه میومد.

همونجوری خودم و پرت کردم رو کاناپه.از نوک پام تا فرق سرم در حال انجماد بود.

مامان با سینی تو دستش از آشپزخونه اومد بیرون،مامانی هم پشت سرش.

مامان با دیدنم سری به سمتم اومد و سینی چایی تو دستش و روی میز گذاشت:

-ببین با خودش چیکار کرده !!!!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

دستش و رو صورتم گذاشت و چشاش گرد شد:

-چرا انقدر یخ زدی؟؟مگه با ماشین نیومدی!با کی رفته بودی دکتر؟به آرام که زنگ زدم پیشش نبودی!

مامانی کنار سرم رو کاناپه نشست و دستشو رو گونم کشید.دستمو رو دستای نرمش گذاشتم و به مامان نگاه کردم:

-از صبح هیچی نخوردم.معدم درد گرفته! یکم غذا بهم بده

مامانی به سمت مامان گفت:

-سیمین پاشو شام و بکش.صبح رفتنی صبحونه هم نخورد.اونجا هم که درست حسابی ناهار نمیخورن ....رنگش پریده

مامان از جاش بلند شد:

-پاشو برو لباساتو عوض کن و بیا.

به سختی از جام بلند شدم و از پله ها بالا رفتم.

لباسام و عوض کردم.زیپ کولم و باز کردم تا شارژرمو بردارم.

مشمای داروهام تو کوله بود

اصلا یادم رفته بود قرص و شربتم داشتم.

واای اینارم اون حساب کرد!

فردا اولین کاری که باید بکنم حساب کردن اینا باهاشه.

به آرام اس ام اس دادم که رسیدم

گوشیم و به شارژ زدم و رفتم پایین

بوی مرغ تو خونه پیچیده بود.وارد آشپزخونه شدم مامانی داشت میز و میچید و مامانم

غذا رو میکشید.

با دستمال بینیم و گرفتم و پشت میز نشستم.

بعد از خوردن شام قرص و شربت هارو به زور مامان خوردم.

جوراب های پشمی بلندمو پوشیدم و زیپ سویی شرتم و کشیدم بالا.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

چراغ و خاموش کردم و خودم و پرت کردم روی تخت و رفتم زیر پتو.

قفل گوشیم و باز کردم.دوتا اس ام اس داشتم.

با تعجب به شماره ی ناشناسی که زده بود "رسیدی؟" نگاه کردم!

هرچی به مغزم فشار آوردم نشناختم!

اس ام اس بعدی که از ارام بود و باز کردم:

"فردا ساعت هشت کلاس داریما خواب نمونی!راستی سورن بهم زنگ زد و شمارتو گرفت.گفت کارت داره!زدی مخ و کلک؟؟!"

چند بار اسم سورن و خوندم!احساس میکردم چشمام از حدقه داره میزنه بیرون!

دوباره اس ام اسی که حالا میدونستم از سورناست و خوندم..

مگه سورن همونی نیست که منو تو سرما پیاده کرد و رفت!

حالا چه فرقی داره که رسیدم یا نه؟حتما عذاب وجدان گرفته که نرسوندتم!.

جواب دادم"بله،رسیدم"

به صفحه ی بزرگ گوشی خیره مونده بودم و منتظر جواب بودم..

نکنه جواب نده؟!زود باش...زود باش جواب بده

نمیده.جواب نمیده!اصلا چیو جوا ب بده!سوال پرسید جواب دادم...

چیزی واسه گفتن نیست دیگه...یعنی فقط واسه همین اس ام اس داده!خب از آرام میپرسید دیگه...اااه

با دستام رو ال سی دی گوشی فشار وارد میکردم و تند نتد پلک میزدم...

صفحه روشن شد.با لبخند از ته دل بازش کردم.

"داروهات تو کولته.نخوری به صبح نمیرسی..شب بخیر."

تمام بدنم گر گرفت.احساس میکردم نمیتونم نفس بکشم!سرم و از زیر پتو آوردم بیرون و سعی کردم نفس بکشم!

واای دارم خفه میشم چرا؟

پتورو کامل زدم کنار و از رو تخت بلند شدم.

زیادی گرمم شده بود و حالم و بدتر میکرد.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سویی شرت و دراوردم و در تراس و باز کردم .سوز سرد که به صورت داغم خورد حالم و بهتر کرد.

روی صندلی نشستم و پیشونیم و گذاشتم رو شیشه ی سرد میز.

نیل!آروم باش.چرا بی جنبه بازی در میاری!

درسته تا حالا با هیچ پسری دوست نبودی ولی کلی پسر دیدی و باهاشون حرف زدی!

چته!جمع کن خودتو.

چترو تو دستای یخ زدم جابه جا کردم و قدمامو تند تر کردم.

به ایستگاه اتوبوس رسیدم.

آرام رو صندلی نشسته بودو سرش تو گوشیش بود.

چترمو بستم و کنارش نشستم:

-سلام.

سرش و بلند کرد.

-سلام.فکر کردم خواب موندی داشتم میگرفتمت!

گوشیش و گذاشت تو جیبش:

-تو که صدات بدتر شده!!مگه دکتر نرفتی؟!سورن که میگفت امپولم زدی.!

با شنیدن اسمش احساس میکردم لپام قرمز شد!نگاهمو از آرام دزدیدم.

-رفتم دکتر.

اتوبوس رسید.بلند شدیم و سوار شدیم.

کنار پنجره نشستم،آرام کنارم نشست.

-پس صدات چرا داغون تر شده!؟

چترو تو کولم گذاشتمو دستمو تو جیبم بردم:

-آرام!دیشب تو تراس نشسته بودم، نمیدونم چجوری...

به سرفه افتادم.گلوم جوری تیر میکشید که دوست داشتم بزنم زیر گریه.

با نگرانی بازومو گرفت.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-نیل؟چی شده !بگو دیگه دیشب چی شده؟

گلوم و کمی صاف کردم و نگاهش کردم:

-دیشب تو تراس نشسته بود اصلا نمیدونم چجوری خوابم برد....

صدای جیغش تو گوشم پیچید:

-چیییی!!چی میگی؟یعنی تا صبح تو تراس خوابیدی؟؟

همه ی نگاه ها به سمتمون برگشت!

دستشو فشار دادم:

-سیس.صداتو بیار پایین.تا صبح نه!فکرکنم نزدیک یک ساعت.از سرمای زیاد بیدار شدم!

منجمد شده بودم.یکم بیشتر تو اون حالت میموندم مرده بودم!

چپ چپ نگاهم کرد و با حرص گفت:

-خاک تو سرت!تو آدم نمیشی؟اخه واسه چی این کارارو میکنی!همین الانشم مردی با این قیافه ی یخ زدت

نچ نچ کرد و عصبی سرش و تکون داد:

-آخه من نمیدونم تو نصفه شبی تو تراس چیکار میکنی؟؟!!

خندم گرفت.اگر میگفتم دلیلش اس ام اس سورناست،اون وقت هر شب خودش مینداختتم تو تراس.

وقتی وارد کلاس شدیم اولین کسی که چشم بهش افتاد سورنا بود.

کنار فربد و علیرضا نشسته بود و مشغول حرف زدن با ساره و کتی بودن.

به سمتشون رفتیم.سورنا انقدر خونسرد و سرد بود که باورم میشد تمام دیروز و دیشب خوابی بیش نبوده!

کتایون و ساره بلند بلند میخندیدن و حرف میزدن..

بی حال روی صندلی نشست.

کلاس چاپ با استاد رضوان داشتیم..انقدر پر حرف بود که همه خسته میشدن.

تند تند تکنیک هارو میگفت و سوال جواب میکرد...

خروار خروار تمرین داد و بی وقفه دو ساعت و نیم حرف زد...

کلاس بعدی عکاسی بود با استاد کاووسی.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

واقعا امروز کلاسا انقدر مزخرف شده بود یا چون من داشتم جون میدادم انقدر نفرت انگیز بود؟؟

پسرا پشت سرمون پچ پچ میکردن و ریز ریز میخندیدن.

فربد انقدر کرم ریخته بود به آرام که هر لحظه احساس میکردم آرام منفجر میشه.

ساره کنارم مشغول تعریف کردم چیزی واسه کتی بودو هی غش و ضعف میکرد.

ساعت دوازده بالاخره کلاسا تموم شد و همگی به سمت سلف رفتیم.

لیوان بزرگ آبجوش گرفتم با پودر کافی میکس با یه بسته های بای بزرگ.

با ولع شروع کردم به خوردن .فربد مشغول حرف زدن راجع به عوض کردن منوی کافه

برای زمستون بود و آرام هم هی باهاش کل کل میکرد و اذیتش میکرد.

سورنا روبه روم روی نیمکت نشسته بود و چایی میخورد.نگاهم که بهش میافتاد اونم نگاه میکرد.

سری سرم و بر میگردوندم و به فربد و آرام نگاه میکردم.

تا ساعت دو و نیم کلاس داشتیم.

روزایی که دانشگاه بودیم صبح تا ظهر سیاوش تو کافه بود با دوتا از دوستاش که کار میکردن وقتی هم که ما میرفتیم دیگه اون دوتا میرفتن.

بعد ازتموم شدن کلاس ها،سورنا و کتایون ازمون جدا شدن و رفتن!

دوست داشتم بدونم کجا رفتن ولی نمی‌خواستم بپرسم چون آرام بهم شک میکرد و می‌فهمید داره چه بلایی سرم میاد!

کافه نسبتا خلوت تر از روزای دیگه بود.

پشت صندوق جای فربد نشستم.از توی لپ تاپش آهنگ آرومی گذاشتم.

علیرضا مشغول سفارش گرفتن بود و بقیه تو آشپزخونه بودن.

فربد با برگه ای تو دستش اومد سمتم:

-نیل پاشو بریم منوی جدید و بنویس.

از جام بلند شدم:

-بالاخره تصویب شد!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

وارد حیاط شدیم.زمین از بارون شدیدی که اومده بود خیس خیس بود.

وارده پیاده رو شدیم و روبه روی سه پایه وایستادیم

تخته رو با ابر پاک کردم.فربد شروع کرد به خوندن منو.

نوشتنم که تموم شد دو قدم رفتم عقب و به تابلو نگاه کردم:

-خوب شد.صافه!

فربد لبخندی زد:

-خدایی دست خطت خوبه ها..فقط اگه این صدای مزخرفت درست شه قابل تحمل تر میشی..

چشم غره ای بهش رفتم:

-ذیگه چی!

وارد حیاط شدم..

خودشو بهم رسوند و آروم گفت:

-نیلگون؟

ایستادم و برگشتم سمتش:

-بله؟!

سرش و انداخت پایین:

-میشه حرف بزنیم؟باید چیزی رو بهت بگم؟

با تعجب و کنجکاوی نگاهش کردم:

-آره حتما!چی شده؟

سرش و بلند کرد:

-فکر کنم گیر افتادم!

با لبخند دستم و گذاشتم رو شونش:

-میدونم مبارکه!

چشماش از تعجب بزرگ شد:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-تو میدونی؟از کجا میدونی؟؟؟؟!!!!

لبخندم عمیق تر شد:

-من خودم تا حالا این تجربه رو نداشتم که بگم از حالتات فهمیدم...ولی یه بار که داری باهاش کل کل میکنی یا نگاهش میکنی و حرف میزنی ازت فیلم میگیرم..

لبخند عمیقی روی صورتش نشست:

-اون چی؟اون از من خوشش میاد؟به تو چیزی گفته؟یا ....

با اخم ادامه داد:

-با کسی دوسته؟!کسی تو زندگیشه؟

باورم نمیشد این آدمی که روبه روم ایستاده و احساساتش و بروز میده فربد بیخیال و سرخوشه!!

خندیدم و گفتم:

-آروم باش!باکسی نیست..کسی هم تو زندگیش نیست...بهتم نمیگم ازت خوشش میاد یا نه...

اخمش محو شد و قیافه حق به جانبی به خودش گرفت:

-آخه مگه میتونه شیفته ی من نباشه! من که میدونم اون دل و ایمانشو از دست داده.حالا من باید فکرامو راجع بهش بکنم.

با پوزخند نگاهش کردم:

-نچایی!!!!هوا سرده.

از پله ها بالا رفتم و با لبخند وارد سالن شدم.

آرام پشت صندوق داشت فیش های دیشب و چک میکرد و مینوشت.

فربد پشت سرم وارد شد.به سمت آرام رفتیم.

فربد کنار آرام ایستاد و با لبخند خودکار و از دستش بیرون کشید:

-شما چرا زحمت وظایف منو میکشید؟بلند شو عزیزم.پاشو برو استراحت کن .

آرام با تعجب چشم غره ای رفت:

-برو کنار ببینم .واسه من وظیفه شناس شده!

فربد صندلی کنار آرام گذاشت و نشست.کاغذارو از زیر دستش بیرون کشید:

-عزیز دلم آخه تو انقدر خودت و خسته میکنی.اونوقت این نیل واسه خودش بیکار وول میخوره این وسط

آرام بلند شروع کرد به خندیدن.

پسره ی پررواهمین الان دست به دامنم شده بودا.چه زود یادش رفت.

خیره به آرام گفت:

-بخند، تو فقط بخند!

آرام هم اوج میگرفت و کافه رو گذاشته بود رو سرش.

با پام محکم به ساق پای فربد کوبیدم که آخش بلند شد:

-چته وحشی؟؟؟بشکنه اون پات!آخ آخ

آرام با چشم غره نگاهم کرد:

-بیشعور!!!چرا میزنیش.

چندشا حالمو دیگه داشتن بهم میزدن

از کنارشون رد شدم و گفتم:

-هردوتون ذلیلید.اه اه چندشا.

از کنار سیاوش که داشت سفارش میزی رو میداد رد شدمو وارد آشپزخونه شدم

علیرضا داشت اسپرسو آماده میکرد.رو صندلی نشستم و با دستمال بینیم و گرفتم.

نگاهی بهم انداخت و گفت:

-سورن هنوز برنگشته؟

آخ چه عجب بالاخره یکی یه سراغی ازش گرفت.

-نه، مگه قراره برگرده؟!

سیا وارد شد.اومد اسپرسو هارو توی سینی گذاشت و رفت.

علیرضا به سمت سینک ظرف شویی رفت و مشغول شستن دستاش شد..

سیا بی موقع اومده بود.حالا اینم دیگه ادامه حرفشو نمیزد.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

گوشیم و از تو جیب پیش بند دراوردم.ساعت نزدیک هفت بود.

علیرضا دستاشو خشک کرد و به سمت یخچال رفت:

-با یه قهوه و کیک شکلاتی موافقی؟

سرم و به علامت منفی تکون دادم.

-نه، میرم بیرون به بچه ها کمک کنم.

وارد سالن شدم.میزها تقریبا پر شده بود.با آرام مشغول گرفتن سفارشا و جمع کردن میزایی که خالی میشد شدیم.

بعد از اینکه سفارشارو تحویل سیا و علیرضا دادیم برگشتیم تو سالن.

آرام رفت پیش فربد.سمت میز خالی رفتم و روی صندلی نشستم.

به میزها نگاهی انداختم.بعضی ها دونفره بودن و آروم مشغول حرف زدن.بعضی ها چند نفره بودن و گاهی صحبت های جدی میکردن و گاهی شوخی.

چشمم افتاد به دیوار آبی رنگ.تقریبا نوشته ها زیاد شده بود.استقبال خوبی شده بود از دیوار و نوشتن آرزو ها.

اولش فکر میکردم هرکسی حاضر نباشه آرزوشو تو معرض دید بزاره!

ولی خیلی راحت آرزوهاشون و مینوشن و تلقین میکردن که حتما براورده میشه و بهش میرسن.

آرام سمتم اومد و کنارم نشست:

-نیل خبر دسته اول و داغ دارم.

نگاهش کردم:

-چی شده؟!

-فهمیدم چرا ساره میپیچونه و بعد از کلاس سریع جیم میشه.

با کنجکاوی نگاهش کردم:

-چرا؟؟

با شیطنت بهم خیره شد و با لحن مرموزی گفت:

-تازه فهمیدم فربد نمیتونه چیزی رو ازم قایم کنه حالا چرا نمیتونش به تو ربطی نداره.کوفت چرا اینجوری نگاه میکنی؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

نیشت و جمع کن.نیل بخدا میزنم لهت میکنما.

لبخندم پررنگ تر شد، خب میدونستم که آرام تنها کسی بود که با یه نگاه میتونست فکرمو بخونه

فربد از بس عاشق و شیفته شده بود که نمیتونست جلوی زبونش و نگه داره.

با سیخونکی که بهم زد یه متر پریدم هوا.با عصبانیت نگاهش کردم:

-آرام یه بار دیگه این کارو بکنی زندت نمیزارم!

چشماشو گرد کرد:

-قبلش من تورو زنده نمیزارم با فکرایی که زیر زیرکی میکنی.

به صندلی تکیه دادم:

-هیچم زیر زیرکی نیست.فربد دوستت داره توام همین حس و داری واسه من یکی فیلم بازی نکن.

دستشو زد زیر چونش:

-بزار حرف اصلی و بزنم.داشتم میگفتم.ساره زنگ زده به فربد و گفته چون باهاش راحته میخواد دلیل نیومدنش و لااقل

به یکیمون بگه..بعدم گفته داره ازدواج میکنه..

شگفت زده پرسیدم:

-جدی میگی؟؟؟؟

چپ چپ نگاهم کرد:

-آره.حالا تو چرا انقدر ذوق میکنی هرکی ندونه فکر میکنه عروسی منه!!!

زیر چشمی نگاهی به فربد که داشت میزی رو حساب میکرد انداختم و با لبخند به آرام نگاه کردم:

-به زودی واسه توام ذوق میکنم.اصلا واسه جفتتون ذوق میکنم.

با چشم غره ی وحشتناکی نگاهم کرد:

-گمشو از جلوی چشمم تا نزدم همین وسط کتلت شی.احمق خر من صد سال سیاه با اون پسره ی نکبتِ بیشعور

حتی دوست هم نمیشم.تو هم دفعه ی آخرت باشه از این حرفا میزنی

-واقعا این همه تعریف و تمجید لایق چه کسی میتونه باشه؟!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

با صدای فربد از پشت سرش پرید هوا..قیافه ی کُپ کردش واقعا دیدنی شده بود..

بلند شروع کردم به خندیدن...

فربد با قیافه ی جدی که سعی داشت خندشو کنترل کنه روی صندلی نشست:

-واقعا مشتاق شدم شخصی که میفرمودید و ببینم!

-خانوم کاویان؟

برگشتم و به علیرضا که کنار دیوار آشپزخونه ایستاده بود و صدام میکرد نگاه کردم..

اشاره کرد که به آشپزخونه برم.

سیا مشغول چیدن سفارشا توی سینی بود..علیرضا یکی از سینی هارو دستم داد.

-زود باش یخ کردن.چی میگید یه ساعت و قهقهه میزنید.

با یاد اوری قیافه ی آرام دوباره به خنده افتادم.از آشپزخونه بیرون اومدم و تمام سفارشارو تحویل دادم.

آرام و فربد همچنان تو سر و کله ی هم

میزدن و میخندیدن.

******

سرم و روی میز گذاشتم و اروم شروع کردم به خوندن با آهنگی که پخش میشد...

باز داری میری تا بدونم

تو کنار من درونت خستست

باز من میفهمم تو همیشه

واسه رفتن چمدونت بستست

باز در وا میشه منو جا میزاری

مثله کلیدت رو در

باز میگی بدرود من بهم میریزم

مثله گلهای پرپر

کاش میفهمیدی من چه حسی دارم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

میون این خاموشی

کاش میدونستی واسه ترک گریه

تو بهترین آغوشی

دستی روی شونم نشست..سرم و بلند کردم آرام کنارم نشست:

-چته!

صاف نشستم:

-خوابم میاد تا صبح بیدار بودم و پوستر درست میکردم.

دستمو گرفت و کشید:

-پاشو بیا ناهار نخوردی تو..

از جام بلند شدم و با هم وارد آشپزخونه شدیم.

کتی با سینی سفارش بیرون رفت.

سیا و علیرضا مشغول اماده کردن سفارش بودم.سورنا هم پشت میز نشسته بود و سرش تو گوشیش بود.

بدتر از من این بود که اصلا کار نمیکرد.البته بعضی وقتا اسپرسو لاته و ترک درست میکرد که عالی تر از سیا بود کارش.بعضی وقتا هم کمک علیرضا میکرد.کار اصلی که میکرد حسابا و فیشارو چک میکرد و جمع

بندی میکرد.

روی صندلی نشستم.آرام بشقاب پری از اسپاگتی که علیرضا درست کرده بود و گذاشت جلوم

و رفت کمک کتی.

چنگال و تو اسپاگتی ها فرو کردم و به سورنا نگاه کردم.

همونجوری که نگاهش میکردم چنگال نو دهنم بردم.

بهم نگاه کرد.اسپاگتی تو گلوم موند.

به سرفه افتادم.گوشیشو رو میز گذاشت.پشت سر هم سرفه میکردم.داشتم خفه میشدم.

انقدر نگاه کردنش ناگهانی بود که اصلا انتظارش و نداشتم.حسابی گند زدم.

از جاش بلند شد.انقدر سرفه کرده بودم تو چشمام اشک جمع شده بود.هرچی زور میزدم از گلوم پایین نمیرفت.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

لیوان آبی کنار بشقابم قرار گرفت .

سرم وبلند کردم .واسم آب آورده بود !داشت از آشپزخونه میرفت بیرون.

یه نفس لیوانو سر کشیدم

حسابی غذا کوفتم شد.بیخیال شدم و از جام بلند شدم.باید پول دارو هارو بهش میدادم

از اشپزخونه بیرون اومدم..داشت میرفت تو اتاق استراحت که روبه روی اشپزخونه بود..

قدم هامو تندتر کردم و برای اولین بار اسمشو صدا زدم:

-سورنا؟

ضربان قلبم زیاد شد.درو باز کرده بود و یه قدم رفته بود تو

همونجور که دستش به دستگیره بود به عقب برگشت و منتظر نگاهم کرد.

با قلبی که هر لحظه تند تر میزد جلو رفتم و دو قدمیش ایستادم.نمیتونستم مستقیم نگاهش کنم.

به زیپ سویی شرت طوسیش خیره شدم و با صدای آروم گفتم:

-اون شب من حالم.خیلی بد بود.راستش اصلا حواسم نبود.به پول دارو ها...

-چیزی نشد..

سرم و بلند کردم و نگاهش کردم:

-من اینجوری راحت نیستم اگه میشه بگید...

همونجوری که مستقیم نگاهم میکرد گفت:

-با پول ویزیت شد سی تومن...

جا خورد!این کلا خیلی رکه!اصلا تعارف و این حرفا بلد نیست..

سرم و تکون دادم و به اتاق اشاره کردم:

-کولم تو اتاقه

دست گیره رو ول کرد و وارد اتاق شد..پشت سرش رفتم تو اتاق..

به سمت کاناپه رفت و بازش کرد و دراز کشید.

از تو جیب جلوی کولم سی تومن برداشتم و به سمت کاناپه رفتم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بالای سرش وایستادم.چشماشو بسته بود و ساعدشو گذاشته بود روشون...

پول و رو دسته ی کاناپه گذاشتم و ارومتر از قبل گفتم:

-گذاشتم اینجا.بازم ممنون.

تو همون حالت سرش و تکون داد:

-باشه.

از اتاق بیرون اومدم و کمک کتی و آرام رفتم.

ساعت نه بود که سورنا از اتاق بیرون اومد.نزدیک یه روبع پیش فربد نشست و بعد با کتی که

حاضر شده بود خداحافظی کردن و رفتن.

کلافه شده بودم و از خستگی دیگه نمیتونستم کار کنم!

با مامان تلفنی حرف زدمو کلی سفارش کرد که دارو هامو بخورم ولی بی حال تر از اونی بودم که بخوام به

دارو ها فکر کنم.

بالاخره با هر بدبختی بود کار تموم شد و کافه رو بستیم.

تقریبا مثله هرشب فربد و علیرضا رسوندنمون خونه.

ارام قبول کرد شب و بیاد بمونه پیشم چون فردا هم کلاس نداشتیم و راحت بودیم.

بعد از خوردن شام و شستن ظرفا به اتاقم رفتیم .

دوتایی روی تخت دراز کشیدیم.آرام به سمتم برگشتو دستشو دور شکمم حلقه کرد:

-نیلگون؟

-هوم؟

-میخوام یه چیزی بهت بگم

لبخند نشست رو لبام.

-میدونم.

چون چراغ خاموش بود نمیتونست قیافمو واضح ببینه.

-کوفت من که هنوز چیزی نگفتم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-نگفتی.ولی میدونم چی میخوای بگی!

-نمیدونی.

-باور کن که میدونم.

-خب حالا که میدونی بگو چیکار کنم؟؟

-قبولش کن.

نفس عمیقی کشید:

-میترسم نیل.میترسم اشتباه انتخاب کنم.میترسم همه چی انقدر که الان خوبه بعدا خوب نباشه.

دستشو فشار دادم:

-من مطمئنم هیچی عوض نمیشه...شما دوتا جفتتون هم حساتون مشترکه .شما دوتا خیلی به هم میاید

حتی تو تاریکی هم برق چشماش معلوم بود:

-واقعا به هم میایم؟

خندیدم:

-اره..هردوتون خیلی هم پررویید.

دستشو از دورم برداشت و هولم داد اونور:

-ببند فکتو.تو شعور نداری به ما چه!!!

پشتشو کرد بهم و به پهلو خوابید.

از تصورشون کنار هم لبخندی رو لبام نشست.

دوباره برگشت سمتم:

-تو و یه نفرم خیلی به هم میاید

با تعجب برگشتم سمتش:

-چی میگی!!

-بروووو.اونی که فکر میکنی منم خودتی..از بس تابلویید دیگه همه فهمیدن.

واای نه!!انقدر یعنی تابلوام که همه فهمیدن..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-آرام کیا فهمیدن؟؟

-منو فربد فقط کشف کردیم!

-ولی اون که اصلا تابلو نیست..یعنی میدونی من اصلا فکر نمیکنم که اون حسی.

حرفمو قطع کرد:

-از بس که تو کوری.خیلی هم تابلوا.ما که از بیرون بُعد نگاه میکنیم میفهمیم.

از خودم حرصم گرفت که تابلو بازی دراورده بودم.یعنی واقعا اونم تابلوا؟؟؟اون که اصلا تو این

حال و هوا ها نیست!!

پشتمو کردم بهش:

-انقدر توهم نزن و بگیر بخواب.

-دیگه لو رفتید بیچاره.

جوابشو ندادم و کلمو کردم زیر پتو

از فکر اینکه سورنا هم ازم خوشش میاد و تابلو بازی در میاره دلم هری ریخت پایین..

این اولین باری بود که این حس هارو تجربه میکردم و عکس و العمل هام واسم تازگی داشت.

پس چرا از نظر خودم سورن انقدر سرد بود!

واااای فربد هم فهمیده

****

صدای زنگ گوشی پشت سر هم تکرار میشد..با صدایی که از ته چاه میومد نالیدم:

-آرااااام....گووشیت

دستمو به طرف بدنش دراز کردم که تشک سرد و لمس کردم...

کجا رفته بود...گوشی همچنان میزد تو سرش..

از روی میز برش داشتم "فر فری" کیه دیگه...جواب دادم:

-بله؟

-ای جان صدای خوابالوت هم اهنگی خوش است در گوشم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

فربد خنگ بود...

-نیلگونم...

صدایی ازش نیومد..داشت دوباره پلکام سنگین میشد که صدای بلند خندش تو گوشم پیچید:

-لعنت بهت گند زدی تو حس رمانتیک سر صبحم...میگم چه صداش نکره شده هاااا...

-هنوز قدرت تشخیص صدا نداری!!!

-ساکت شو...کسی بهت یاد نداده گوشی وسیله ای است شخصی؟

-خفه شو فربد..

گوشیو قطع کردم و روی میز انداختم..

چشمام داشت دوباره گرم میشد که در محکم باز شد و آرام با سر صدا اومد تو:

-هیییی...بلند شووووو...یالا یالاااا...برخیز،برخیز که صبحی دل انگیز فرا رسیده...

پرده رو تا ته کنار کشید کنار و آفتاب مستقیم خورد وسط فرق سرم:

-برخیز ای پرنسس کابوس های شبانه..

بالشتو رو سرم گذاشتم و با صدای گرفته و تو دماغیم داد زدم:

-بروووو بیرون.....

نشست رو تختو بالشتو از رو سرم برداشت:

-بی تو هرگز نمیرم جاااایی....

لباشو چسبوند به گونمو حسابی تف مالیم کرد...هولش دادم عقب،با دستم صورتمو پاک کردم:

-مرده شور خودتو این بوسای مسخرت...لعنت به اسم آرام که رو آدمی مثله توء...

سیخونکی بهم زدو سریع از تخت پرید پایین..جیغی کشیدم و از جام بلند شدم:

-زندت نمیزارم ...

در حالی که انگشت اشارشو به سمتم گرفته بود عقب عقب به طرف در رفت:

-بیا جلو تا سیخ سیخیت کنم..

با درموندگی وسط اتاق وایستادم و با ناله گفتم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-نکن دیگه.....سگ میشمااااا...

انگشتشو تهدید آمیز تو هوا تکون داد:

-سگ بودن که خصلتته هاپو ناز نازی....

به سمتش دویدم....در و باز کردو پا به فرار گذاشت...با دو از پله ها پایین میرفتیم و هر دو جیغ و داد میکردیم...

زود تر از من وارد آشپزخونه شد و پشت صندلی مامانی سنگر گرفت...همونجور که نفس نفس میزد روبه مامان که ماهیتابه ی

تخم مرغ و میزاشت رو میز گفت:

-سیمین جون تورو خدا یه ذره واسه این وقت بذارید...از جلد انسانی بیرون اومده...احترام مهمون و این حرفارو قورت داده یه

ابم رووووش.....

با حرص دندونامو بهم فشار دادم:

-تو مهمونییی آخه..هر روز هفته شب و روز اینجا پلاسی....

جیغ مامانی بلند شد:

-نیییییل صد دفعه بهت گفتم درست حرف بزن...

مامان با تاسف سرش و تکون داد:

-راست میگه بچه، تو از جلد انسان بودن دراومدی!!!

آرام زبونی واسم دراورد و کنار مامانی نشست:

-من جاش شرمنده میشم با این رفتار زشتش..حالا من غریبه نیستم ولی دو جا اینجوری رفتار

کنه آبرومون زیر سوال میره.

بعد سه تایی زدن زیر خنده...

مامان با خنده چاییشو شیرین کرد و گفت:

-حالا چرا اونجا خشکت زده!!برو سرو وضعتو درست کن آدم سر صبحی وحشت میکنه...

همشون شروع کردن به آنالیز سر تا پام...دوباره قهقهه هاشون شروع شد...حالا کی بخند کی نخند!!!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بی توجه بهشون سمت راه روی در ورودی رفتم...جلوی جا کفشی وایستادمو تو اینه ی قدی خودمو نگاه کردم..

چشم بندم به حالت تل بالای سرم بود موهای بلندم بهم ریخته دورم ریخته بود..

سویی شرت نازک بنفش تنم بود که زیپشو تا اخر بالا کشیده بودم..یه لگ مشکی دون دون شده پام بود که پاپوشای

بافتنی لیمویی رنگمو کشیده بودم روشون..

رنگم مثله مرده ها پرده بود ...ریملم زیر چشمام ریخته بود و حاله ی سیاهی ایجاد کرده بود

چشمامو لبام هروقت از خواب بیدار میشدم مثله بادکنک پف میکردن...

خودم خندم گرفته بود..با دستم موهامو صاف کردم و دوباره برگشتم تو اشپزخونه..

پشت میز نشستم مامان ماگ مخصوص خودمو جلوم گذاشت..ظرف شکر برداشتم و رو به آرام گفتم:

-هفته ی دیگه ژوژمان چاپ داریم؟!

لقمه ی تخم مرغ رو چپوند تو دهنشو سرش و تکون داد:

-آره...من که هنوز هیچ کاری نکردم...

چاییم و خوردمو از مامان تشکر کردم...

گوشیم تو جیب سویی شرتم ویبره رفتو صداش بلند شد..

با دیدن شماره سنگ کوب کردم...

آرام- کیه؟؟؟

همونجور که به شماره خیره بودم زمزمه کردم:

-سورناست....

آرام با تعجب گفت :

-جواب بده خب!!!

از جام بلند شدم و جواب دادم:

-بله؟

از آشپزخونه اومدم بیرون .صدای بمش تو گوشی پیچید و ضربان قلب من نامنظم شد:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-سلام،کجایی؟

روی پله ها نشستم و با صدایی که میلرزید جواب دادم:

-سلام.خونه ام

-حاضر شید بیاید بیرون من دمه درم بریم کافه...فربد ادرس داد گفت بیام دنبالتون..

از تصور سورن منتظر پشت در خونه دلم فرو ریخت...لبخندی روی لبم نشست:

-الان میایم...

تماسو که قطع کردم آرام با نگاهی پرسشگر بالای سرم ایستاده بود:

-چیکار داشت؟؟

از جام پریدم و شروع کردم دویدن رو پله ها به سمت بالا:

-بجنب دمه در منتظره ..

وارد اتاق شدم و ارام هم پشت سرم اومد:

-چی میگی واسه خودت!!واسه چی دمه در منتظره..

شلوارمو عوض کردم:

-اومده دنبالمون بریم کافه،فربد فرستادتش..

آرام لبخند گشادی زد:

-الهیییییییییییییی....از بس بچه به فکره...

با سرعت باور نکردنی مشغول حاضر شدن شدیم.مهم نبود که سورنا رو فربد فرستاده دونبالمون مهم این بود که اون اینجاست...منتظره دمه در خونمون....مهم اومدنشه..

از مامان و مامانی خداحافظی کردیم...مسیر حیاط تا در رو داشتم پرواز میکردم.در و باز کردمو وارد کوچه شدم

ماشین سورنا درست روبه روی خونمون اون دسته کوچه بود...آرام از پشت هولم داد به جلو..:

-برو دیگه...

قدم از قدم که برداشتم چشمم افتاد به کتایون که رو صندلی جلو نشسته بود...

قدم هام سست شد..آرام بازوم و کشید و به سمت ماشین بردتم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-ای بابا چرا مثل این سکته ایا راه میری!

نشسته بودیم تو ماشین..کتایون با کنترول آهنگ هارو عوض میکرد..سرم درد گرفته بود از بس این آهنگهارو بالا پایین کرد...

چشمامو بستمو سرم و رو شونه ی آرام گذاشتم.با دیدن کتایون تمام هیجانم فرو کش کرده بود..

تمام روز توی کافه کتی هر ثانیه کنار سورنا بود و حتی لحظه ای رهاش نمیکرد..

بیشتر از هر روزی کار میکردم..حتی کارهای آرامم انجام میدادم اونم مشغوله بگو بخند با فربد بود انقدر بین میزها چرخیده بودم و سفارش گرفته بودمو تو راه آشپزخونه و سالن در رفت و آمد بودم سرگیجه گرفته بودم

روزایی که سورن و کتی نبودن انگار راحت تر بود...نمیخواستم بهشون توجه کنم ولی مدام ذهنم کشیده میشد سمتشون...سورن عادی و خیلی خونسرد با کتی رفتار میکرد و حرف میزد..اما کتی همش قربون صدقه اش میرفت و از سرو کولش بالا میرفت..

بعد از انجام سفارش ها و تحویلشون به سالن برگشتمو به سمت میزی رفتم که تقریبا دور افتاده تر از میز های دیگه و ته سالن بود...روی صندلی خودو ولو کردمو خیره شدم به دیوار آبی..

کافه شلوغ و پر از همهمه بود...

لحظه ی اخری که داشتم از اشپزخونه بیرون میامدم کتی واسه سورنا قهوه و کیک گرم آماده کرده بودو داشت گردنشو که گرفته بود و درد میکرد ماساژ میداد...

احساس میکردم کسی قلبمو گرفته تو مشتشو فشار میده...

خدایا این چه بلاییه که داره سرم میاد؟یعنی سورنا و کتایون واقعا باهمن!؟...خودت بهتر از هر کسی میدونی من تا حالا نه از کسی خوشم اومده نه عاشق شدم نه دوست داشتن و تجربه کردم....

چرا وقتی سورنا رو میبینم اینجوری میشم؟!من حتی نمیدونم اسم این حس که درونم به وجود میاد چیه!

من هیچوقت آدمه مغروری نبودم که کسی و آدم حساب نکنمو نخوام به کسی محل بدم..من یه دختر معمولیم که یه زندگی معمولی تر از خودم داشتم...

تجربه ای نداشتم چون حتی افراد زندگیم تو سه نفر خلاصه میشه و تنها روابطمون با خانواده ی آرامه...

حتی پدر و خواهرم از هر غریبه ای واسم غریبه ترن...

کتی اوایل دوستیمون گفته بود سورنا به عنوان دوسته صمیمیش..ولی رفتاراش اینو نشون نمیداد..

چیزی بیشتر از یه دوستی ساده بود..هرکس دیگه ای رفتار کتی و میدید متوجه این موضوع میشد.

یاد حرفای دیشب آرام افتادم که میگفت رفتاراتون تابلوء...

پس چرا من هیچ رفتاری از سورنا نمیبینم...سورنا اصلا کاری با کسی نداره که بخواد رفتاری هم نشون بده..

اگر کتی باهاش حرف نزنه و هی دورو ورش نباشه حتی با اونم حرف نمیزنه...تنها رفتاری که ازش میبینم

خنثی بودن و بی حس بودن به اطرافشه..

تا دیر نشده باید فرار کنم...نباید تجربه کنم چیزی رو که اصلا برای من نیست...

اصلا سورنا کاری نکرده که من بی جنبه بازی درارم...

فقط دارم توهم هایی میزنم که تازه یادشون گرفتم...

نه نه نه ...نباید این اتفاق بیوفته...تا الان این حس سراغم نیومده بود و نبایدم بیاد...چون اشتباهه.غلطه.

سورن و کتی باهمن...پس من چی میخوام این وسط..

هنوز که اتفاقی نیوفتاده...پس نباید دیگه فکرو خیاله الکی بکنم و رویا پردازی کنم...

با صدای علیرضا که روبه روم ایستاده بود و دستشو جلوی صورتم تکون میداد به خودم امدم..

-هی دختر کجا سیر میکنی؟؟

سرمو بلند کردم و نگاهش کردم که ادامه داد:

-ساعت نزدیکه نه بیا غذا درست کردم..

بلند شدم و همراهش به آشپزخونه رفتم.

موقع خوردن غذا اصلا به کتی و سورن نگاه نمیکنم...ولی متوجه میشم کتی سالاد کنار بشقابش میزاره و لیوان

خالی شدشو واسش پر میکنه....

کاش لااقل فربد و آرام سر میز بودن تا خودمو سرگرم اونا میکردم..

بعد از خوردن غذا کتی مشغول شستن ظرفا و تمیز کردن آشپزخونه شد و منم بلند شدم تا خودمو مشغول

کار کنم که صدای سورنا میخکوبم کرد:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-دارو واسه خوردنه.

سرم و به سمتش برگردوندم..نگاهم رو چشماش که مستقیم نگاهم میکردن ثابت موند...

نمیدونستم چی باید جواب بدم..شوکه شده بودمو نمیتونستم کلماتو کنار هم بچینم.وقتی دید چیزی نمیگم همونجوری که نگاهم میکرد بلند شدو به سمتم اومد شونه به شونم مکث کرد و آروم گفت:

-هوا داره سرد تر میشه.

از کنارم گذشت و بیرون رفت.

حتی قدرت پلک زدن نداشتمو خیره به جای خالیش مونده بودم.

حس معلق بودن بین زمین و آسمونو داشتم.

سرمو بلند کردم.کتی و علیرضا و سیا مشغول کار بودن و اصلا حواسشون به اینور نبود.

جرعت نداشتم دیگه به سالن برگردم و باهاش روبه رو شم..

من همین چند دقیقه پیش تصمیم گرفتم که بهش فکر نکنم و توهم نزنم..

ولی یعنی این رفتار هم توهم بود...اگر بهم توجه نمیکنه پس از کجا میدونه دارو هامو نمیخورم..!

اگه هیچ حسی نداره چه دلیلی داره بهم هشدار بده که هوا داره سردتر میشه؟!

یعنی اینا رفتارای سادست و من حق ندارم توهم بزنم؟!پس چرا بقیه از این رفتارای معمولی ندارن...

تمام افکارم به کلی بهم ریخته بود...

شب موقع حاضر شدن با آرام توی اتاق استراحت بودیم..آرام پیشبندشو دراورد و گفت:

-امروز فربد گفت ازم خوشش میاد و میخواد که با هم باشیم..

کولمو برداشتم :

-تو چی گفتی؟

شالشو رو سرش مرتب کرد:

-گفتم به پیشنهادش فکر میکنم و جوابشو میدم...ناز کردم ولی قبول میکنم...امروز کلا روزه من بود تازه فرشته ی مهربون واسم هدیه گذاشته...

دست کرد تو جیب پیش بندشو پولی ازش بیرون آورده

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

خندیدم و به سمت در رفتم:

-اوووو چه فرشته هایی پیدا میشه حالا چقدر هست؟

-سی تومن

دستم رو دستگیره خشک شد..

پول دارو ها بود که دیشب به سورنا دادم.اشتباه گذاشته تو جیب پیش بند آرام ...به سمت آرام برگشتم:

-کو پوله؟

دست تو جیب مانتوش کردو پول و بیرون آورد.

پول و از دستش بیرون کشیدم:

-این پوله داروهایی که سورنا حساب کرده بود. دیشب بهش دادم..پیش بندامون و اشتباه گرفته..

از اتاق بیرون اومدم...به سمت آشپزخونه رفتم کتی و علیرضا اونجا بودن..به سالن برگشتم سیا داشت صندلی هارو

رو میزای خالی میزاشت.

سورنا پشت در شیشه ای ایستاده بودو بیرون نگاه میکرد.کنارش با دو قدم فاصله ایستادمو پولارو گرفتم جلوی صورتش...

برگشت و نگاهم کرد.دستمو تکون دادم:

-واسه چی برشون گردوندی؟

نگاهی به پولا انداختو دوباره نگاهم کرد:

-واسه چی پوله چیزی که استفاده نمیکنیو میدی؟

ضربان قلبم دوباره نا منظم شد..دستم میلرزید..:

-تو هم پول چیزی رو دادی که خودت استفاده نکردی!

نگاهم کرد.هیچی نگفت...نمیتونستم مستقیم تو چشماش نگاه کنم..

روبه روم ایستاد..سرمو انداختم پایین..پول تو دستمو محکم فشار میدادم..احساس میکردم هنوز داره نگاهم میکنه..

یه قدم جلوتر اومد و گفت:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-من هیچ پولی پس نمیگیرم..اون دارو ها رو هم بهتره بندازی بیرون چون..

با صدای فربد حرفش نصفه موند:

-سورن؟؟؟

سورنا به سمت فربد برگشت...فربد و آرام و کتی به سمتمون اومدن..آرام پرسشی نگاهم میکرد.فربد در شیشه ای رو

باز کرد و اشاره کرد به بیرون:

-ما بریم..علیرضاینا فعلا کار دارن.

پول و توی جیب مانتوم گذاشتم و از کافه بیرون اومدیم..

سوار ماشین سورنا شدیم.خیابونا شلوغ بود..سورنا بخاری رو روشن کرد و دریچه هارو وسط تنظیم کرد..

ارام دستای یخ زدم و گرفت و تو دستاش:

-سردته؟

نگاهش کردم و کمی دستشو فشردم:

-نه خوبم.

لبخندی زد و به بیرون خیره شد..

ذهنم درگیر حرفه نصف و نیمه ی سورن شد.اصلا حس خوبی ندارم که پولو نگرفته..وقتی همش تاکید

میکنه که دارو ها رو بخورم،دلم زیرو رو میشه...حس اینو دارم که یکی نگرانمه یا همش حواسش بهم هست

کتی کنارم نشسته و احساس میکنم تمام این فکرامو داره میشنوه.

سورن با اخم محوی به رو به رو خیرست...

نمیدونم چرا تا میام دیگه فکر نکنم،یا خودمو قانع کنم که باید همینجا فکرامو تموم کنم سورن یه حرکتی میکنه

که قول و قرارام از یادم میره...

******

از تو ساکش لباس و دراورد و گرفت جلوم:

-خوبه این؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

پیراهنی طوسی با گلهای درشت صورتی کمرنگ..بلندیش تا سر زانو بود وآستیناش حلقه ای..دامنش کلش و کمرش تنگ بود...

خیلی بهش میومد این لباسش.سرم و تکون دادم:

-آره این عالیه

خودم هم لباسی که شبیه لباس آرام بود و از توی کمد بیرون اوردم.

فرقش تو رنگش و مدل پارچه بود.لباس من صدفی رنگ بود قلب های ریز مشکی روش تکرار شده بود.

هردو رو از مزون ماماینا برداشته بودیم.

بعد از ناهاری که مامانی داد هردو دوش گرفتیم

آرام واسه هر دومون لاک زد.واسه خودش طوسی و واسه من مشکی.

روی صندلی نشوندتم و موهامو با سشوار خشک کرد.موهام تا کمرم بود و فر..

موهای خودشم باز گذاشت خودشون خشک شن تا حالت فر خود موهاش بمونه..

آرام مشغول آرایش کردن شد..روی تخت نشستمو مشغول ور رفتن با گوشی شدم...

-پاشو واسه یبار هم که شده مثله آدم آرایش کن اون صورت مردتو...

سرم و بلند کردم داشت از تو آینه نگاهم میکرد و کِرم میزد.

انقدر زورم کرد که کرم پودر زدمو کمی ریمل..ولی هرکاری کرد راضی نشدم رژ بزنم..

ساعت نزدیگ هفت بود که مشغول پوشیدن لباسامون شدیم.چون کوتاه بودن جوراب شلواری های مشکی پوشیدیم.

مانتوهای بلند جلو بازمون و که ماماینا از مزون آورده بودن پوشیدیم...خوبه که این لباسارو میارن واسمون وگرنه الان میموندیم

چی بپوشیم..اگه به خودمون بود همیشه همه جا با لباسای اسپرت میرفتیم..

فربد به آرام زنگ زد و گفت دمه دره..

از مامانی خداحافظی کردیم و از خونه زدیم بیرون.

علیرضا و فربد اومده بودن دنبالمون...هردو حسابی خوش تیپ کرده بودن...

نیم ساعت بعد رسیدیم...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

جشن عقد ساره بود.خونشون توی یه ساختمان پنج طبقه بود...

صدای بلند آهنگ و سر صدا همه جارو پر کرده بود.خونشون بزرگ بود و دور تا دور میز و صندلی چیده بودن

جمعیت خیلی زیاد تر از تصورم بوداتعداد زیادی وسط مشغول رقصیدن بودن.کتی از دور واسمون دست تکون دادو اومد سمتمون.

لباس کوتاه و تنگ مشکی پوشیده بود که روی سینش پولکا ی مشکی کار شده بود..چشماشم سیاه کرده بود و رژ قرمزی زده بود..

کفشای پاشنه بلندش پاهاشو کشیده نشون میداد و حسابی تو چشم بود..

قیافش خوب شده بود ولی سنشو بیشتر نشون میداد

کتی به ته سالن اشاره کرد و رو به پسرا گفت:

-سورن اونجاست

بعد مارو برد سمت اتاقا.وارد اتاق ساره شدیم و لباسامون و دراوردیم.

بعد از چک کردن سرو وضعمون به سالن برگشتیم و به سمت ساره و پسری جوون و قد بلند رفتیم

ساره کلی از دیدنمون خوشحال شد و مارو به همسرش معرفی کرد.اسمش حمید بود و چهره ی معمولی و مهربونی داشت..

بهش میخورد بیست و شیش یا هفت باشه..خوش اخلاق و خوش برخورد هم هست..بعد از تبریک و کادوهامون که پول بود به

سمت بچه ها رفتیم.کنار هم نشسته بودن و بلند بلند میخندیدن .نشستیم که کتی گفت:

-زهره مار به چی انقدر بلند میخندین..

فربد دوباره خندش اوج گرفت و گفت:

-به تو چه فضول...مردونه بود..

کتی ایشی گفت و دست سورن کشید:

-پاشو بریم قر بدیم..

با سورنا وسط جمعیت رفتن و چشم منم دنبالشون.تازه تیپ سورنا رو دیدم.کت اسپرت مشکی با پیرهن سفید و شلوار زرشکی و کالج های مشکی رنگ..آروم و خیلی شیک مشغول رقصیدن بود.کتی گاهی خودشو بهش

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

میچسبوند و عشوه میریخت.ساره و حمید هم کنارشون میرقصیدن و هی با هم حرف میزدن و چهارتایی بلند میخندیدن..

فربد حرف میزد و آرام و علیرضا غش میکردن از خنده..اصلا نمیفهمیدم چی میگن..همش میخواستم نگاهمو ازشون بگیرم ولی نمیشد..

دلم در حال زیر رو شدن بود..

با صدای علیرضا به خودم اومد:

-نیلگون؟؟؟

نگاهمو از اون دوتا گرفتمو به سمتش برگشتم.لیوان یه بار مصرفه شربت رو جلوم گرفت.

ازش گرفتم و تشکر کردم..

با آهنگ بعدی ارام و فربد هم رفتن وسط..اون دوتا هم همچنان مشغول رقصیدن بودن..

چراغ ها خاموش شد و ر*ق*ص نور روشن کردن..جمعیت زیاد بودو نمیتونستم دقیق ببینم..

علیرضا تکونم داد:

- نیل میخوای بریم برقصیم؟

کمی از شربت تو دستم خوردم..شیرینیش زد زیر دلم..گذاشتمش رو میز:

-نه،بلد نیستم.

علیرضا-شوخی میکنی؟؟؟مگه میشه!

-نه شوخی نمیکنم.آره میشه

صدای دست و جیغ و آهنگ بلند حسابی روی مغزم بود..سرم درد گرفته بود و گرمم شده بود..

با آهنگ آرومی که گذاشته شد وا رفتم..

همه زوجها دو به دو تو بقل هم رفتن و آروم مشغول رقصیدن شدن..

ضربان قلبم دوباره بالا رفت.

ترسیدم...از واکنش های جدید بدنم..واکش های جدید خودم...زیادی ترسیدم.

وحشت کردم از بلایی که داشت سرم میامد یا سرم اومده بود..دلم میخواست فقط از اونجا فرار کنم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

تا آخر شب هیچی از اون مهمونی نفهمیدم.هیچی!باید فکری به حال خودم میکردم..باید از این آدم های جدیدی که وارد زندگیم شده بودن دور میشدم.دیگه به اون کافه برنمیگردم.دلم زندگی آروم خودمو میخواد..دوستای زیادی به

من نیومده!کافه نرم که چی؟تو دانشگاه که هستن..اون جارم نرم؟

****

آرام-نیلگون اون فنجون خالیه رو میزو بده سیاوش دستم کفیه.

فنجون و به سیا دادم و سری به سالن زدم.سفارش میز جدید و گرفتم و تحویل علیرضا دادم.

دوباره برگشتم سالن.فربد پشت صندق نشسته بود و سرش تو لپ تاپش بوود و اهنگ میزاشت..

هوا تاریک بودو باران آرامی میبارید...سورنا جلوی دیوار آرزو ایستاده بود.

عادت داشت هر روز نوشته های روی دیوار و بخونه.

از سنگینی نگاهم به سمتم برگشت و نگاهمو غافل گیر کرد.

حالا من چجوری نگاهمو بگیرم!!!

داره میاد سمتم؟باید فرار کنم...کجا فرار کنم.

-واسم قهوه میاری؟

چرا کلمات یادم میره؟؟نکنه اصلا از اول بلد نبودم حرف زدنو!!!

چرا عادت کردم مدام زول بزنم.خیره بشم.پلک نزنم..

فنجون و جلوش گذاشتم.

چرا سر این میز دور افتاده میشینه!اینجا جای منه...

-بشین

نه الان وقت تالاپ تلوپ نیست..هرچی میکشم از تو بی جنبست پس خفه شو.

-باید برم سفارشارو بدم..

-آرام داره این کارو میکنه

برگشتم سالن و نگاه کردم.آرام سینی به دست بین میزها ایستاده بود.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

با پاش صندلی رو بیرون داد.نشستم

-صدات خوب شده دیگه

تا اخرین دونه ی قرصا و اخرین قطره ی شربتارو خورده بودم...باید میگفتم سفارشات کار ساز بوده؟

قهوه شو تموم کرد و نگاهم کرد.نگاهش کردم...چرا فضا انقدر آروم شده؟

بجز اهنگ صدای پچ پچ ها آروم تر شده بود..

باید پلک بزنم چشمام داره میسوزه خب.چرا نمیشه..این چرا اینجوری نگاه میکنه!ای بابا خوبه کتایون جان

امروز نیستن وگرنه باید چشمامو کفه پاهام قایم میکردم..

-امتحانا داره شروع میشه

سرمو آروم تکون دادم:

-اوهوم

با فنجون بازی میکرد:

-میخونی دیگه ؟

میدونست؟میدونست چقدر ظرفیتم پایین اومده؟میدونست من با هر کلمه ای که میگه تا کجاها میرم!

این دوتا باهم همدستن.اون حرف میزنه این محکم میکوبه و تالاپ تلوپ میکنه...

-میخونم

نگاهم میکنه.با صدای رعد و برق از جام میپرم انگار میگه پاشو خودتو جمع کن تا بیشتر از این آشو لاش نشدی

فنجون و برمی دارم و د فرار....

******

قطره های بارون محکم به شیشه های کلاس میخورد و صدای پچ پچ هارو مخفی میکرد....

ادیبی با اون کفش های تق تقیش کلاس و متر میکنه.

امتحان تازه شروع شده و سوال اول و نوشتم..آرام جلوم نشسته بود و مشغول نوشتن بود.

تا صبح بیدار بودیم و خونده بودیم.

فربد صندلی ضربدری آرام نشسته و علیرضا هم کنارش.ساره و کتایون کمی عقب تر از من نشستن.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سورنا دقیقا صندلی کناریم ...

کلافه بود..معلوم بود نخونده.به برگش خیره بود و کلافه دست تو موهاش میکشید یا خودکارشو تکون میداد..

ادیبی از کنارم رد شد و آروم گفت:

-حواستون به برگتون باشه

سرمو انداختم پایین و به برگم خیره شدم..

پسره ی خر به من میگه بخون بعد خودش نخونده...

اصلا نمیتونستم رو برگم تمرکز کنم ...ادیبی دوباره از کنارم رد شدو به پایین کلاس رفت..

صدای بلند رعد و برق که بلند شد طی عملیاتی کاملا غیر ارادی برگمو جای برگه ی سورنا گذاشتم و برگشو برداشتم..

هاج و واج نگاهم میکرد..ادیبی دوباره شروع به رژه رفتن کرد.از کنارم گذشت..نفس حبث شدمو رها کردم و به برگه ی سورنا

نگاه کردم فقط اسمشو نوشته بود.دستمو بالای برگه گذاشتمو روی برگه خم شدم...با دست خط خرچنگ قورباغه ای مشغول نوشتن شدم..باید جوری مینوشتم که ادیبی نفهمه دست خطه منه...

انقدر تند تند مینوشتم که خودم نوشته هارو نمیدیدم فقط مینوشتم..ادیبی که از کنارم رد میشد خودمو ریلکس نشون

میدادم و سرعتمو کم میکردم...یه ربعه تمام برگرو پر کردم بجز یه سوال که بلد نبودم..

سورن الکی خودشو مشغول نوشتن کرده بود.تا ادیبی پشتش به ما بود سری برگه هارو عوض کردم... دیگه به سورنا

نگاه نکردم تا عکس العملشو ببینم...انقدر رو اسم و فامیلیمو نوشته بود که حسابی پررنگ شده بود و دیگه در حالت پاره شدن بود..

دوباره مشغول پر کردن برگه ی خودم شدم...

ده دقیقه بعد ادیبی برگه هارو جمع کرد...

تو حیاط وایستاده بودیم و چایی هایی که فربد گرفته بود و میخوردیم...هوا سرد بود و حسابی میچسبید

بارون قطع شده بود ولی همه جا خیس بود...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

با حرف کتایون چایی موند تو گلوم:

-نیلگون جون مارو هم دریاب تو امتحانا....

لبخند میزنه...پس چرا لحنش اینجوریه!!

ساره- وای نیل تو چه دلو جرعتی داری این ادیبی خیلی تیزه من اصلا جرعت ندارم چشامو بگردونم...

آرام با تعجب نگاهم کرد:

-مگه تقلب کردی؟تا صبح خر زدیم باز کارت به تقلب کشید؟!

کتایون-اونم چه تقلبی...با سورنا برگه عوض کردن..

سورنا روبه روم کنار کتی ایستاده بود.اخم کوچیکی بین ابروهاش بود..

فربد-خاک تو سر تک خورتون...

به آرام نگاه کرد و ادامه داد:

-یاد بگیر.تو چرا به من نرسوندی؟؟

آرام- تو اون فاصله نمیتونیم به هم نگاه کنیم اونوقت تقلب کنیم!!

فربد با لبخندی شیطانی به شونه آرام زد:

-بگو پس منتظره نگاهم بود...

آرام چشم غره ای رفت و حرصی گفت:

-برو بابا توهمی...

گفته بودم سورنا تشکر کردن بلد نیست؟

انگار جونشو میگیرن تشکر کنه!

امتحانا که شروع شده بود یه روز در میون میرفتیم کافه...

سورن تشکر نکرد ولی من تا آخرین امتحان و بهش رسوندم...برام مهم نبود کتایون تیکه میندازه...وقتی

سورنا اونجوری کلافه میشد سر جلسه خودمم نمیتونست تمرکز کنم...تمام نمره های تئوری منو سورنا مثله هم شده بود..

حالا که امتحانای تئوری تموم شده.امتحانای عملی و روزای ژوژمان(روز تحویل کار ها) شروع شده

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

واسه اینکه به کارامون برسیم یه روز آرام میرفت کافه یه روز من..

سفارش هارو دادم و مشغول شستن ظرفا شدم..فردا شنبه بود و آخرین روز ژوژمان بود که تصویرسازی داشتیم.

از هفت تا کار سه تاشو انجام داده بودمو هرچی فکر میکرد تا صبح نمیتونستم تمومش کنم...

جمعه ها انقدر کافه شلوغ میشد که جا کم میاوردیم و یه سری از مشتری هارو رد میکردیم..

حالا میفهمم آرام میگه یه تنه کار میکنه یعنی چی...

تازه ساعت پنج بود..انقدر مسیر آشپزخونه و سالن و رفته بودم پاهام گز گز میکرد..

سورن و سیا و علیرضا سه تایی سفارش هارو آماده میکردن..فربد هم که تو سالن بود..من هم ظرفارو میشستم هم سفارشارو تحوییل میدادم هم میزارو جمع میکردم...

دیگه گیج میزدم..

از یه طرف وقتی یادم میوفتاد که تا صبح باید بشینم طرح بزنم دوست داشتم از ته دل جیغ بزنمو دونه دونه موهامو بکنم...

از هر راهی که میرفتم نمیتونستم کارمو تا صبح آماده کنم...

داشتم ظرفارو خشک میکردم و سورنا هم کنارم سالاده مخصوص درست میکرد..

صدای گوشیم بلند شد.از جیب پیش بند کشیدمش بیرون.آرام بود.

-آرام؟

-جونه دل آرام؟چطوری؟در چه حالی!

-آرام من تصویر سازی رد میشم این ترم

-گمشو..تو تصویرسازیت بیسته!من مثله خر موندم تو گل...زنیکه یه داستان مزخرفی به من داده که

هیچی راجع بهش به مغزم نمیرسه که بکشم...

فنجون هایی که خشک شده بودن و روی میز چیدم..

-من چهارتا از کارام مونده میدونم که شب تا صبح تموم نمیشه...خیلی حالم بده و اعصابم بهم ریخته

-واااای نیل من تو کارای خودم موندم وگرنه حتما کمکت میکردم

-میدونم تو خودتم درگیری..آرام من باید سفارش ببرم شب حرف میزنیم با هم...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-باشه بهم زنگ بزن بای بای..

سورن با ظرف سالاد تزئین شده با تیکه های مرغ کنارم ایستاده بود..

ظرف و ازش گرفتم و تو سینی گذاشتم...

سفارش و تحویل دادم و به سمت آشپزخونه برگشتم..

تو راهرو سورنا جلوم سبز شد.داشتم از کنارش رد میشدم که گفت:

-وایستا کارت دارم..

با تعجب به سمتش برگشتم..

-برو خونه

تعجبم بیشتر شد:

-واسه چی؟

-مگه کارات نمونده؟

-کارام مونده ولی نمیتونم کارمو اینجا ول کنم برم..یادت نرفته که تعهد داریم واسه کار تو قرار داد

-خیلی بده نمره ی تئوریت کامل باشه ولی عملی رد شی

کلافه سرمو تکون دادم:

-مجبورم ترم بعد بردارم

بهم نزدیکتر شدو مستقیم تو چشمام نگاه کرد:

-من کارامو انجام دادم.تعهدمم اینجا یادم رفته بود..برو خونه من جای تو هم وایمیستم.همین الان برو...

از کنارم رد شدو به سمت سالن رفت.

یادم رفته بود..تشکر نمیکرد هیچوقت نمیگفت مرسی..ممنون...دستت درد نکنه..هیچ کدوم از اینارو نمیگفت ولی

لحظه ای که اصلا توقع نداری تلافی میکرد...

وسایلام و جمع کردم و از کافه زدم بیرون،با یه لبخند خیلی گنده..

******

آگ(چکمه) های کوتاه مشکیمو پام کردم و وارد حیاط شدم...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

همه جا سفید بود و دونه های ریز برف به آرومی سقوط میکردن...

پامو که روی برف ها میزاشتم از صداشون دلم ضعف میرفت..عاشق این صدا بودم..

گوشیم و دراوردم.ساعت هشت و نیم صبح بود.. از حیاط عکس گرفتم..

روی تاپ گوشه ی حیاط نشستمو یه عکس هم از خودم انداختم و واسه آرام فرستادم و نوشتم

-هی تنبل هنوز خوابی!!!پاشو ببین چه برفی اومده ^___^

همون لحظه آنلاین شد و یه عکس از خودش تو رختخواب با چشمهای پف کرده فرستاد:

آرام- بیدارم.چه برفیییی *___* نیم ساعت دیگه با آرش میایم دنبالت که بریم کافه..میخواد بره سرکار

ماروهم میبره..

وقتی رسیدیم کافه فربد و سورنا و سیا برفای حیاط و پارو میکردن..

سلام بلندی دادیم و بلند تر جواب دادن.

فربد-از عجایبه این موقع صبح اینجا زیارتتون میکنیم!

آرام چشم غره ای رفت و گفت:

-دیگه افتخار بزرگیه که نصیبتون شده.خوشحال باشید که فقط یه بار این اتفاق افتاده

فربد در حالی که چشماش از شیطنت میدرخشید به آرام خیره شد و گفت:

-تا باشه از این اتفاق ها که نصیبمون شه

آرام لبخنده زدو نگاهش کرد.

دستمو تو جیب پالتوم کردم.سیاوش سری از روی تاسف تکون داد:

-نیلگون بیا برو تو سرده!این دوتا رو ول کنی تا شب همینجا وایمیستن دل و قلوه میدن

پارو رو زیر برفا زد و دوباره گفت:

-هوا هم سرده همچین میچسبه بهشون.ناشتا سره صبحی.

بلند خندیدم. اون دوتا هم همچنان به هم خیره بودن و اصلا نفهمیدن سیا چی گفت.

نگاهم به سورن افتاد. یه دستشو تکیه داده بود به پارو و دسته دیگش گوشیه غول پیکرش بود و کاملا غرقش بود.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

اخم کوچیکی کردم و آرام و هول دادم.

-بریم تو دیگه

آرام از جلوی سیا رد شد و گفت:

-شنیدم چی گفتی جوابتو میدم بعدا!

سیا خندید و گفت:

-خیلی غرق بودی باز خدارو شکر شنیدی.

بدون اینکه به سورنا نگاه کنم از کنارش گذشتم و پشت سر آرام وارد کافه شدم

گرما به صورتم خورد.دستام و از تو جیبم دراورد و زیر لب گفتم:

-آخیش چه گرمه..

وارد اتاق شدیم و پیش بندامون و برداشتیم.

پالتو و دراوردم. یه سارافون لیمویی تنم بود با زیر سارافونیه مشکی.به آگ هام نگاه کردم:

-آرام کاشکی کفش میاوردیم من با اینا میپزم

بند پیشبندشو بست و نگاهم کرد:

-نه بابا اونقدرا هم گرم نیست الان چون از بیرون اومدیم اینجوریه.

شونه هامو بالا انداختم و پیش بندم و بستم .جلوی آینه قدی گوشه اتاق ایستادم

به صورت یخ زدم نگاه کردم و شال مشکیمو رو سرم مرتب کردم.

دستی رو گونه های یخ زدم کشیدم و پشت سر ارام وارد آشپزخونه شدم

سیا و سورنا مشغول را انداختن قهوه سازها بودن..

آرام نگاهی به کل اشپزخونه انداخت و گفت:

-فربد کو؟

سیا با لحنه مسخره ای گفت:

-آدم برفیا خوردنش.بی فربد شدی

آرام شکلکی واسش دراورد و مثل خودش گفت:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-انقدر بامزه نباش .

از آشپزخونه بیرون رفت.روی صندلی نشستم.سیا به سمتم برگشت و گفت:

-خانوم محترم شما چی میل دارید؟

لبخندی زد:

-یه اسپرسوی خیلی بزرگ

سیا به سمت فنجون ها رفت و گفت:

-چشم خانوم چشم

دستمو زیر چونم زد و سعی کردم به سورنا که به کابینت تکیه داده اصلا نگاه نکنم

سیاوش مشغل درست کردن قهوه ها شد.هم.نجوری که نگاهش میکردم گفتم:

-سیا،علیرضا کجاست؟

نگاهم به سیا بود ولی زیر چشمی سورنا رو دیدم که از آشپزخونه بیرون رفت.

سیاوش-دیشب بازدید اومده بود از یه سری چیزا ایراد گرفته بعدم گفته مجوز مشکل داره

علیرضا هم امروز با داییش رفته اونجا.

سرم و تکون دادم:

-آهان..حالا مجوز درست میشه؟

سیا-آره اصلا مشکلی نداره

سیا قهوه هارو روی میز گذاشت و گفت:

-سورنا کجا رفت.ای بابا الان اینا یخ میکنه که!

از آشپزخونه بیرون رفت.ماگ خودمو از توی سیتی برداشتم و به بینیم نزدیک کردم.

بوی قهوه ی داغ و تو ریه هام فرستادم.سیا و سورنا وارد شدن پشت سرشون هم فربد و آرام..

همشون پشته میز نشستن و قهوه هاشونو برداشتن.

فربد-باید یکی و پیدا کنیم جای کتایون بیاد

همه با تعجب بهش نگاه کردیم.به جز سورن که خیلی ریلکس داشت قهوه اشو مزه مزه میکرد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرام –مگه کتی دیگه نمیاد؟!

فربد- مشتری ها زیاد شدن و تو و نیل نمیتونید همه ی کارارو بکنید.علیرضا تصمیم گرفته یکی دیگرم استخدام کنه

اینجوری نمیشه کتی تو هفته یه روز بیشتر نمیاد تازه اونم اگه بیاد.میتونه هروقت خواست بیاد بره

ولی نه به عنوان کسی که

کار کنه.

احساس میکردم لبخنده کمرنگی رو لبام نشسته.از جام بلند شدم و ماگ خالیمو توی ظرف شویی گذاشتم.

سیاوش- حالا کسی و پیدا کردید واسه کار؟

فربد- علیرضا میگه یه پسر پیدا کنیم.ولی به نظره من دختر باشه بهتره..

آرام با آرنج به پهلوی فربد زد:

-شما نظرتو واسه خودت نگه دار

فربد لپشو کشید و گفت:

-نمیخوام پسر باشه چون شما دوتا دخترید.

آرام با لبخند نگاهش کرد و قبل از اینکه چیزی بگه سیاوش گفت

-من دختر سراغ دارم

آرام- کیه؟میشناسیمش؟

سیاوش لبخندی زد:

-دوست دخترمه

همه با ناباوری بهش خیره شده بودیم که آرام دوباره گفت:

-عجب آدم موزی هستی!پس چرا تا الان نگفته بودی؟هان؟

سیاوش قهوه شو سر کشید:

-پیش نیومده بود که بگم!چندساله با هم دوستیم و کار میکنم.الان دیگه کار نمیکنه.قرار بود بیاد اینجارو ببینه

اگه بگم نیروی جدید میخوایم واسه کار میاد...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرام وسیاوش شروع کرده بودن به کل کل و مسخره بازی و آخرشم قرار شد سیاوش فردا دوست دخترشو بیاره.واسه اینکه بیشتر حرص آرام و در بیاره اسمه دختررو نمیگفت

همه برگشتیم سر کارامون.سورنا جای علیرضا کار میکرد و فقط در رابطه با سفارشا با هم حرف میزدیم.

کافه نسبت به روزای دیگه یه جوری متفاوت تر بود.

شاید به خاطر برفی که اومده

یا آدمایی که با لباس های زمستونی از سرما هجوم میارن تو کافه و نوشیدنی های گرم سفارش میدن

شاید هم بخاطره اینکه اولین باره که انقدر با سورنا صحبت میکنم حتی اگر موضوع سفارش ها باشه.البته حضور کم تر

کتی هم میتونه روز و متفاوت تر کنه.

اصلا امروز خیلی خوشگله.صبح که حسابی سرحال بیدار شدم.

حتی فربد و آرام هم امروز زیادی با هم مهربونن..

تمام آدمای پشت میز کافه لبخند رو لباشون دارن. مطمئنم آرزوهای امروزم از همیشه قشنگ تره!

هوا روبه تاریکی میرفت انقدر امروز همه چی خوب بود که حتی متوجه گذشتن ساعت نشدم.

داشتم ظرفارو با دستمال خشک میکردم که علیرضا با لبخند پت و پهنی وارد آشپزخونه شد:

-سلام به همگی

جواب سلامش و دادیم.روبه روی من رو صندلی نسشت و گفت:

-بالاخره مجوز رسمیه رسمی شد.

دستی به صورتش کشید:

-خیالم دیگه راحت شد.

لبخندی بهش زدم:

-مبارکه

جواب لبخندم و داد:

-قربانت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سیا اسپرسو داغ و گذاشت جلوش:

-بازم بازرس میاد؟یا دیگه تموم شد؟

فنجون رو تو دستاش گرفت:

-نه دیگه تموم شد.

سورن بشقاب های سفارش رو توی سینی گذاشت:

-پس مجوز کو؟باید بزنیمش به دیوار.

علیرضا کمی از قهوه اش خورد و به سورن نگاه کرد:

-فردا میاد...خدا خیر بده دایی رو اگه نبود امروز بیچاره میشدم..

آرام وارد اشپزخونه شد و سینی که سورنا آماده کرده بود و برداشت.روبه علیرضا گفت:

-فربد کارت داره..

علیرضا بلند شد و پشت سر آرام بیرون رفت..

سیا جای علیرضا نشست.سورن هم کنارش نشست و نگاهم کرد:

-بسته دیگه چقدر اینارو دستمال میکشی !رنگشون رفت.

من خسته نمیشم!فقط رنگشون میره.مهم رنگشونه!دستام خسته نمیشه ولی خب امکان داره اینا رنگشون بره!

با صدای سیا به خودم اومدم:

-نیل؟کجایی!!!

نگاهش کردم:

-چیزی گفتی!

سیا دستاشو رو میز تو هم قفل کرد:

-فردا با کاووسی کلاس داریم؟یا ادیبی؟

بشقاب هارو دسته کردم:

-با کاووسی کلاس داریم.چهار ساعت عکاسی داریم فردا..

سورنا کلافه دستاشو لای موهاش کشید:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-من که هنوز آرشیو عکسارو درست نکردم.

سیا پوزخندی زد:

-مرد حسابی یه جوری میگی انگار مثلا ماها درست کردیم!

سورنا به شونه ی سیا زد:

-راستی فردا جدی میاریش؟

سیا با تعجب به سورن نگاه کرد:

-چیو؟

سورن با لبخند ابرویی بالا انداخت:

-چیو نه! باید بگی کیو...دوست دخترت و دیگه...

سیا در حالی که لبهاش به خنده باز میشه میگه:

-آره میارمش!اتفاقا دوست داره شمارو ببینه چون همیشه راجع به اینجا حرف میزنیم..

نگاهش و به من انداخت:

-مخصوصا نیل و خیلی دوست داره ببینه!

با ذوق گفتم:

-جدی!چی بهش گفتی؟

سیا-گفتم یه دختره هست تو کافه خیلی شبیه اسکلاس.البته خوده اسکله ولی ما واسه اینکه دلش نشکنه میگیم فقط شبیهشه تو یه نگاه تشخیص میده تویی.

در حالی که سعی میکنم خندم و کنترل کنم دستمال و به سمتش پرت میکنم:

-خیلی بیشووووری

با صدای خنده ی بلند سورن بهش خیره میشم.دیگه صدای سیا که پشت هم چرت و پرت میگه رو نمیشنوم.

احساس میکنم با هر خنده ای که میکنه شدت تپش قلبم بیشتر میشه .کاش همیشه سیا حرف بزنه و سورن بلند بخنده.واسه اینکه خودمو جمع و جور کنم از آشپزخونه میزنم بیرون.

****

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

تمرین هایی که کاووسی داده رو یادداشت میکنم و دفترچه رو می بندم.

کتایون بالا سرم ایستاده.

-نیل تو عکسای پرتره رو گرفتی؟

وسایلم و توی کولم میزارم.

-نه هنوز وقت نکردم!تو چی؟

دستی به مانتوش میکشه.

-نه بابا این مدت که همش با ساره مشغول خریداش بودیم.تنها کاری که نکردم عکاسیه.

از جام بلند میشم و کولمو رو دوشم میندازم.به سمت آرام میریم:

کتایون- از کافه چه خبر؟همه چی روبه راهه؟

نگاهش میکنم.اره همه چی روبه راهه.سورنا بیشتر کار میکنه.میخنده و همش حرف میزنه و کسی

نیست که هی بکشونتش این ور اون ور.لبخند میزنم:

-آره همه چی خیلی خوبه.

لبخندی میزنه که به نظرم پوزخنده.

همراه آرام از کلاس خارج شدیم.سعی میکنم به کتایون و نگاه سنگینش فکر نکنم.

همگی تو آشپزخونه جمع شدیم و به دختر تازه وارد کافه خیره ایم..

تقریبا هم قد خودم.هیکل متناسبی داره.صورت گرد و سفید.لب های کوچولو ، چشمای قهوه ای خیلی تیره که به مشکی میزنه..

بینی کوچیک اما نسبتا پهن، موهای رنگ شده بنفش که لابه لاش تیکه های مشکی هم به چشم میخوره.با چتری هایی کج که یه طرف پیشونیش ریخته.

مانتوی بلند جلو بازی پوشیده که راه راه های رنگی داره با لگ مشکی و شال و کفش مشکی.

سیاوش همه رو یکی یکی معرفی میکنه باهاش دست میدیم و خوش آمد میگیم.

اسمش هم مثل تیپ و قیافه اش باحاله.

خودش و بلوط معرفی میکنه .ابراز خوشبختی میکنه و خوشحال از اینکه وارد جمعمون شده..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

جلسه آشنایی که تموم میشه همه برمیگردن سر کاراشون.آرام و فربد به سالن برمیگردن.علیرضا و سورن سمت گاز و فرها میرن.

سیا دسته بلوط و گرفته و به سمتم میاد:

سیا-خب!!فقط تو موندی .کافه رو به بلوط نشون بده و بهش بگو باید چیکار کنه...

نگاهی به بلوط میکنه:

-منم برم سراغ سفارشا

بلوط سرشو تکون میده و سیا ازمون فاصله میگیره.

بهم لبخندی میزنه:

-اسمت نیلگون بود؟

با لبخند سرم و تکون میدم.دستشو روی میز میزاره:

-خب نیلگون، از کجا باید شروع کنیم؟

وارد اتاق میشیم.

پیش بندی که واسه کتی بود رو به سمتش میگیرم:

-اینجا اتاق استراحته.وسایلاتم میتونی اینجا بزاری..اون کاناپه هم عالیه واسه خواب..

پیش بندشو میبنده:

-پس واجب شد حتما امتحانش کنم..

با هم وارد سالن میشیم..آرام مشغوله خوش و بش با چندتا مشتریه...

گوشه ای از سالن وایمیستیم...

-سیاوش گفت صبح ها هم میای...خود سیا هم هست..دوتا پسر دیگه هم هستن که یکیشون جای فربد وایمیسته یکی هم جای

علیرضا...ما صبح ها دانشگاهیم ..اینجا هر کدوممون هر کاری که از دستمون بر بیاد انجام میدیم..

فربد صندوقداره...سیا و سورنا و علیرضا تو آشپزخونه هستن کلا...منو آرام سفارش هارو میگیریم و تحویل میدیم

ظرفارو هم میشوریم ...نظافت هم دسته جمعی انجام میدیم... بیشتر وقتا میندازیم گردن پسرا...ساعت کاری از ده

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

صبحه تا یازده شب...البته ما ده میریم...سیا و علیرضا تا یازده میمونن واسه حساب کتاب و اینا....

نفسی گرفتم..زیادی حرف زده بودم...

بلوط دستی به پیش بندش کشید:

-که اینطور

به دیوار اشاره کرد:

-این همون دیوار آرزوهاست که سیاوش میگفت؟

به دیوار نگاه کردم:

-آره،ماژیک اونجاست..میتونی بنویسی..

نگاهم میکنه:

-شما ها نوشتید؟

همه نوشته بودن...بجز من..و البته سورنا...اونم نوشته بود..که اگه نمی نوشت سرتر بود..فقط نوشته

بود آرزویی ندارم...ولی دروغ گفته!مگه میشه آدم آرزویی نداشته باشه!منم آرزو داشتم که بیشترشو آرام نوشته بود

ولی فقط نمیدونستم چی باید بنویسم...

به بلوط نگاه میکنم که منتظر بهم خیره شده:

-آره همه نوشتن البته من ننوشتم...

بلوط- چرا ننوشتی؟

شخصیته راحتی داره!که انقدر راحت باهام حرف میزنه و سوال میپرسه

درست برعکسه من که هیچوقت نمیتونم تو برخورد اول انقدر راحت کنار بیام و کلا دیر با کسی

ارتباط بر قرار میکنم...

به آرام که مشغول سفارش گرفتن نگاه میکنم:

-خب یکی از آرزوهای مشترکمون رو آرام نوشته...راستش اصلا نمیدونم چی بنویسم..

بلوط-من خودم یه زمانی کلی آرزو داشتم...انقدر که فکر میکردم اگر بخوام به همش برسم زمان کم میارم...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

میدونی آرزوها تاریخ انقضا دارن...با عوض شدن موقعیت زندگیت آرزوهاتم عوض میشن..یا حتی یه اتفاق ،واست یه آرزو میسازه

به سمتش برمیگردم و نگاهش میکنم:

-الانم همون قدر آرزو داری؟

لبخند میزنه:

-نه.تو یک ساعت تمام آرزوهام به یکی تبدیل شد..

با تعجب نگاهش کردم.صندلی بیرون کشید و نشست.منم رو صندلی کناریش نشستم...

آرام که تمام سفارش هارو انجام داده بود کنارمون نشست..بلوط بهش لبخندی زد و ادامه داد:

-اولین بار که سیاوش و دیدم چهارساله پیش بود...اولین بار بود که میخواستم تو کافه کار کنم...حتی در حالت عادی هم اهل

کافه رفتن و اینا نبودم...دنبال کار میگشتم و یکی از دوستام که اونجا کار میکرد منو اونجا برد...

یه کافه ی بزرگ و خیلی معروف که فقط پانزده نفر اونجا مشغول کار بودن...سیاوش اونجا تو آشپزخونه کار میکرد..هیچوقت فکر

نمیکردم صاحب اونجا باشه...با هم دوست شده بودیم ...همه چی رو بهم یاد میداد...دیگه فقط سفارش میزدم و تو سالن کار نمیکردم....

با اومدن علیرضا ،بلوط حرفشو قطع کرد..

باید سفارش هارو میدادیم و مشتری جدید اومده بود.

از جام بلند میشم و به آشپزخونه میرم..بلوط وآرام سفارش هارو میبرن..

به سیاوش نگاه میکنم..اگر صاحبه یه کافه ی خیلی بزرگ بوده پس چرا الان اینجان!

دوست دارم با بلوط بشینم سر میز دور افتادم و در حالی که قهوه میخورم،بلوط صحبت کنه و بگه چی شد که به اینجا رسیدن.

واسم خیلی جالبه که سیاوش صاحب اونجا بوده ولی خودش مثله بقیه کار میکرده!جالب تر اینه که چجوری بلوط نفهمیده بوده!

کافه کم کم خلوت تر میشه.ساعت نه ونیمه و وقت رفتنه.

پیش بندم و آویزون میکنم و لباسمو میپوشم...کولمو بر میدارم و به سالن بر میگردم..

سورنا و آرام و فربد دمه در وایستادن...

به آشپزخونه برمیگردم تا از بچه ها خداحافظی کنم..

بلوط به سمتم میاد:

-نیلگون میشه شمارتو داشته باشم؟

شمارمو میگم ..تو گوشیش سیو میکنه...ازش میخوام بهم زنگ بزنه تا منم شمارشو سیو کنم...

خداحافظی میکنم..به سالن برمی گردم .و پیش بچه ها میرم...

از حیاط رد میشیم ...جلوی ماشین سورنا وایمیستیم:

فربد-خب شما برین..منو آرام میخوایم قدم بزنیم

با تعجب نگاهشون میکنم:

-این موقع تو سرما میخواید قدم بزنید؟

فربد دسته آرام و میگیره:

-تمامه لذتش به سرد بودنشه دیگه

به آرام نگاه میکنم...سعی میکنم با چشمام بهش بفهمونم باید زود برگرده خونه!!

مثل همیشه نگاهمو میخونه و میگه:

-زود میرم خونه..فربد فقط تا خونه میرسونتم...

خداحافظی میکنن و به سمت پیاده رو میرن..دور میشن..

سورن که کنارم وایستاده به سمت ماشین میره:

-سوار شو

تکونی میخورم و میگم:

-من خودم میرم..

در سمت راننده رو باز میکنه و نگاهم میکنه:

-دیدم اون سری که خودت رفتی چه بلایی سرت اومد...این سری دیگه خبری از دکتر نیست..سرده..سوار شو

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سوار میشه و در و میبنده...احساس میکنم پروانه ها توی دلم در حاله چرخشن...لبخد میزنم..نگرانمه!

با روشن شدن ماشین به خودم میام..سوار میشم..

نگاهمو به چراغای بیرون میدوزم... دیدن بخار و دودی که از اگزوز ماشین ها خارج میشه حس خوبی بهم میده..

با آهنگی که در حاله پخشه زیر لب شروع میکنم به خوندن:

بدون تو شبام پر ازغم و سرماست

آره بدون تو،ته راهمه،ته دنیاست

بدون تو شبام پر از غم و آهه

اگه تنها بری می بینی آخرش اشتباهه،آره این گناهه

با عوض شدن آهنگ به خودم میام و ساکت میشم

سورنا-برنامت واسه عکاسی چیه؟

به نیم رخش نگاه میکنم:

-نمیدونم،هنوز جایی رو واسه عکس انداختن پیدا نکردم..

سورنا-کی باید تحویل بدیم؟

به بیرون نگاه میکنم:

-یکشنبه هفته ی دیگه...

تو کوچمون میپیچه...جلوی در نگه میداره..کولمو تو دستم فشار میدم..نمیدونم چرا هر وقت که با سورنام نه ترافیک میشه

نه این خیابونا کش میان همیشه زود میرسیم.

با صداش به خودم میام:

-نمیخوای پیاده شی؟

واااای...

بازم گند زدم!به سمتم برگشته و نگاهم میکنه.دلم میخواد تا بیشتر از این آبروی خودمو نبردم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

محو شم.دستمو به دستگیره میگیرم:

-مرسی که رسوندیم.خداحافظ

سورنا-خداحافظ

پیاده میشم.پاهام میلرزه.ماشین و دور میزنم و جلوی خونه وایمیستم..صداش و میشنوم که میگه:

سورنا-مواظب خودت باش.

تا بیام برگرم صدای ماشینشو میشنوم که دور میشه.

تو شوکه چیزی که شنیدم به انتهای کوچه خیره موندم.پروانه ها دوباره شروع به پرواز میکنن.اون گفت مواظب خودت

باش و من انگار شنیدم دوستت دارم!اصلا انگار با احساس ترین و رمانتیک ترین جمله ی دنیار و شنیدم.

انگار که ابراز علاقه کرده.بعدشم پا به فرار گذاشته

از خونه صدای بلند آهنگ میاد.

وارد پذیرایی میشم و سلامی بلند میدم.

مامانی صدای تلویزیون و کم میکنه:

-سلام عزیزم.خسته نباشی.

سمتش میرم و گونشو می بوسم.

-مامان کجاست؟

با سینی که استکان های خالی توشه از جاش بلند میشه:

-حمومه.چایی میخوری واست بریزم؟

سمته پله ها میرم:

-نه، گشنمه.غذا میخوام.

وارد آشپزخونه میشه:

-الان میز و میچینم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

در اتاق و میبندم ولباسمو عوض میکنم..صدای سورنا تو گوشمه.صدای گوشیم بلند میشه..عکسه آرام رو صفحه نقش میبنده:

-بله؟

آرام-سلام.خونه ای؟

در اتاق و باز میکنم:

-سلام اره تازه رسیدم.تو کجایی؟

از پله ها پایین میرم:

آرام- منم تازه رسیدم.

وارد آشپزخونه میشم:

-خب خیالم راحت شد.میخوام شام بخورم بهت پی ام میدم.

آرام- باشه.پس منتظرم.فعلا.

پشت میز میشینم و گوشی و قطع میکنم.

مامانی ظرفی که توش تیکه های مرغ سوخواری و سیب زمینی سرخ کردست و میزاره جلوم..تیکه ای از مرغ و بر میدارم

و گاز میزنم.مامان وارد آشپزخونه میشه.

-سلام

موهای کوتاه خیسشو پشت گوشش میزنه و کمک مامانی میره:

-سلام.دیر اومدی!

مامانی نون باکت هارو تیکه میکنه و میگه:

-مثله همیشه اومد!

مامان نوشابه رو، روی میز میزاره و ظرفه خیار شور و گوجه رو از یخچال در میاره.

-فردا تا ساعت چند دانشگاهی؟

سس و گوشه ی ظرفم میریزم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-تا ساعت سه بعدم میرم کافه..

پشت میز میشینه:

-فردا رو با آرام کافه نرید باید بیاید مزون شو داریم.

آهم بلند شد.از روزای شو متنفرم.شلوغه.هی باید لباس بپوشیم.تا آخرای شب طول میکشه.یه عالمه آدم جمع میشه تو

مزون.

-شو ساعت چنده؟

مامان-ساعت پنج

کاش میشد یه جوری بپیچونم.اون همه آدم،.انگار منو آرام فقط میتونیم لباس بپوشیم،

خودمو ول میکنم رو تخت.ای بابا، فردا میخواستم کلی با بلوط حرف بزنم..راستی شمارش...گوشیم و روشن میکنم..تو تماسام میرمو شماره ی بلوط و سیو میکنم...تو عکسام میرم..عکس دسته جمعی ک تو کافه گرفتیم و باز میکنم.

روز افتتاح کافه ست..زوم میکنم رو صورت سورن...اه..کتایون کنارش وایستاده و دستش و حلقه کرده دور بازوی سورن..

با اون لبخند مزخرفش..یعنی به کتی هم گفته بود مواظب خودت باش؟؟

بس کن نیلگون...بسه هرچی بی جنبه بازی....

اصلا به من چه به کی گفته..اصلا شاید تیکه کلامشه!

گوشیمو خاموش میکنم و زیره بالشتم میزارم..

***

دستمو روی سرم میزارم و محکم فشار میدم.به جهنم که موهام خراب میشه..انقدر سروصدا زیاده که دلم میخواد بلند جیغ

بکشم و خیلی محترمانه تقاضا کنم که خفه شن.

به ساعت نگاه میندازم نزیکه نه و نیمه.به آرام نگاه میکنم.در حال حرف زدن با دوتا دختره.انقدر قیافش در همه که خندم میگیره.حتی سعی نمیکنه حفظ ظاهر کنه.نگاهش بهم میوفته.صدای غرغراش تو سرم میپیچه.خندم میگیره.بهم چشم غره میره.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

با سر بهش اشاره میدم بیاد اتاقه پُرو.

پشت سرم وارد اتاق میشه و درو میبنده:

-دختره ی احمق.مغزمو له کرد از بس حرف زد.

روی صندلی ولو میشم:

-یه راهی پیدا کن جیم بزنیم.من دیگه نمیکشم..سرم داره منفجر میشه.

چشماش برق میزنه دقیقا الان لحظه ی روی داده افکاره پلید و شیطانیه.

آرام-جونم به این چیز فهمیت.تا ساعت دوازده همینجوری آدم میاد و میره.عجب برفی هم میاد.

از جام پریدم:

-میگم آرام.بریم برف بازی توروخدا آخرین باری که برف بازی کردیم و یادم نمیاد ...بریم دیگه

آرام بافت آبی رنگی که تنش بود و دراورد:

-دوتایی که مزه نمیده...

مثله باکنکی که بادش خالی میشه وا میرم رو صندلی...

ارام با دیدن قیافه ام میزنه زیر خنده:

-نگاهش کن..پاشو قیافتو جمع و جور کن..نگفتم که نمیریم گفتم دوتایی حال نمیده..زنگ میزنم فربدینام بیان...

از جام بلند میشم و از گردنش آویزون میشم و تند تند بوسش میکنم:

-عاااااشقتم خرررررر

هلم میده عقب و با خنده میگه:

-خاک تو سره برف ندیدت....زود باش تا نفهمیدن نیستیم جیم شیم...

لباسای مزون و از تنمون در میاریم و لباسای خودمون و میپوشیم...آرام خم میشه و آگ هامون و از زیر مبل بیرون میاره..پالتوی

کوتاه طوسیم و میپوشم و کمرشو محکم میبندم...موهامو که محکم از بالا بسته بودم باز میکنم و شال مشکی پشمیمو سرم میکنم...

کولمو میندازم پشتم و کناره آرام که حاضر و آماده پشت در وایستاده میرم...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرام در و باز میکنه.. از لای در سرش و بیرون میبره و میگه:

-خدارو شکر انقدر شلوغه که اصلا معلوم نیست ماماینا کجان...

با خنده خودمونو تو کوچه پرت میکنیم....آرام گوشیش و از جیبش در میاره و شماره ی فربد رو میگیره....

توی پارک بالاتر از کافه رو نیمکت نشستیم منتظر بچه ها...پارک بزرگ و خیلی خلوتیه..برف ریز و آرومی میاد..

از دور صدای خنده ی بلند بلوط و سیاوش میاد که بهمون نزدیک میشن..پشت سرشون هم فربد و سورنا...

نزدیک تر که میشن سیا بلند میگه:

-به به،خانومای همیشه در پیچ....بله دیگه سرکارم که نمیاین...

ارام در حالی که نگاهش به فربده با لبخند میگه :

-عرضه داریم میپیچونیم تا چشمت دراد...

بلوط خودشو میچسبونه به سیا :

-هی هی،آرام خانوم زبونتو قیچی میکنما

همه با هم دست میدیم..دستای یخ زدمو که سورن تو دستش میگیره دیگه نمیخوام ول کنه...

دستمو ول میکنه و روبه جمع میگه:

-بریم یه جا بشینیم یه چیز گرم بخوریم..سرده...

نگاهم میکنه..نگاهش میکنم...

بلوط- هوا که خیلی عالیه!!!

شروع میکنیم به قدم زدن..آرام و فربد جلوتر میرن..بلوط و سیاوس درحالی که به هم چسبیدن پشت سرشون قدم بر میدارن..

زیر چشمی به سورن نگاه میکنم..دستاشو تو کاپشن مشکیش کرده...پلیور سفید یقه اسکی پوشیده...شال گردن بلند مشکی و سفید

با پوتین های مشکی...آروم کنارم قدم برمیداره...

صورتم از سرما تیر میکشه و سر میشه...صدای خنده ی بلند آرام تو فضا میپیچه...دستی رو صورتم میشینه و برفارو کنار میزنه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

صدای جیغ و داد بچه ها بلند میشه که با گوله برف دنبال هم میکنن...نمیدونم از درد زیاد صورتم داغ کرده!یا از تماس دست سورنا با صورتم! تو نزدیک ترین فاصله روبه روم وایستاده....برخورد شالگردن نرمش و رو پوسته یخ زده صورتم حس میکنم که صورتم و خشک میکنه....صدای بمش تو گوشم میپیچه:

-درد داری؟

سرمو بالا میگیرم...با چشمایی که از سرما و درد نم دار شده نگاهش میکنم..اروم میگم:

-دماغم تیر میکشه...

صدای جیغ آرام و خنده ی بلوط بلند میشه...

بینی یخ زدم و بین دوتا انگشتش میگیره و آروم ماساژش میده..همونجور که نگاهم میکنه ...با دسته چپش کلاه بزرگه پالتومو

رو سرم میکشه..

دردم تموم شد...ولی هنوز بینیم بینه انگشتاشه...خوبه که هیچ کدومشون حواسشون به ما نیست...اصلا خوبه که هیچکدوم نیومدن جلو تا ببینن چی شد...میترسم پلک بزنم و همه ی اینا خواب باشه...

سورنا-میخوای بریم تو ماشین؟یا میخوای ببرمت خونه؟

اصلا به سوزش چشمم اهمیت نمیدم و پلک نمیزنم..اگه اینا همه خواب باشه..حق ندارم بیدار شم...

با صدای تو دماغی میگم:

-نه الان بهترم...یعنی خوب شدم..

دستشو از رو بینیم بر میداره:

-خیلی محکم زد...صورتت قرمز شده..

میترسم اگه دستم بهش بخوره از بدنش رد بشه و محو بشه...زیادی شبیه رویاست و باور اینکه حقیقته خیلی سخته...

دوباره دستشو به دو لبه ی کلاهم میگیره و جلو تر میکشه..

بلوط- حالا بگید سیب...

هردو به سمت بلوط که با فاصله ی چند قدم وایستاده برمیگردیم،فلش گوشیش تو چشمم میزنه:

بلوط- عجب عکسی شد

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

مات خیره به بلوطم که سورن لبه ی کلاهم و ول میکنه و زیر لب احمقی حواله ی بلوط میکنه...

وارد کافه ی خلوته انتهای خیابون میشیم...سورنا کنارم میشینه...حس میکنم امشب اصلا واقعی نیست..حتی خواب هم نمیتونه باشه

آرام از زیر میز ه به پام میزنه:

- حالا یه گوله برفی بود دیگه...قیافشو نگاه...

با لبخند نگاهش میکنم:

-این یه بار میبخشمت

آرام- گمشوو

سیاوش نگاهی به منو انداخت:

-چی میخورید

بچه ها همه مشغول سفارش دادن شدن

-من نسکافه میخورم..

سیاوش منورو بست:

-سورن تو چی؟

سورنا- منم نسکافه میخورم..

انقدر ضربان قلبم بالا و پایین میشد که صدای چیز دیگه ای رو نمیشنیدم..

تا آوردن سفارشا کافه رو گذاشتیم رو سرمون انقدر خندیدیم...

امشب میتونست تموم شه، همه ی آدمای دور این میز متونستن صبح که از خواب پا میشن هیچی یادشون نیاد..که دیشب

کجا بودن و چند بار صدای قلبشون بلند شد..اما من..من ، فردا که امشب تموم شده به حساب میاد،هنوز بوی این نسکافه توی وجودم میپیچه و این صداها توی گوشم میمونه

****

انگشتمو رو صفحه ی گوشی میکشم و صداشو زیاد میکنم:

سلام،رادیو روغن حبه ی انگور هستیم در آغاز چهارشنبه؛ بیستم دی ماه...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

چاییم و هم میزنم.مامان وارد آشپزخونه میشه.

-سلام، صبح بخیر..

سمت ظرف شویی میره و لیوانش و بر میداره:

-صبح بخیر

مشغول ریخت چای میشه:

-جمشید بهت زنگ نزده؟

از پنجره ی بزرگ اشپزخونه به حیاط پوشیده از برف نگاه میکنم:

-نه مگه قرار بوده زنگ بزنه؟

روبه روم میشینه:

-نه،خیلی وقته خبری ازش نیست..گفتم لابد به تو زنگ زده..

اینکه مامان همیشه منتظر بابا بوده وهست،واسم قابل هضم نیست..مگه نه اینکه خیلی دوستانه از هم جدا شدن..مگه جدا نشدن که همه چی تموم بشه...پس این همه انتظار،این نگرانی ها،این احتراما،این لرزش صدا،بعد از این همه سال واسه چیه؟!!!

کمی از چاییم و میخورم:

-نه به من زنگ نزده..این که عادیه..همیشه همینه...یه دفعه غیبش میزنه...بعد یه مدت که گذشته یادش بیاد یه زنگی میزنه ببینه

من هنوز نفس میکشم یا نه...من که فقط از روی صدا میشناسمش..اگه جایی ببینمش نه من اون و میشناسم نه اون منو..

تازه کی میدونه شاید هر روز از کنارمم رد شه ولی تا حرف نزده نمیفمم که شاید بابام باشه...

خیره بهم نگاه میکنه و میگه:

-اینم دیگه باید واسه تو عادی شده باشه... یه روز هست چند ماه نیست.

پوزخندی ناخواسته رو لبم میشینه:

-من که عادت دارم..ولی مثله اینکه واسه تو عادی نشده!!!

بدون توجه به نگاه بهت زده ی مامان از پشت میز بلند میشم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

-امروز کلاس ندارم..میرم کافه،کاری نداری؟

هنوز شوکه از حرفه قبلیم خیره مونده بهم..

دستمو جلوی صورتش تکون میدم:

-ماماااان!!!؟

به خودش میاد و تکونی میخوره:

-جانم؟

کولمو پشتم میندازم:

-میگم دارم میرم،کاری نداری؟

دستی به موهاش میکشه:

-نه،فقط بعدا راجع به پیچوندن شوی دیشب توضیح میدی...

***

استکان های خیس و با دستمال خشک میکنم..علیرضا کنارم به کانتر تکیه میده:

علیرضا-نیلگون؟

نگاهش میکنم:

-بله؟

دستی تو موهاش میکشه:

علیرضا-خوبی؟

با خنده و تعجب استکان هارو جابه جا میکنم:

-خوبم!!

علیرضا-چرا انقدر همیشه آرومی؟

-نمیدونم!!

دوباره دستی تو موهاش میکشه:

-دوست پسرم داری؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

با تعجب به سمتش بر میگردم:

-نه ندارم!چی شده که این سوال و میپرسی؟

لبخندی میزنه و صاف می ایسته:

-هیچی،همینجوری..

از کنارم رد میشه و به انتهای آشپزخونه پیش سورنا میره...

این چرا اینجوری شده!این دیگه چه مدل حرف زدنه!

هنوز تو فکر رفتار علیرضا بودم که آرام دستمو کشید و به سمت صندلی برد:

-چیکار میکنی؟؟؟!!!

روی صندلی نشستم. روبه روم نشست:

آرام-نیل،دو روز دیگه تولده فربده...داشت با دوستش تلفنی حرف میزد شنیدم...واااای حالا چیکار کنم؟!کادو چی بخرم!خودش که تولد

نمیگیره..به نظرت من واسش تولد بگیرم؟؟!اگه بخوام تولد بگیرم کجا بگیرم؟خونه؟بیرون؟کیارو دعوت کنم؟!همه ی دوستاشو که نمیشناسم!نکنه جای دیگه واسش تولد بگیرن؟!مثلا خانوادش!یا دوستاش!وای نیلگون چیکار کنم!!!

خیره به قیافه ی آویزون،ذوق زده،نگران،و خستش سعی در کنترل خودم دارم...اما تا کی..

بلند شروع به خندیدن میکنم..با لگد محکم به پام میزنه:

آرام- زهرمار،کوفت..احمق به چی میخندی؟ بیشعور نمیبینی چقدر استرس دارم؟! من خر پیش کی هم اومدم توی بی احساس

این چیزا حالیت نیست که..خاک تو سرم با این انتخابم تو دوست...واقعا خاک تو سرم...

همونجور که میزد تو سرش و قیافش و کج و معوج میکرد از جاش بلند شد و از آشپزخونه بیرون رفت..

بلند شدم و دنبالش وارد سالن شدم..بازوش و گرفتم و به سمت خودم برگردوندمش..

با ته خنده ای تو صدام گفتم:

-از وقتی عاشق شدی،زود جوش شدیا!!باید قیافتو میدیدی...اخه یه تولد که این همه استرس و نگرانی نداره.شب میشینیم یه فکری میکنیم..اصلا هم کادو میخریم هم تولد میگیرم واسش..

نیشش کم کم باز میشه و میپره تو بقلم:

آرام- قربونت برم که انقدر با فهم و شعوری که میخوای به دوستت کمک کنی..خدایا همچین دوستی جبران کدوم کار خوبم بوده...

با خنده هولش میدم عقب:

- خاک تو سرت خر..

بلوط از ته سالن سمتمون میاد:

-چه خبر شده.؟؟..بقل و ماچ و ب*و*س*ه و....؟؟!!

آرام پشت چشمی نازک میکنه:

-میخوام واسه دوست پسر جذابم تولد بگیرم...

بلوط با چشمای گرد شده نگاهمون میکنه:

-وای خدا میگن علف باید به دهنه بزی شیرین بیاد اینه ها!!!!یکی تو جذابی یکی دوست پسرت...لعنتی حالمو بهم زدی..معنی جذابم فهمیدیم...

آرام نیشگونی از بازوش میگیره:

-پس چی!نکنه تو و سیاوش جذابید؟فکرشم خنده داره ...بیچاره بچتون...وای بخدا دلم واسش میسوزه چه شکلی میخواد بشه...

صدای آویز زنگی بالای در بلند میشه.به سمت در بر میگردم.کتایون و سورنا میان تو.سورن سلام میده و به سمت آشپزخونه میره.کتی می بوستمون:

-بدون من خوش میگذره دیگه؟

آرام_گمشو بابا،ساره عروسی کره جووش تورو گرفته نمیای؟

کتایون_نه بخدا،همش درگیر کارای اقامتمم.واسه بابام که روز شب نذاشتم،از یه طرفم همش دارم با سورن میجنگم.همه چیم بهم ریخته..

با سورنا سر چی میجنگه؟علیرضا صدام میکنه...

وارد آشپزخونه میشم:

علیرضا_نیل کیکه پخت میخوای خامه بزنی؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سمت یخچال میرم:

_اره الان درستش میکنم..

سورنا مشغول شستن دستاشه..خامه شکلاتی روی کیک میریزم.سورن میاد میشینه پشت میز.خامه رو پخش میکنم.دستش میاد سمت کیک...همه جای کیک و با خامه می پوشونم.

انگشتشو میکشه رو خامه..نگاهش میکنم،خامه رو میخوره..توت فرنگی هارو قاچ میزنم..دوباره انگشتشو میاره سمت کیک..ظرف خامه رو میزارم جلوش.

دستشو میزنه زیر چونش و نگاهم میکنه:

_ناخونک دوس دارم..

قیافه اش مثل پسر بچه های تقص شده..خندم میگیره:

_نمیشه این و هی ناخونک بزنی

به کیک نگاه میکنه:

_چرا؟

توت فرنگی و میزارم روی کیک:

-چون واسه مشتریه

به صندلی تکیه میده و نگاهم میکنه:

_اگه واسه خودت بود میشد؟

خیره میشم بهش..

_آره،میشد

دوباره دستشو زیر چونش میزاره و سرش و کج میکنه، خیره میشه بهم:

_پس یه کیک خامه شکلاتی درست کن که واسه خودمون باشه دوتایی بخوریم...

صدای قلبم بلند میشه.پروانه ها دوباره شروع به پرواز میکنن.

_درست میکنی؟

بدون اینکه نگاهش کنم سرمو تکون میدم.دوباره میگه:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_قول میدی؟

با تعجب نگاهش میکنم.میگه:

_خب خوشمزست.خوشم اومد

بی اراده لبخند میزنم:

_آره درست میکنم واست

لبخند میزنه:

_پس قولش کو؟

خودش انگشت کوچیکشو میگیره سمتم..انگشت کوچیکمو به انگشتش گره میزنم و میخندم:

_قول میدم

میخنده

علیرضا_نیل تموم شد کیک؟

انگشتم و ول میکنه و خودش و با گوشیش مشغول میکنه

کیک و بر می دارم و به سمت علیرضا میرم:

_اره تموم شد میزارمش تو یخچال شیشه ای

کیک و تو یخچال میزنم.سیاوش به کیک نگاه میکنه:

_وای چه ه*و*س انگیزه..

کتی میاد تو:

_سورن،بابا زنگ زده دارم میرم یه سر دفترش میای؟

سورنا از رو صندلی بلند میشه :

_اره بریم.بچه ها فعلا

میرن بیرون.به کیک پشت شیشه نگاه میکنم.به انگشتم خیره میشم...لعنتی...گندت بزنن سورن

***

به مامان که لم داده رو کاناپه و کتاب میخونه نگاه میکنم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_ماما؟

نیم نگاهی بهم میندازه:

_هوم؟

به صفحه ی خاموش گوشیم نگاه میکنم:

_آدم وقتی دلش تنگ میشه باید چیکار کنه؟

با تعجب نگاهم میکنه:

_درست شنیدم؟تو مگه دلت واسه کسیم تنگ میشه؟

روی مبل مچاله میشم:

_ماما حالم بده

بلند میشه میشینه.کتاب و میبنده میزاره روی میز:

_حالت بده؟واسه چی؟چی شده؟با آرام قهری؟دو روزه اینجا نیومده!

پاهام و تو بقلم میگیرم:

_نه من مگه تا حالا قهر کردم با آرام..فقط دلم واسه یکی تنگ شده ولی نمیدونم چیکار کنم..

مامان چشماش و تنگ میکنه:

_واسه کی؟

چشمام و میبندم:

_سورنا

_سورنا!!سورنا همون که همکلاسیته؟تو کافه هم هست؟

چشمام و باز میکنم:

_آره ماما همون..

بلند میشه میاد کنارم میشینه..موهامو میزنه کنار:

_نیل خیلی از آدما همیشه دل تنگن..میدونی چرا؟

سرمو به علامت منفی تکون میدم.به پنجره خیره میشه:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_چون هیچوقت نمیتونن دل تنگیشون و رفع کنن.همیشه تو دلشون میمونه.خیلی راحت میشه با یه تلفن دل تنگی و از بین ببرد.میشه زنگ زد و گفت میخواستم حالت و بپرسم و صداتو بشنوم...ولی ما آدما این کارو نمیکنیم چون میترسیم..از واکنش طرف مقابل..در صورتی که امکان داره اونم دلش تنگ باشه..اما ما هممون درگیر یه غرور مسخره ایم و جز اینکه از هم دورمون میکنه چیز دیگه ای واسمون نداره...

به مامان نگاه میکنم:

_یعنی زنگ بزنم؟

از جاش بلند میشه و ماگش و از رومیز بر میداره:

_مگه دلت تنگ نیست

در اتاقم و میبندم و روی تخت دراز میکشم..قفل گوشیمو باز میکنم و شماره ی سورنا رو میارم...بگیرم؟

چی بگم؟بگم دلم تنگ شده بود زنگ زدم!!!اما یه چیزی میگه ها..آخه مگه به همین راحتیاس؟اصلا شاید گند بزنه بهم!

فقط تصور کن مسخره ام کنه و گوشی و قطع کنه اون وقت حتما باید خودم و بکشم

_بله؟

از جام میپرم و رو تخت میشینم..به صفحه ی گوشی نگاه میکنم.خشکم میزنه..کی گرفتمش؟؟؟؟

سورنا_الو؟نیلگون؟

و این اولین بار بود که سورنا اسمم صدا زد و من مردم...

با بدبختی آب دهنمو قورت دادم و با صدای لرزون جواب دادم

_سلام

سورنا_سلام!پس چرا حرف نمیزنی..؟

بلند میشم میرم سمت پنجره:

_آنتن نداشتم صدات نمیامد

سورنا_آهان چطوری؟

روی صندلی میشنم..دسته ی صندلی و محکم فشار میدم:

_خوبم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سورنا_چیزی شده زنگ زدی؟

دلم فرو ریخت:

_نه..چیزی نشده..فقط..

نمیدونستم چی بگم..وای چرا آخه این کارو کردم؟چرا زنگ زدم؟

سورنا_فقط چی؟

ولو شدم رو صندلی:

_واست کیک پختم..

وای خدا این چی بود دیگه!!آخه من کجا کیک پختم..

سورنا_شکلاتی دیگه؟

_آره شکلاتی...

سورنا_فردا صبح میام دنبالت کیکمم بردار..

_باشه خداحافظ

گوشی و قطع کردم وتازه فهمیدم چه غلطی کردم کیک از کجا بیارم؟

گفت فردا میاد دنبالم..فردا که کلاس نداریم..جمعه هم هست کافه نمیریم منو آرام...پس میاد دنبالم که کجا بریم...!

از پله ها با سرعت اومدم پایین و وارد آشپزخونه شدم..

_ماما؟پودر کیک داریم؟

ماما شیر آب و بست و با تعجب نگاهم کرد:

_نه!واسه چی میخوای؟!

جریان و واسش تعریف کردم.خندید و گفت:

_از کی تا حالا تو انقدر حرف گوش کن شدی؟چه سریع هم رفته زنگ زده..

_ماما اذیتم نکن حالم خوبب نیست

مامان بشقابی و توی آب چکون گذاشت و گفت:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_برو پودر بخر فقط زود بیا دیر وقته

_خدا کنه مغازه ها باز باشن

سریع لباسامو عوض کردم و برگشتم پایین.مامانی از اتاقش اومد بیرون:

_نیلگون کجا میری این وقت شب؟

به ساعت نگاه کردم 12:30 بود

_دارم میرم مغازه زود میام..

صدای مامان از آشپزخونه بلند شد:

_با ماشین برو

سوییچ و از جا کلیدی برداشتم.مامانی پشت سرم تا دم در اومد:

_نیل اگه داروخانه دیدی که باز بود یه بسته مسکن هم واسه من بگیر

کفشامو پوشیدم:

_باشه

یه ربع داشتم دنبال سوپر مارکت میگشتم..همشون بسته بودن..حالا چیکار کنم؟خا لعنتم کنه که الکی دروغ گفتم..

از داروخانه واسه مامانی قرص خریدم و دوباره مشغول گشتن شدم

دیگه داشتم کاملا نا امید میشدم که یه مغازه باز دیدم..خریدامو کردم و تو راه برگشتم بودم که آرام زنگ زد

_بله؟

آرام_سلام عزیزکم چطوری؟

_سلام خوبم تو چطوری؟

آرام_قربونت.فدا دارم میرم بازار رنگام خراب شده چندتا هم بوم میخوام..میام دنبالت

اه لعنتی حالا به این چی بگم...ای بابا چرا همه چی انقدر گیره!!!

آرام_هی شنیدی چی گفتم؟چرا لال شدی؟

_آرام؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرام_هان؟چیه؟چی شده؟

رسیدم خونه ماشین و جلوی در پارکینگ نگه داشتم:

_فردا من نمیتونم بیام..

آرام_چرا؟فردا که جمعه ست!کجا میخوای بری؟!

ای خدا چرا انقدر تو فشارم من..چجوری بگم سورنا میاد

_باید کیک تحویل بدم

آرام_کیکه چی؟کار در منزل انجام میدی!!خب اگه پول لازم داری چرا به من نمیگی؟آخه تو چرا تو این سن باید این همه کار کنی...وایستا ببینم تو این همه پول از سیمین میگیری..داری با پولات چیکار میکنی

هم خندم گرفته بود از دستش هم استرس عجیبی داشتم که میخواستم سورنا رو بگم

_وااای آرام خفه شو یه لحظه چقدر حرف میزنی..کیک واسه سورناست..

صداش متعجب شد:

_واسه کی؟سورنا؟

_اره سورنا

آرام_واسه چی سورنا؟نمی فهمم اصلا چی میگی سورنا چه ربطی به کیک تو داره؟

_اون روز از کیکم خورد خوشش اومد قول گرفت واسش درست کنم..منم درست کردم فردا میاد بگیره

آرام_آهان...چه گند سلیقه ایه کجای کیکه تو خوشمزست اخه..

_گمشو به تو چه آخه

آرام_باشه من میرم توام کلفتی این و اون و بکن دختر ابله..فردا با فربد میرم بازار تو چیزی نمیخوای

_چرا واسم سه تا بوم بگیر

آرام_اوکی...از بازار برگشتنی میام خونتون..فعلا خداحافظ

_خداحافظ

گوشی و قطع کردم و ریموت در زدم..ماشین و پارک کردم و وارد خونه شدم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

قرص مامانی و دادم و سریع لباسامو عوض کردم..مشغول درست کردن کیک شدم..تا ساعت سه داشتم کیک درست میکرد بعد از این که همه کارارو انجام دادم و کیک و گذاشتم تو یخچال نفس راحتی کشیدم و به سمت اتاق رفتم که بیهوش شم تا فردا.

با صدای گوشی از خواب پریدم.گوشی و از زیر بالشت کشیدم بیرون:

_الو؟

سورنا_خواب بودی؟

از جام پریدم و نشستم رو تخت:

_نه!!

سورنا_پس چرا صدات خوابالوِ؟

_نمیدونم!خواب نبودم

سورنا_باشه من ده دقیقه دیگه اونجام بیا بیرون

تا اومدم جواب بدم گوشی و قطع کرد...

آخه چجوری من ده دقیقه ای حاضر شم؟؟؟با بی حالی از جا بلند شدم و به سمت دستشویی رفتم.

مسواک و زیر آب میگیرم..خودم و تو آینه نگاه میکنم..از وحشت یه قدم به عقب بر میدارم.

لعنت به این چشمای مسخره...خمیر دندون و رو مسواک میزنم و مسواک و محکم رو دندونام میکشم.آخه چرا صبحا باید دو تا بادکنک تو صورتم داشته باشم..چرا فقط من باید این جوری باشم..ای وای لباروا!!!ای خدا این چه وضعیتیه دیگه...آخر یه روزی منفجر میشن.

یکم ضد آفتاب به صورتم میزنم نرم کننده لب و رو لبای پف کردم میکشم..گریم میگیره کاش صبح نمیومد آخه این چه قیافه ایه!!!!

لگ مشکیمو میپوشم و آگای بنفشم پام میکنم.پالتوی مشکیه گشادم و میپوشم و کمرشو محکم گره میزنم.شال بلند پشمی بنفشمو سرم میکنم و دور گردنم

می پیچونمش.چند پیس از عطرمو تو هوا میزنم و وایمیستم زیرش..گوش و کولمو و بر میدارم و از پله ها میدوم پایین..

از تو یخچال کیک و در میارم و میزارمش تو جعبه..

ماما با قیافه ای خوابالو از پله ها پایین میاد:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_داری میری؟این وقت صبح؟

ساعت و نگاه میکنم نهه

_آره دارم میرم.به مامانی بگو ماکارونی درست کنه آرام ظهر میاد اینجا

مامان تا دمه در ورودی پشت سرم میاد:

_بیا با ماشین برو.من امروز با مریم میرم

در رو باز میکنم:

_سورن خودش میاد دنبالم

صورتشو میبوسم و خداحافظی میکنم

وارد کوچه میشم..پس کجاست!!جعبه ی کیک و با یه دستم میگیرم و گویم و از تو جیبم در میارم

اولین بوق که میخوره ماشینش میپیچه تو کوچه..گوشی و قطع میکنم.

جلوی پام نگه میداره.ماشین و دور میزنم و در و باز میکنم و میشنم

_سلام

به سمتم برمی گرده و کج میشینه:

_سلام..یکم بیشتر میخوابیدی

دستمو رو پف چشمام فشار میدم:

_نمیدونستم صبح زود میای

ماشین و روشن میکنه و صاف میشینه:

_اونجوری فشارش نده باحاله.. با این صورت پفکیت اصرار داشتی خواب نیستی!!!

را میوفته..حس میکنم قلبم تو دهنمه!!نیشکون ریزی از بقل پام میگیرم..بیدارم بیدارم

سورنا_بریم یه جا بشینیم..کیکه خوشمزمو بخورم..

نیم نگاهی بهم میندازه:

_صبحانه خوردی؟

سرمو تکون میدم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_نه نخوردم..همین که زنگ زدی حاضر شدم اومدم

ضبط و روشن میکنه:

_پس بریم صبحانه بزنیم

با آهنگ دال باند آروم شروع به خوندن میکنم

باز تو از کوچه ی ما گذشتی

باز کمی دور این خانه گشتی

تا هوا ناگهان تازه تر شد

دنیا از قدم های تو باخبر شد

من که سرخورده و خسته بودم

در این خانه آهسته بودم

شبم با تو رنگ سحر شد

سورنا بلند شروع به خوندن میکنه:

بارانی و من ابری در بهار

در شعرم بخوان از چشمم ببار

نگاهش میکنم بر میگرده نگاهم میکنه..میزنه زیر خنده..میخندم..میگه:

_صدام خیلی داغون بود؟

با خنده سرم و تکون میدم:

_نه اصلا

با تعجب ابروهاش و میده بالا:

_پس چرا میخندی؟

_تو خندیدی خندم گرفت

بعد از یک ربع جلوی کافه ای نگه داشت

از ماشین پیاده شدیم.اومد سمتم و جعبه ی کیک و ازم گرفت..وارد کافه شدیم.تقریبا شلوغ بود..

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

از پله ها رفتیم بالا.طبقه بالا خلوت تر بود..رفتم سمت میز دونفره ای که گوشه ای از سالن بود و چسبیده بود به پنجره ای که کل یه دیوار و قاب گرفته بود

دکور کافه سبکی کلاسیک و قدیمی داشت..روی کاناپه تک پشت میز نشستم.سورنا روبه روم نشست و جعبه ی کیک و گذاشت روی میز...دختری کم سن و سال اومد سر میزمون برای گرفتن سفارش.منو رو روی میز گذاشت:

_خوش اومدید.چی میل دارید؟

سورنا منو رو گرفت سمتم.منو رو ازش گرفتم و بازش کردم..سورنا رو به دختر گفت:

_یه سرویس صبحانه مخصوص

برگشت سمت من:

_نوشیدنی چی میخوری؟

به منو نگاه کردم:

_هات چاکلت با مارشمالو

سورنا_با یه لاته

دختر سفارش و گرفت و رفت...به پشتی کاناپه تکیه دادم و به خیابون شلوغ بیرون خیره شدم:

_دلم واسه کافه ی خودمون تنگ شد

سورنا_حالا یه امروز و نرفتیا

نگاهش کردم:

_همش اونجاییم انقدر عادت کردم بر می گردم خونه دلم تنگ میشه

لبخند میزنه:

_خوبه،همیشه به جاهای خوب عادت کن

گوشیمو از تو جیبم در میارم میزارم رو میز:

_فکر کنم چند روز دیگه باید کلا از دانشگاه انصراف بدیم انقدر که کارارو عقب میندازیم

تکیه میده:

_فکر نکن حتما این اتفاق میافته

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سفارشارو روی میز میچینن..میز کاملا پر میشه..دلم ضعف میره از گشنگی

سورنا خودشو رو کاناپه میکشه جلو:

_مشغول شو

تیکه ای از نون تست سوخاری که روش نوتلا داره رو میزارم دهنم..سورنا گازی به نون مربابیش میزنه:

_امروز نیاید انقدر زود بیدارت میکردم..من یکم سحر خیزم

لبخند میزنم:

_برعکس من که صبحا به زور بیدار میشم

سورنا_واسه کیکمم هیجان داشتم زودتر ببینمش

میخواستم بگم انقدر هیجان داشتی حتی جعبه رو باز هم نکردی..اما گفتم:

_راستی اسم اینجا چیه؟

به شالم نگاه میکنه:

_کافه ویولت(بنفش)

کمی از هات چاکلتم میخورم..سورنا چرا امروز این جوری شده،من چرا اینجوری شدم؟چرا انقدر راحت شدم؟!!

همون دختری که ازمون سفارش گرفت اومد سر میزمون:

_ یکی از خدمات کافه عکس فوریه که با دوربین فوجی میندازیم اگه مایل هستید ازتون بگیرم

اومدم مخالفت کنم که سورنا زودتر از من موافقتش و اعلام کرد..فوجی دوربینیه که همون لحظه که عکس و میندازی قطعه ای کوچیک عکس و چاپ میکنه..

دختره چند قدم عقب رفت و ازمون دوتا عکس گرفت..بعد از چند ثانیه عکس هارو بهمن داد.یکیش و من برداشتم یکی و سورنا..خیلی باحال شده بود..

سورنا عکس و تو کیف پولش گذاشت..حسه پرواز داشتم..جعبه ی کیک و باز کرد.چشماش برق میزنه نگاهم میکنه:

_چجوری انقدر کیکات خوبه؟

لبخند میزنم:

_نمیدونم...

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

با چنگال میوفته به جونه کیک:

_دیگه واسه هیچکی کیک درست نکن

با تعجب نگاهش میکنم:

_چرا؟

لبخند میزنه:

_درست نکن دیگه البته بجز من

جلوی در خونه نگه میداره:

_مرسی بابت کیک و اینکه اومدی

قلبم تند تند میکوبه:

_خواهش میکنم خیلی خوش گذشت بابته همه چی ممنون

درو باز میکنم و پیاده میشم:

_خداحافظ

کلید و تو قفل میندازم و در حیاط و باز میکنم.بر میگردم سمتش داره نگاهم میکنه.واسش دست تکون میدم. دست تکون میده:

_مواظب خودت باش فردا میبینمت

وار حیاط میشم و در میبندم.صدای ماشینش و میشنوم که دور میشه..به در تکیه میدم و وا میرم:

_واقعا این سورنا بود؟!

در خونه رو باز میکنم.گرما به صورتم میخوره..آرام کلش و از آشپزخونه بیرون میاره:

_چه عجب تشریف آوردید

آگام و تو جا کفشی پرت میکنم و میرم سمت آرام دستامو دور گردنش حلقه میکنم و محکم بقلش میکنم:

آرام_باز خل شدی؟

_دلم واست تنگ شده بود

مثل همیشه لباشو میزاره رو لپامو حسابی تف مالیم میکنه..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

هولش میدم عقب:

_اه نکبت.کی میخوای این عادت گندتو ترک کنی؟

چشم غره ای بهم میره و میره سمت گاز:

_بی لیاقتی دیگه جنبه ی محبت نداری

خودمو رو صندلی ولو میکنم:

_تو محبتتم مثله خودت چندشه آخه...

آرام_خفه شو تو خوبی

پالتو و شالم و در میارم و روی صندلی بقلی پرت میکنم:

_راستی مامانی کو؟

بشقاب و قاشق چنگال و روی میز میزاره:

_رفته خونه ی اون دوستش خانم شایسته،گفت شب با مامانا بر میگرده..

دوباره سمت گاز میره و با دیس بزرگ ماکارونی بر میگرده.میشینه رو صندلی:

_کجا رفته بودید؟اصلا باورم نمیشه با سورنا بیرون بودی

سعی میکنم لبخندم و کنترول کنم:

_رفتیم یه کافه نشستیم صبحانه خوردیم

دستش که در حال ریخت ماکارونی بود بالای بشقابم متوقف شد...چشماش داشت از حدقه بیرون میپرید با صدای جیغ مانندی گفت:

_هاااااان؟با سورنا؟رفتی صبحانه خوردی؟همین سورنای گه اخلاق خودمون؟؟؟

دستشو کج کردم و ماکارونی و ریختم تو بشقابم:

_وای چته!!!کجاش انقدر تعجب داره؟بعدم کی گفته سورنا اخلاقش بده؟؟!!

خودم داشتم از خنده منفجر میشدم.تا دو روز پیش جرعت نمیکردم زیر چشمی نگاهش کنم...حالا چه پررو شدم!!!وای بیخیال نباید بخندی

چنگالمو توی ماکارونی فرو میکنم.حس میکنم همچنان با اون چشمای گرد شدش بهم خیره مونده

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگاهش نمیکنم و چنگالو فرو میکنم تو دهنم...اوووم ماکارونی های مامانی واقعا فوق العادست

آرام_از کی تاحالا انقدر نزدیک شدید بهم؟

رشته های ماکارونی میپره تو گلوم و سرفه ام میگیره..لیوان و پر آب میکنه و میده دستم:

_نگاش کن نکشی خودتو آروم باش بابا

لیوان آب و تا ته سر میکشم...لعنتی به آدم شوک وارد میکنه بعد میگه اروم باش...

بر میگرده رو صندلیش میشینه:

_نیل واقعا خبریه که به من نمیگی؟

خودمو با غذا مشغول میکنم:

_نه بابا چه خبری؟!دیونه ای

آرام_خب خیالم راحت شد

با تعجب نگاهش میکنم:

_خیالت راحت شد؟واسه چی؟

آرام_ترسیدم خب گفتم نکنه یه وقت یه طرفه عاشقی چیزی بشی چون سورنا به درد آدمی مثل تو نمیخوره

کتایونم که میدونی ولش نمیکنه داره همه تلاشش و میکنه تا سورن و با خودش ببره اونور..البته که سورنا هم بدش نمیاد کتی هم یه خانواده

اسم و رسم دار داره هم خیلی پول داره کدوم پسری از یه همچین چیزایی میگذره که سورنا بگذره..همشم که چسبیدن بهم...یه لحظه ترسیدم اونجوری گفتی..

معدم داشت پس میزد هرچی خورده بودمو.حس میکردم یکی با چکش میکوبه تو سرم...غذای تو دهنم و به زور قورت میدم

آرام دستش و جلوی صورتم تکون میده:

_نیل حواست کجاست؟

به خودم میام و تکونی میخورم:

_همینجام..به نظرت شور نشده..

کمی از ماکارونی رو میخوره:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_نه شور نیست!خیلی خوب شده

بعد از غذا ظرف هارو میشورم..

آرام دوتا کاپوچینو درست میکنه و میریم تو تراس اتاقم میشینیم

به پشتی صندلی تکیه میدم و به آسمون گرفته نگاه میکنم...گیج میزنم..حرفای آرام تو سرم چرخ میخوره...

"البته که سورنا هم بدش نمیاد" "همشم که چسبیدن بهم" "سورنا به درد آدمی مثل تو نمیخوره" "کدوم پسری از یه همچین چیزایی میگذره که سورنا بگذره"

آرام_ای بابا حواست کجاست؟همش دارم صدات میکنم!!

کلافه موهامو عقب میزنم:

_داشتم به کارای عقب مونده دانشگاه فکر میکردم..

ماگم و میده دستم:

_وااای به اونا که اصلا فکر نکن من که این ترم و همه ی واحدا رو حذفم..

من چرا اینجوری شدم..از کی تا حالا انقدر راحت به آرام دروغ میگم!من که آب هم میخورم باید به آرام بگم چطور همچین چیز مهمی و نمیتونم بگم

چرا هی پشت هم دروغ سرهم میکنم...

آرام_امروز با فربد رفتم خرید.واست بوم خریدم یادم باشه از وسایلام جدا کنم بدم بهت..

بر میگردم سمتش:

_آرام؟

نگاهم میکنه:

_هووم؟

آب دهنمو قورت میدم:

_سورنا رو دوست دارم

با چشمای از حدقه درامده تقریبا جیغ میزنه:

آرام_چی؟!شوخی میکنی دیگه؟؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

به گربه ی روی دیوار نگاه میکنم که داره راه میره و سعی میکنه لیزه نخوره

آرام_نیل!!!با توام،منو ببین شوخی کردی دیگه؟

بهش نگاه میکنم:

_آرام به نظرت من سر همچین چیزی شوخی میکنم؟

خیره بهم میمونه و حرف دیگه ای نمیزنه...کاپوچینومو میخورم و بلند میشم از جام.به سمت در میرم:

_بیا تو سرده..

آرام_نیلگون؟

می ایستم.بر میگردم سمتش..بلند میشه میاد یه قدمیم:

آرام_همینجا تمومش کن

میدونم چیو میگه اما با تعجب میگم:

_چیو تموم کنم؟

کلافه زیپ سویشرتش و میکشه پایین:

آرام_سورنا... همین جریان سورنا رو تمومش کن

جوابش و نمیدم و بر میگردم اتاق.پشت سرم وارد اتاق میشه:

آرام_گل لگد میکنم؟یا با دیوار حرف میزنم؟

نگاهش میکنم:

_چرا باید تمومش کنم آرام؟

عصبانیه..اما خودشو کنترل میکنم:

آرام_به همون دلایلی که بهت گفتم.سورنا شاید تیپ و قیافه خاص و دختر پسندی داشته باشه ولی شخصیتش بر عکس توِ و به درد اینکه تو دوسش داشته

باشی نمیخوره..

با تعجب نزدیکش میشم:

_شخصیتش!من که چیزی ندیدم که بد باشه؟تو حتما چیزی دیدی که اینجوری میگی؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

گوشیش زنگ میخوره.رد میده و میگه:

_چیزی ندیدم اما حس خوبی ندارم به اینکه دورو برت باشه...بعدشم کتی..

محکم ماگ و روی میز میکوبم و عصبی داد میزنم:

_گور بابای اون کتایونه لعنتی..هی کتی کتی کتی...

خفه میشم.من داد زدم؟آرام خشکش زده.حس میکنم نفس نمیکشه.بدنم میلرزه.دستام میلرزه.نمی تونم کنترلشون کنم...

صورتم داغ شده و هر لحظه امکان داره اتیش بگیره...گلوم داره منفجر میشه و باید حرفام و بیرون بریزم.با همون عصبانیت با صدای بلند میگم:

_تو میگی کتایون و سورنا باهمن؟پس چرا من فقط کتی و میبینم که آویزون سورناست؟چرا سورنا به من همش خیره میشه؟چرا به بهونه های مختلف

میاد باهام حرف میزنه؟چرا باهام اومد بیرون؟هان؟چرا این کارارو با تو نمیکنه؟چرا با بقیه این کارارو نمیکنه؟

آرام هنوز شوک زده ایستاده و حتی پلک هم نمیزنه..بهش نزدیک تر میشم:

_فکر میکنی خیلی خوشحالم که اینجوری گیر کردم؟من همش میخوام فرار کنم ولی نمیشه!!دیگه نمیخوام بیام کافه ولی نمیشه!

من پشیمونم که با اینا دوست شدیم دلم میخواد برگردم به قبل و فقط خودمو خودت باشیم،ولی میشه یه دفعه بدون هیچ حرفی قطع رابطه کنیم؟

آرام نفس عقیقی میکشه و میره میشینه رو تخت.میرم میشینم کنارش.

یادم نمیاد آخرین باری که گریه کردم کی بوده..شاید تو بچگی!

بغض کردم.نمیخوام گریه کنم.به پرده ی اتاق که باد تکونش میده خیره میشم:

_دسته خودم نیست،کشیده میشم سمتش.باور کن آرام خودم نمیخوام.ولی مثله این دیوانه ها شدم هیچ کدوم از کارام دسته خودم نیست

دیدی که همین چند لحظه پیش اولین بارم بود که تو زندگیم داد زدم..نمیدونم باید چیکار کنم!!

آرام آهی میکشه و خودشو روی تخت ولو میکنه..نمیدونم چرا نمیتونم نگاهش کنم.مثل وقتی که آدم خجالت زده میشه یا وقتی که یه بچه اشتباهی میکنه و مادرش میفهمه و بچه منتظر تنبیه..

زیر چشمی نگاهش میکنم..یه دفعه دستمو میکشه..میفتم بقلش..آروم سرمو میارم بالا و نگاهش میکنم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگاهم میکنه و لبخند میزنه..خیالم راحت میشه..می خندم:

آرام_نگاهش کن!اسمش چیه عشق؟دوست داشتن؟چقدر پر قدرته که تونسته آدمی مثل تورو انقد عوض کنه

بقلش میکنم..محکم فشارم میده:

_پس به دستش بیار نیلگون

فصل دوم

به ماهیه توی تنگ نگاه میکنم...انگشتم و توی آب میبرم و دنبالش میکنم.نمیزاره بهش نزدیک شم و پوستش و لمس کنم.

از زیر انگشتم در میره...

مامانی_نکن نیلگون گ*ن*ا*ه داره..

بهش نگاه میکنم و لبخند میزنم:

_مامانی فکر نمیکنی من تو زندگیه قبلیم یه ماهی بوده باشم؟

به ماهی نگاه میکنم که رفته کفه تنگ و انگاری ترسیده...

مامانی_احتمالا بودی که انقدر بهشون علاقه داری!ولی الان اون انگشتتو درار چون حکم کوسه رو واسه اون طفلی داری..

میخندم و انگشتمو در میارم..

مامان میاد کنارم میشینه:

_جمشید زنگ نزده بهت؟

نگاهش میکنم:

_فکر نکنم انقدر صمیمی باشیم که واسه سال نو بهم زنگ بزنیم!!

یک ساعت از سال تحویل گذشته..جلوی آینه میشینم..آرایش خیلی کمی میکنم.جوراب شلواریم و پام میکنم و بلیز راه راه سفید مشکیمو که تا بالای زانومه رو میپوشم.گوشیم زنگ میخوره،بلوطه.

_بله؟

بلوط_کجایی پس؟

_منتظرم آرام زنگ بزنه برم دنبالش

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بلوط_ولش کن اون آدم نیست که همیشه همه جا آخرین نفر میره

صدای فربد از اونور بلند میشه:

فربد_بلوط نزنم کبود شیاا

داد میزنه و بلوط میگه:

_مرسی سیاوش

میفهمم فربد کتک خورده خندم میگیره:

_تا نیم ساعت دیگه اونجاییم

گوشی و قطع میکنم.مانتوی بلند مشکیم و که مامان تازه واسم آورده میپوشم کمرشو میبندم و جلوش و یکم باز میزارم...ال استارای مشکیم و که روش ستاره های ریز سفید داره پا میکنم و شال مشکیمم سرم میکنم.عطر میزنم و کیف مشکیه کجم و میندازم و گوشیمو بر میدار.

وارد اتاق مامان میشم:

_مامان من دارم میرم سوییچ کو؟

از تو کیفش سوییچ و در میاره و میگیره سمتم:

_شب دیر نیایا

با ابروهاش اشاره ای بهم میکنه

_خیلی خوشگل شدی

لبخند میزنم و گونش و میبوسم.

به سمت خونه ی آرامینا حرکت میکنم.

دمه خونشون نگه میدارم و شمارش و میگیرم..

آرام_جانم؟

_من دمه درم بیا بیرون

گوشی و قطع میکنم و ضبط و روشن میکنم.گوشیم و به ضبط وصل میکنم و آهنگ چشمای تمشکی مرجان فرساد و میزارم:

کاش میشد با رنگ، رنگین کمون ساخت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

کاش میشد از تو یه آسمون ساخت

یه آرومه آبی پر ابره بهاری

که هروقت دلم خواست آروم آروم بباری

کاش میشد با تو مثل خودت بود

کاش چشمام مثل چشمای خوشگلت بود

دوتا آب نبات مشکی آلویی یا تمشکی

که صدتا برق میزنه مثل میوه ی بهشتی

کاش میشد دوباره برف و بارون بباره

در باز میشه و آرام میشینه تو ماشین:

_آخ آخ چه بادی میاد لعنتی موهام گند خورد بهش

بر میگره سمتم:

_برو دی...

خشکش میزنه..شالم و از سرم میکشه پایین.جیغ میزنه:

_موهاااات کوووو؟؟؟

خندم و کنترل میکنم:

_تو سطل زباله

اخماش میره تو هم.میزنه تو سرم:

_اشغاله پست فطرت تو گه خوردی بدون اجازه ی من انداختی تو سطل باید خودتم باهاشون مینداختم..

میخندم و ماشین و روشن میکنم..یه دفعه مثل وحشیا میپره روم:

_خداااا لعنتت کنه این رنگا چی میگه؟

قهقه میزنم..موهامو کوتاهه کوتاه کرده بودم جلوشم چتری کوتاهه کج زده بودم و توشون های لایت های آبی تیره و روشن دراورده بودم

آرام و هول میدم اونطرف و راه میوفتم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرام _نه من دیگه اینجوری نمیتونم باتو.کنترلت دیگه از دستم در رفته احمق.. دو روز نبودم درگیر خرید بودم دو روز همش تنهات گذاشتم

آخه چجوری دلت اومد اون همه موی خوشگله موج دار و کوتاه کنی..اقیانوس مواج منو تبدیل کردی به این جوبای خیابون..

بلند میخندم..نیشگونم میگیره:

آرام_خفه شو نخند واقعا عصبیم..

با اخم نگاهم میکنه:

_شانس آوردی بهت میاد شبیه عروسکا شدی وگرنه جنازت و میانداختم تو همین خیابون

ذوق زده نگاهش میکنم:

_آرا واقعا بهم میاد..

قیافه ای به خودش میگیره و میگه:

آرام_آره خیلیم بهت میاد..ولی اگه یه بار دیگه بهم بگی آرا این قیافه جدید و قشنگت و بهم میریزم

_باشه آرا جون..حالا آدرس و بخون

گوشی و بر میداره و میره تو تلگرامم:

_بهت گفتم نگو آرا، عوضی

آدرس و واسم میخونه...دمه یه شیرینی فروشی نگه میدارم:

_میگم یه چیزی بخریم اولین باره داریم میریم خونشون

یه کیک کوچیک شکلاتی میخرم و دوباره راه میوفتیم..

جلوی یه ساختمون سه طبقه نسبتا قدیمی توی یه کوچه ی بزرگ ماشین و پارک میکنم..پیاده میشیم.جعبه ی کیک و بر میدارم و

به سمت ساختمون میریم.ارام زنگ اول و میزنه و در باز میشه.از یه حیاط کوچیک رد میشیم و از چندتا پله میریم بالا.

در خونه رویه رویی باز میشه و سر و صدا میزنه بیرون..بلوط تو قاب در ظاهر میشه:

_چه عجب فکر کردم مردید دیگه..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرام صورتش و ب*و*س میکنه:

_توام که بدت نمیاد عوضی

با بلوط رو بوسی میکنم با ذوق میگه:

بلوط_وای نیل چقدر موهات خوشگل شده چقدر بهت میاد بیشرف..عیدتم مبارک

جعبه ی کیک و میدم دستش و لبخند میزنم:

_مرسی عزیزم عید تو هم مبارک..

کیک و میگیره:

_چرا زحمت کشیدی

آرام چپ چپ به بلوط نگاه میکنه:

آرام_کثافت و ببینا چرا به من تبریک نمیگی؟چون کیک نخریدم

با بلوط میخندیم و بلوط میگه:

_گمشو از صبح پنج دفعه زنگ زدم بهت هر پنج دفعه هم تبریک گفتیم

دستش و میزاره پشتم و هولم میده:

بلوط_برید تو.. نمیخواد کفشاتون و دربیارید

از راه رویی کوتاه رد میشیم و وارد سالن میشیم بچه ها همه رو کاناپه ای ال مانند نشستن و مشغول بگو بخندن..

اول از همه فربد میبینتمون..میاد به سمت آرام و نیشش و باز میکنه:

فربد_هلو مای لیدی.هپی نیو یر

دستش و حلقه میکنه دو آرام و آرام هم با مشت میکوبه تو شکمش:

_سلام عشقم.این جفنگ بازیا چیه جاست پرشین

اون دوتا رو به حال خودشون رها میکنم و میرم سمت بچه ها با همه روبوسی میکنم و سال نو رو تبریک میگم و بقیه هم موهای جدیدم و

تبریک میگن و تعریف میکنن..

سورن با لبخند بهم خیره شده..چشماشم میخنده بهش لبخند میزنم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

فربد و آرام میان کنارم

فربد_به به نیلی خانوم به چه موهایی به چه رنگی...عیدت مبارک ریفیق(رفیق)کی اومدی ندیدمت؟

با هم روبوسی میکنیم. به آرام اشاره میکنم:

_حواست پرت بود ریفیق

با آرام لباسامون و توی اتاق بلوط عوض میکنیم..خودم و تو آینه نگاه میکنم..به موها به قول ارام مواجم دستی میکشم و دوباره کمی عطر میزنم

به آرام که مشغول ترمیم رژ بادمجونیشه نگاه میکنم..یه شلوار جین یخی با یه تاپ مشکی پوشیده موهاشم گوجه ای بسته...بهش لبخند میزنم:

_بیا بریم انقدر خوشگل نکن حسودیم میشه

بر میگردیم تو سالن..بین سورنا و علیرضا میشینم..بوی عطر سورن میپیچه تو سرم..

بلوط با دختری نسبتا شبیه به خودش به سمتون میاد:

بلوط_نیل خواهرم بلین

از جام بلند میشم و با دختر دست میدم:

_سلام بلین سال نو مبار

بلین_سلام عیدتون مبارم خوش اومدید

لبخند میزنم:

_مرسی،اسم خیلی قشنگی داری معنیش چیه

بلین لخند میزنه

_ممنون.معنیش عهد و قرار میشه،کردیه

لبخندی میزنم و بلین و بلوط پیش آرام و فربد میرن..حدود دوازده نفر دیگه دختر پسر تو سالنن که نمیشناسمشون و به احتمال زیاد دوستایی بلوط

و سیاوشن..چون سیا مشغول بگو بخند باهاشونه..

علیرضا برمیگرده سمتم:

_خب دو روز تعطیلی خوش گذشت؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_اره چون فقط خواب بودم

لبخند میزنه:

_از بس که تنبلی تو

لیوان آب پرتقالی که بلوط برام آورده رو از روی میز بر میدارم..طعم الکلی که توش قاطیه رو مزه میکنم..

سورنا_موهات و کی کوتاه کردی؟

نگاهش میکنم:

_دیروز

سورنا_بهت میاد..مخصوصا رنگش به اسمت

قند تو دلم آب میشه.دلم میخواد اون دوتا چالی که وقتی میخنده پیداشون میشه رو ببلعم..

لبخند میزنم:

_مرسی..به اسمم فکر نکرده بودم

فربد آهنگ و زیاد میکنه و خودش و آرام مشغول رقصیدن میشن و کمک بقیه هم بهشون میپوندن..

یه پام و رو اون یکی پام میندازم و کمی از آب میوه میخورم..به سورن نگاه میکنم.بر میگرده نگاهم میکنه..

خیره میشم بهش دلم میخواد دستمو ببرم لای موهای درهم برهمش..

یه لبخند شیطانی بهم میزنه:

_اونجوری نگاه نکن نیلگون

میخندم و به بقیه که میرقصن نگاه میکنم..

انگشتاشو بین انگشتای دستم که قفل میشن حس میکنم..بلند میشه وایمیسته..سرم و بلند میکنم و نگاهش میکنم

دستمو میکشه:

_پاشو برقصیم

لیوان و رو میز میزارم و بلند میشم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

میریم وسط و مشغول رقصیدن میشیم.. نور کمه و چشمای سورن بیشتر برق میزنه..بین ر*ق*ص کلی از دست سورن و حرفاش خندیدم

و سعی میکردم نگاه خیره ی علیرضا رو نادیده بگیرم...بهش گفته بودم رقصیدن بلد نیستم تو نامزدی ساره..و دروغ هم نگفته

بودم..الان فقط ذوق دارم که این کارارو میکنم..

دست سورن و میگیرم و میکشم:

_بیا بشینیم دیگه خسته شدم..

بر میگردیم سر جامون و میشینیم.

به آرام و فربد نگاه میکنم که مثل این خل و چلا بالا و پایین میپرن..گوشیم و از رومیز برمیدارم و به سورن میگم:

_بیا عکس بگیریم

سورن فاصله ی بینمون و پر میکنه و دستشو میندازه دور کمرم..خشکم میزنه:

سورنا_بگیر دیگه..

دستمو رو صفحه گوشی میکشم و دوربینه جلو رو باز میکنم..گوشی و میگیرم روبه رومون.سرم و میچسبونم به سر سورنا

و لبخند میزنیم و عکس و میگیرم...و عکسای بعدی شروع میشه با شکلکای مختلف.تو یکی لپم و از دو طرف میکشه،تو یکی دیگه

من لبامو شبیه ماهی کردم و سورنا داره با خنده نگاهم میکنه..تو یکی دیگه داره لپم و ب*و*س میکنه و من از هیجان در حاله مردنم...

بچه ها یکی یکی بهمون اضافه میشن و عکسا دسته جمعی میشه...

بعد از عکس انداخت بلوط کیک و میبره و پخشش میکنه..سورن به بشقاب توی دستش نگاه میکنه:

سورنا_خودت پختی؟

_نه

بشقاب و میزاره روی میز.با تعجب نگاهش میکنم:

_نمیخوری؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سورنا_نه دوست ندارم فقط کیکای خودت خوشمزست

پروانه ها تو دلم شروع به پرواز میکنن...شب خیلی خوبی بود..اولین سال نویی بود که انقدر خوشحال بودم

بعد از شام که فینگر فودی بود که خود بلوط و بلین درست کرده بودن برگشتیم خونه..

***

روز چهارم عید بود.هرسال عید با آرامینا میریم شمال ویلای بابابزرگ که بعد از فوتش مونده بود واسه مامان و مامانی..

از صبح که بلند شده بودم مشغول حموم و جمع کردن لوازمم بودم...داشتم لباسامو توی چمدون میچیدم که مامان اومد تو اتاق:

مامان_همین الان داشتم با مریم حرف میزدم قرار شد ساعت هشت راه بیوفتیم..

سرم و تکون میدم:

_خوبه

مامان_بیا ناهارتو بخور که یکمم بخوابی تو که تو ماشین نمیخوابی..بیا یه دونه از اون قرصای ضد تهوع هم بخور که پدر منو تو پیچا در نیاری

دوباره سرم و تکون میدم و میره بیرون از اتاق.

بعد از اینکه ساکم پره پر میشه با بدبختی درشو میبندم و میکشونمش کنار دیوار..گوشیم زنگ میخوره به سمت تخت میرم و برش میدارم

سورناست..صدام و صاف میکنم و جواب میدم:

_بله؟

سورنا_چطوری؟کجایی؟

_خوبم خونه ام

سورنا_شب با بچه ها میریم بیرون

نگاه حالا که من نیستم بیرون رفتنشون گرفته:

_نیستم سورنا دارم میرم شمال

حس میکنم صداش گرفته میشه:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سورنا_کی میری؟الان؟

_نه شب ساعت هشت

سورنا_پس حاضر شو من بیست دقیقه دیگه میام دنبالت..حداقل قبل رفتن ببینمت

گوشی و قطع میکنم...نمی تونم بگم لبخندم چقدر گنده بود وحسی که توی قلبم به وجود می اومد چقدر واسم لذت بخش بود

سریع از جام میپرم و حاضر میشم..موهام بخاطر این که از حموم اومدم و سشوار نکشیدم فرتر شدن و رنگ آبیشون روشن تر..

کرم و به صورتم میمالم و یه عالمه ریمل خالی میکنم رو مژه هامو یاده وقتی میوفتم که آرام ریمل زیاد میزد

و مسخرش میکردم ومیگفتم الگوت تو بچگی سرندیپیتی بوده دیگه و خدارو شکر که اینجا نیست تا ببینه چه کارها که نمیکنم ...

چشمم میوفته به رژ مخملی قرمزی که مامان پارسال واسم خریده بود و حتی یه بار هم نزدم..برش میدارم و درش و باز میکنم میچرخونمش و رژ بالا میاد

بزنم یعنی؟نه بابا من همیشه ساده ام الان این و بزنم که چی بشه؟!!درش و میبندم و پرتش میکنم تو کیف آرایشیم

لگ مشکیم و پام میکنم،صدای مامان از پایین بلند میشه:

_نیلگون بیا ناهار

مانتو ی جین گل و گشاد کوتاهمو میپوشم و بند کمرش و از پشت سفت میکنم..طبقه ی پایین کمد و نگاه میکنم که همه ی کفش هامو چیدم

آهم بلند میشه این همه کفش دارم همشم ال استار کوتاهه،ساق دار،بلند تو رنگ ها و طرح های مختلف..ای بابا یعنی من یه کفش دخترونه از این تیتیشا

ندارم...از بینشون ال استار سرمه ای و بر میدارم و جوراب میپوشم و پام میکنم..طبق معمول یکی از شال های مشکیم و بر میدارم و سرم میکنم

آخه کدم دختری این همه شال داره اما مشکی..خدا لعنتم کنه..باز حوبه این کیف کجه رو مامانی واسم خریده وگرنه باید با کوله میرفتم.به

سمت در میرم قبل از اینکه بازش کنه بر میکرم سر کیف لوازم آرایشم،رژ قرمز و در میارم و بدون فکر کردن میمالم رو لبام..لبامو رو هم میکشم و تو آینه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

خوذمو نگاه میکنم..چه بهم میاد!!!ذوق زده تو آینه به خودم خیره میشم..ولی لبام و پفکی تر نشون میده و خیلی تو چشمه!!دستمال کاغذی و

بر میدارم و کمرنگ ترش میکنم.حالا بهتر شد...عطر یادم رفت...یکی از عطرارو برمیدارم و خالی میکنم رو سر و کلم..

از پله ها پایین میام مامان و مامانی مشغول غذا خوردنن..سرم و میبرم تو آشپزخونه با یه لبخند ملیح و قیافه مظلومی میگم:

_من دارم میرم جایی کاری واسم پیش اومده زود بر میگردم

مامان_کجا؟؟

میدوم سمت در صدای جیغ مامان بلند میشه:

_کجا میری نیل؟؟الان دیگه چه وقت بیرونه؟وایستا ببینم دیر..

سریع در و میبندم و صداش قطع میشه

برگردم قطعا میکشتم

وارد کوچه میشم...ماشین سورن دمه خونه پارکه..سریع سوار ماشین میشم:

_سلام زود باش برو

سورنا با تعجب نگاهم میکنه:

_کسی دنبالته؟!!

میخندم:

_اره مامانم برو دیگه

سورنا راه میافته:

_فرار کردی از خونه؟

میخندم:

_آره،جایی رو داری امشب و بمونم دستشون بهم نرسه؟

سورنا_من خودم فراریم

_هیچی دیگه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سورنا_نهار خوردی؟

_نه

سورنا_پس بریم یه چیزی بخوریم

جلوی یه فست فود نگه میداره..پشت یه میز دونفره میشینیم و دوتا پیتزا سفارش میدیم

خیره میشه بهم:

_چیکار کردی؟یه تغییری کردی؟

لعنتی!!!بیا فهمید آخه من که یه کرم به زور میزدم الان خوب انقدر آرایش کردم معلومه به چشم میاد

از روی میز دستمال کاغذی بر میداره و میگیره سمتم:

سورنا_پاکش کن بهت نمیاد

کپ میکنم!!!وای..همین و میخواستم دیگه..عجب آدمیه خب اصلا بهم نیاد واسه چی میگه؟؟؟

دستمال و ازش میگیرم و چند بار میکشمش رو لبام..با قیافه ای جدی نگاهم میکنه اما چشماش میخنده..وقتی چشماش میخنده من میفهمم

سورنا_حالا قشنگ شدی..خب با کی میری شمال؟

_با مامانم و مامان بزرگم و خانواده ی آرام

سورنا_خواهر برادر نداری؟بابات؟

_یه خواهر دارم دوسال از من بزرگ تره با بابام زندگی میکنه..بچه بودم از ما جدا شدن

سورنا_پس سه نفری زندگی میکنید

_اوهوم،تو خواهر برادر داری؟

سورنا_نه خوشحالم هستم که ندارم

پیتزاهامون و میارن و مشغول خوردن میشیم..

بعد از غذا میریم یه پارک خیلی بزرگ و قشنگ...روی یه نیمکت میشینیم:

_تو جایی نمیری تعطیلات؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سورنا_کتایون واسه هفته ی دوم با پدرش میخواد بره مالزی منم دعوت کرده هنوز معلوم نیست برم یا نه چون مامان اصرار داره باهاشون

برم کیش...از اونورم فربد میگه دوتایی بریم مسافرت..اصلا نمیدونم چیکار کنم...

نگاهش میکنم و هیچی نمیگم..میتونم کتایون و تو خواب بکشم؟

سورنا_به نظرت با کی برم؟

نگاهم میکنه...میگم:

_با مامانت و بابات برو فربدم ببر

آره نیلگون اینم مالزی و کتایون و ول کرد رفت کیش با خانواده مثل یه پسر خوب...

با اون لبخندای شیطانیش میگه:

_یه بار دیگه این جوری نگاهم کنی خودت میدونیاا

میخندم:

_میترسی؟

میخنده:

سورنا_تو باید بترسی

با تعجب نگاهش میکنم دوباره میگه:

سورنا_عکسایی که خونه ی بلوط گرفتیم و تو تلگرام بفرست

سرم و تکون میدم:

_باشه

سورنا_کی برمیگردید؟

_یه هفته میمونیم

سورنا_پس تا بعد عید نمیبینمت

گوشیم زنگ میخوره:

_مامانمه پاشو بریم وگرنه ممکنه هیچوقت دیگه نبینیم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

***

با آرام چمدونامون و میبریم طبقه ی بالا ته راهرو اتاق منه..در و باز میکنم و میریم تو..

چمدونارو کنار دیوار میذاریم،آرام مشغول عوض کردن لباساش میشه:

آرام_پس بگو رفته بودی پیش سورن..میگم شادی نگو واسه اینه

روی تخت میشینم و مانتومو در میارم:

_نه که من نفهمیدم تو پیش فربد نبودی

با تعجب نگاهم میکنه:

آرام_چرت نگو مگه ما مثل شما سواستفادگریم..با هر بهونه ای همدیگرو میبینید..

روی تخت دو نفره که یه تشک بلند روی چهار تا پایست و کنار پنجره قرار داره ولو میشم:

_تو داری چرت میگه فربد خودش به سورنا زنگ زده بود گفته بود..

با حرص شالشو پرت میکنه تو صورتم:

آرام_از بس که که فربد دهن لقه آخه من نمیدونم بیرون رفتنای ما چه ربطی به این سورنا داره

شال و از صورتم بر میدارم پرت میکنم سمتش..رو هوا میگیره...میخندم:

_یه دستی زدم اصلا فربد زنگ نزد

صورتش از عصبانیت سرخ میشه و حمله میکنه بهم و خودشو میندازه روم و شروع میکنه به سیخونک زدن:

آرام_اشغاله عوضی از وقتی با این سورنا میپری خیلی یابو شدی

جیغ میکشم:

_آرااااام نکن تورو خدا

بیشتر غلغلکم میده و منم بیشتر جیغ میکشم

در اتاق باز میشه و آرش میاد تو:

آرش_باز شما دوتا نرسیده شروع کردید

همونجور که جیغ میزنم التماس آرش میکنم:

_آرررررش تورو خدا این روانی و از من جدا کن

آرش میاد از زیربغلای آرام میگیره و میبرتش اونور تخت...آرام همونجور که دست و پا میزنه سعی میکنه از دست آرش فرار کن:

آرام_ولم کن من این و میکشم و خودمو راحت میکنم...من دیگه کنترل این از دستم در رفته همون با اول

باید جونش و میگرفتم که منو اینجوری اسکل نکنه

آرش میزنه تو سرش:

آرش_ای بابا چقدر تو سرتقی آخه!! بیشین سرجات دیگه این همه زور از کجا اوردی

آرام و ول میکنه و آرام خودش و ولو میکنه روی تخت و بقلم میکنه...آرش سری از روی تاسف تکون میده و به سمت در میره:

آرش_دیوانس اصلا این دختره.. همین الان مثله وحشیا لگد می پروندا!!!بگیرید بخوابید ساعت سه نصفه شب صبح هفت میام

بیدارتون میکنم

آرام با حرص میگه:

_بخدا اگه بیای هفت صبح بالا سرمون میزنم میکشمت...

آرش _میام

و از اتاق میره بیرون و درو میبنده

آرام_نگاه فلج چراغ و خاموش نکرد..

بلند میشه چراغ و خاموش کنه:

_آرا گوشیه منم از تو کولم بیار

میره سمت کوله پشتیم:

_کوفته آرا

چراغ و خاموش میکنه و میاد زیر پتو..گوشیم و روشن میکنم..هیچ خبری نیست

نور تیر چراغ برقه روبه ی ویلا افتاده تو اتاق:

_آرام از توی اون کشوی کمد بقلت اون چشم بند منو بده

چشم بند و بر میداره و پرت میکنه تو صورتم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_بخواب دیگه لعنتی چقدر دستور میدی

چشم بند و میزنم و بقلش میکنم..

***

با صدای قطره های تند بارون که به پنجره میخوره چشمام و باز میکنم..دستم و دراز میکنم و

پرده ی سفید توری و کنار میزنم..پنجره کشویی رو هل میدم و بازش میکنم

بوی بارون و نم خاک میپیچه تو بینیم..لبخند میزنم..عاشقه این هوام گوشیم و از زیر بالشت بیرون میارم

ساعت دهه..اینترنت خطم و روشن میکنم دوتا پی ام از سورنا دارم..وارد تلگرام میشم:

سورنا_خوابی؟

سورنا_رسیدی؟

آنلاینه..جواب میدم:

_خواب بودم اره دیشب ساعت سه رسیدم تازه بیدار شدم

گوشی و میزارم کنار بالشت و آرام و که غرق در خوابه تکون میدم:

_هی آرا پاشو ببین چه بارونی میاد

خودشو مچاله میکنه تو پتو:

_گمشو میخوام بخوابم

صدای دینگ دینگ گوشیم بلند میشه:

سورنا_هوا خوبه؟

از تو حیاط و خیابون شهرک عکس میگیرم و زیرش مینویسم:

_ببین چه بارونی میاد

همون لحظه سین میکنه:

سورنا_چه خوبه...خودت و ببینم

دوربین جلورو باز میکنم و قبل از اینکه عکس بگیرم یه فکر شیطانی به سرم میزنه.کنار آرام دراز میکشم و دوربین و میگیرم بالا سرمون

قیافه ی آرام عالیه که از سرما فرو رفته تو بالشت و پتو..میخندم و عکس میگیرم و واسه سورن میفرستم

خودم عکس و باز میکنم که ببینم چه جوری شده...قیافه پف کردم و که میبینم جیغم بلند میشه:

_واااای گند زدم واااای خداااا

آرام وحشت زده میپره میشینه رو تخت و هراسون نگاهم میکنه:

_چیه؟چی شده نیل؟

همون لحظه سورن دو تا استیکر خنده میفرسته...آرام گوشی و از دستم میکشه بیرون و به صفحش خیره میشه و هی چشماش

گشادتر میشه..خیلی آروم از تخت میام بیرون..و میدوم سمت در...صدای فریادش بلند میشه:

آرام_نیییییییل

در و پشت سرم محکم میبندم و قهقه میزنم

***

وارد آشپز خونه میشم..همه دور میز نشستن و صبحانه میخورن سلام میدم پشت میز میشینم

عمو علی_آرام کو عمو جان؟

مامان لیوانه چایی و میزاره جلوم:

_تازه بیدار شده الان میاد عمو

چاییم و شیرین میکنم، آرام وارد آشپز خونه میشه:

آرام_سلام سلام،صبح بخیر

همه جوابشو میدن و آرش از جاش بلند میشه:

آرش_خاله سیمین دستت درد نکنه

مامان_نوش جان عزیزم

آرام جای آرش روبه روی من میشینه و مامان واسش چایی میریزه

سعی میکنم نگاهش نکنم که خندم بگیره

از زیر میز با پاش میزنه بهم..سرم و بلند میکنم و نگاهش میکنم..با اخم میگه:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرام_چیه؟روت نمیشه نگاهم کنی؟

سرم و میندازم پایین و خندمو قورت میدم.خودمو با لقمه گرفتن مشغول میکنم.دوباره میزنه به پام سرم و بلند نمیکنم

آرام_آره نگاه نکن...فکر کردی خدا میبخشتت..تازه اگه خدا هم ببخشتت من نمیبخشم تا با چشمای خودم تو شعله های آتیش

جهنم نبینمت آروم نمیگیرم

ریز ریز میخندم..خاله مریم می توپه بهش:

خاله مریم_اِ آرام این حرفا چیه میزنی!!!اذیت نکن بچمو...

آرام شاکی میشه و با حرص میگه:

آرام_عجبا من پس کجا قراره شانس بیارم خدا عالمه!!!چرا همه طرف داری این موزی و میکنن!!

مامان میخنده:

_عزیزم حرص نخور پیش من شانس داری بگو چیکار کرده تنبیه کنمش

حالا من قیافه ای شاکی به مامان نگاه میکنم و آرام نیشش باز میشه:

آرام_آخ فدات بشم من سیمین جون که انقدر ماهی کاش این نیلگون یکم از شما به ارث میبرد...

پشت چشمی براش نازک میکنم و به مامان میگم:

_نسکافه داریم؟انقدر این حرف زد اشتهام کور شد

مامانی با خنده از تو پذیرایی میگه:

مامانی_بخدا من موندم این دوتا چه جوری این همه سال با هم دوست موندن

عمو علی_اره والا،نیلگون که خانومیه واسه خودش ولی این آرام و ما نتونستیم درست تربیتش کنیم

میزنم زیر خنده و آرام مثل فشنگ از جاش میپره و میره سمت عمو علی و شروع میکنه نیشگون گرفتن و قلقلک دادن:

آرام_من به این خانومی...کجا میخوای دختر مثله من پیدا کنی هان؟ هان؟

عمو علی قهقه میزنه:

_نکن پدر سوخته قلقلکم میاد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

عمو علی و آرام رابطه ی پدر دختریه قشنگی دارن..یادمه همیشه آرام هرچی میخواست به عمو علی میگفت یا اگه گندی میزد به جای اینکه بره

سراغ خاله مریم میرفت پیش باباش..دلم میگیره..دلم خیلی میگیره و دسته خودم نیست...یعنی نگین و جمشیدم اینجورین؟رابطه خوبی دارن با هم؟!!

سرمو تکون میدم تا فکرای مزخرف بیرون برن...از پشت میز بلند میشم:

خاله مریم_نیل خاله چیزی نخوردی که!

مامان جای من جواب میده:

_نیلگون صبحانه نمیخوره که...فقط نسکافه میخوره الانم نداریم تموم شده آخرم معدش و با این چیزا داغون میکنه

از آشپزخونه بیرون میام و میرم سمت آرش که رو کاناپه نشسته و سرش تو گوشیشه:

_آرش پاشو بریم بیرون یکم بگردیم

سرش و بلند میکنه و لبخند میزنه:

آرش_چشم،برو حاضر شو

آرام عمو علی و ول میکنه و خودش و میندازه وسطمون:

آرام_چی؟کجا؟ منم میاماا

هولش میدم اونور:

_چه خودش و دعوت میکنه

میرم سمت پله ها جلو تر از من از از پله ها مثل جت میره بالا

با خنده میرم بالا..

***

آرام_بریم بستنی بزنیم

آرش صدای ضبط و کم میکنه و میگه:

_تو این سرما؟ داره سیل میباره بعد بریم بستنی بزنیم!!

آرام_توام که کلا ضدحالی پس کجا بریم؟!!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرش_بریم سفره خونه ای کافی شاپی جایی

آرام غر میزنه:

_ما کله سال و تو کافه بودیم الانم بریم کافه!!!

با انگشتم ضربه ای به کلش میزنم:

_سفره خونه با کافه فرق داره

از تو آینه به آرش که مشغول رانندگیه نگاه میکنم:

_بریم سفره خونه خیلی وقتم هست نرفتیم

بعد از کلی گشتن یه سفره خونه باغ مانند پیدا میکنیم..

دور همه ی تختا مشما کشیدن ..توی یکی از تختا میچپیم...پسری با چتر واسه گرفتن سفارش میاد:

آرش_یه قلیون با سرویس

آرام دوباره خودشو میندازه وسط:

_تو خودت یه دونه رو تنها میکشی دوتا بیارید

پسره با تعجب نگاهی به آرام میکنه:

_چه طعمی باشه؟

آرام_یه بلوبری با یه دوسیب

پسر میره و آرش میزنه تو سر آرام:

آرش_وقتی یه مرد اینجا نشسته کی به تو گفته حرف بزنی

آرام لگدی به آرش میزنه:

_به اون مرد نگفتن که نباید بزنه تو سر یه خانومه متشخص؟؟!!

آرش دور و برش و نگاه میکنه و با قیافه ای بامزه میگه:

_خانومه متشخص؟؟کو؟کو؟؟ من که نمیبینم

بعد نگاهش و رو من نگه میداره و با لبخند میگه:

_اا اینا هاش...خوبی شما؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

میخندم و به گاز کوچولو وسط تخت اشاره میکنم:

_خوبم،آقای متشخص میشه این گاز و روشن کنی

آرش از تو جیبش فندکی در میاره:

_ به روی چشم

آرام ادای بالا آوردن و در میاره:

_اوووق حالم و بهم زدید اه اه آره شما دوتا متشخص باشید متشخصا باید برن بمیرن

سفارشارو میارن..

آرام سریع یکیز قلیونارو میکشه سمت خودش:

_متشخصا با هم بکشن

آرش_باشه باشه تو خودت و تنهایی خفه کن

آرش شلنگ قلیون و میده دستم واسه آرام زبونی در میارم و مشغول کشیدن میشم

آرش واسه خودش و من چایی میریزه و میزاره جلوم:

آرش_بفرمایید بانو

و میخنده..منم میخندم:

_دستتون در نکنه

آرام قیافش و مچاله میکنه مثلا چندشش شده:

_چی شده امروز؟دل و قلوه رد و بدل میکنید؟

بعد با لبخندی شیطانی میگه:

آرام_آخ که جای یکی از دوستامون چقد خالیه یادم باشه این خاطرات عید و انشاء کنم واسه بچه ها بخونم

چایی میپره تو گلوم..قهقه میزنه:

آرام_اهان حقته

گوشیم زنگ میخوره

آرام_آخ جان حلال زاده زنگ زد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرش اخمی بهش میکنه:

_چی میگی تو

مامانه جواب میدم:

_بله؟

مامان_سلام نیلگون ما اومدیم بازار کلید و دادم به آقا هاشم(نگهبان)اگه زودتر از ما برگشتین حواست باشه

_باشه

مامان_خداحافظ

گوشی و قطع میکنم:

_مامان بود رفتن بازار ولی واسمون کلید گذاشتن

آرام پاهاش و دراز میکنه:

آرام_ای بابا عجب ضد حالی فکر کردم سو..

سریع حرفش و قطع میکنم و چشم غره ای میرم:

_بده منم از اونم بکشم همش خودت تنهایی کشیدی

شلنگ و میده بهم:

آرام_بیا بابا چرا داد میزنی حالا

آرش مشکوک نگاهمون میکنه..دختره ی خر اصلا ملاحظه نمیکنه آرش اینجاست..هی راجع به سورن حرف میزنه...کاش میشد بهش زنگ

بزنم و بگم دلم چقدر تنگه واسش..

***

خودمو روی کاناپه ولو میکنم و قفل گوشی و باز میکنم.تلگرام و چک میکنم هیچ خبری نیست و سورنا هم از دیروز آنلاین نشده

اینستگرام و باز میکنم.ساره عکس جدیدی از خودش و شوهرش گذاشته.چندتا دیگه عکس رد میکنم

میرسم به پست آرام که عکس خودش و فربد و گذاشته و کیک تولد دستشونه.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

پشتم نشسته و تخمه میخوره برمیگردم سمتش و گوشی و میگیرم جلوی صورتش:

_این عکسه واسه کیه؟!

به عکس نگاه میکنه.

آرام_تولد فربده دیگه همون روزی که شما رفته بودی با سورن جون ددر فربد اومد منو ببره واسه خریده بوم و اینا، واسش کیک گرفتم

صاف میشینم و میگم:

_عوضی خب به ماهم میگفتی بیایم دیگه تک خوراا

پوست تخمش و تف میکنه تو بشقاب تو دستش..با انگشت کلشو هول میدم:

_اه کثافت این چه کاریه

آرام_اون روز تو کافه هی گفتم بگو واسه تولدش چی کار کنم نگفتی که!! بعدم مگه تو با سورن میری بیرون منو میبری که من ببرمت

سری از تاسف تکون میدم:

_خاک تو سرت پسر ندیده

با لگد از رو کاناپه پرتم میکنه پایین:

آرام_ببند اون دهانت را

همونجور که پخش زمین شدم مامان با سینی که تو دستشه میاد بالا سرم:

_نیل پاشو این جوجه هارو بده به عمو علی تو حیاطه

از جام بلند میشم و زیپ سویی شرتمو میکشم بالا.سینی و از مامان میگیرم و میرم سمت در.آرام پشت سرم میاد:

_هی وایسا منم بیام

وارد حیاط میشیم..بارون قطع شده.عمو علی و آرش جلوی باربیکیو وایسادن

میرسم کنارشون و سینی و روی میز پلاستیکیه گرد میزارم:

_عمو جوجه هارو آوردم

عمو علی بر میگرده سمتم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_دستت درد نکنه عمو جان

آرام کنار آرش می ایسته:

آرام_وای هوا چه دم داره

عمو علی نگاهی به منو آرام میکنه:

_ببینم درس و دانشگاه چطوره؟نبینم همش مشغوله اون کافه بشید از درساتون عقب بمونید

آرام لبخندی همراه با استرس میزنه:

_نه بابا جان..کافه چیه!!ما الویته اولمون فقط درسه

خندم میگیره آره جون خودت همین خوده من دوبار تا مرزه حذف شدن رفتم

آرام همه حرفارو از نگاهم میخونه و سعی میکنه خندشو و کنترل کنه

عمو سری تکون میده و سیخ جوجو هارو روی باربیکیو میزاره:

_آفرین از درساتون غافل نشید

بعد بر میگرده سمتم:

_جمشید تورو دسته من سپرده ها رو سفیدم کن

نمیدونم تاحالا حس کردید که یکی قلبتون و گرفته تو مشتش فشار میده یا نه...من حس کردم و واقعا درد داره..دلم میخواد بگم

جمشید!واقعا لطف کرده که منو دسته شما سپرده واقعا در حقم پدری رو تموم کرده

زورکی لبخند میزنم:

_چشم عمو

دستی به سرم میکشه و پیشونیم و میبوسه:

_بیخود نیست دوستت دارم که عمو جان از بس که خانومی

جیغ آرام بلند میشه:

_ای بابا این جوجه ها جزغاله شدن

عمو سریع سیخارو برعکس میکنه..آرش خیره شده بهم..آرام با آرنج میزنه به پهلوش:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_این یکیو مگه فیلم هندی داری میبینی

آرش به خودش میاد و تکونی میخوره:

آرش_وای آرام یه روز زبونت و از حلقت میکشم بیرون تا دیگه انقد وراجی نکنی

عمو می توپه به آرش:

_آرش منم اون دستتو قطع میکنما که بخواد زبون دخترمو بکشه بیرون

آرام واسه آرش شکلک در میاره...گوشیم زنگ میخوره..آرش و آرام هم زمان نگاهم میکنن

گوشی و از تو جیبم در میارم...اسم سورنا رو که میبینم دلم میریزه..هول میکنم به آرام نگاه میکنم:

_سارست

گوشی و جواب میدم و سعی میکنم عادی برخورد کنم:

_الو؟

سورنا_چطوری؟

ازشون اروم فاصله میگیرم:

_خوبم..تو چطوری؟

سورنا_خوب،یه حالی از ما نپرسی!!!

از حیاط میام بیرون و وارد کوچه بلند شهرک میشم که دور تا دور ویلاست و تقریبا همشون پرن:

_میخواستم بهت زنگ بزنم ولی..

حرفم و قطع میکنه و خیلی جدی میگه:

_ولی چی؟

استرس میگیرم:

_آخه همش تو جمعم فقط شبا موقع خواب با آرام تنها میشم واسه همین فرصت نشد زنگ بزنم

صداش مهربون میشه:

سورنا_میدونم شوخی کردم..کجایی؟

از کنار ویلایی که تو حیاطش مشغول بزن برقصن رد میشم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_تو محوطه شهرکم

سورنا_آهان آرام چطوره؟

_اونم خوبه.مسافرتت چی شد؟

سورنا_صبح بابای کتی زنگ زد گفتم بخاطر ماماینا نمیتونم برم باهاشون باید برم کیش..اونم گفت پس منم با بابات هماهنگ میکنم که با شما بیایم

به من و کتی تنهایی خوش نمیگذره حالا قرار شده بریم کیش دیگه فربدم باهامون میاد..

کلافه میشم.گوشی تو دستم میلرزه.چشمام میسوزه.

سورنا_الو؟نیل؟

به خودم میام:

_بله ببخشید آرام داشت بهم اشاره میکرد برم شام.باشه خوش بگذره بهتون.سورنا من باید برم فعلا کاری نداری؟

سورنا_نه برو مواظب خودت باش.

گوشی و قطع میکنم انقدر راه اومدم به اتاق نگهبانی رسیدم بر میگردم سمت ویلا

همشون با هم میرن کیش؟؟پس رابطه ی خانوادگی دارن.حس میکنم تمام بدنم داره آتیش میگیره

وارد حیاط میشم فقط آرش تو حیاطه و داره گوجه هارو درست میکنه.متوجهم میشه و نگاهم میکنه:

_اومدی؟

سرم و تکون میدم.قیافش نگران میشه:

_خوبی؟چیزی شده؟گریه کردی نیلگون؟؟

سعی میکنم خودمو جمع و جور کنم و صاف وایمیستم:

_نه!واسه چی؟

آرش_آخه چشمات قرمزه؟

لبخند کج و کوله ای میزنم:

_حتما بخاطر باده.

خره!باد کجا بود آخه؟!واقعا گریه نکرده بودم فقط هی چشمام پر شده بود ولی نزاشتم اشکام بریزه.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرام تا دیدتم فهمید یه چیزی شده ولی تا آخر شب که تنها شدیم چیزی نگفت..

چراغ و خاموش میکنه و میاد کنارم میخوابه.

آرام_خب؟

همونجور که خوابیدم و از پنجره آسمون و نگاه میکنم میگم:

_خب چی؟

آرام_خب بگو سورن چی گفته که اینجوری بهم ریختی!

دوباره بغض میکنم.با صدای گرفته میگم:

_نمیخوام بهش فکر کنم.

برم میگردونه سمته خودش:

_ببینمت داری گریه میکنی؟؟

دوباره رومو بر میگردونم.دوست ندارم آرام اینجوری ببینتم و فکر کنم چقدر ضعیفم که دارم گریه میکنم.مخصوصا که تاحالا

گریم و ندیده.

آرام_اا خب بگو چی شده دارم میمیرم از نگرانی!

نفس عمیقی میکشم و بغضم و قورت میدم:

_دارن میرن کیش.خانواده سورن با کتی و باباش.فردم میره باهاشون.

دوباره برم میگردونه سمته خودش و تو چشمام نگاه میکنه:

_خب بره!توام الان با ما اومدی.آرشم یه پسره غریبست.اون مگه این کارارو میکنه؟مگه بهم تعهد دارید یا مگه قولی بهم دادین که اینجوری میکنی

یه مسافرته سادست دیگه بعدم فردبد باهاشونه وقتی واسه تنها باهم بودن کتایون پیدا نمیکنه.

دوباره بغضم میگیره.همونجور که تو چشماش نگاه میکنم میگم:

_میترسم آرام.از همین نبودن تعهد و قول میترسم

از قیافه خودش ناراحتی میباره اما به رو نمیاره.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

چشم بندم و میزنه واسم و بقلم میکنه:

_بخواب نیلگون

***

به ساعتم نگاه میکنم.ده دقیقه مونده تا پایانه کلاس.امروز اولین جلسه بعد از عیده و کتی و سورنا نیومدن.

به گوشیم نگاه میکنم و یاد عکسایی میافتم که کتی از خودش و سورنا توی کیش تو اینستگرام گذاشته بود.

عکسای مختلفی که سورنا تو همشون خیلی خوشحاله و به هم زیادی نزدیکن.

احمدی استاد تاریخ هنرمون خسته نباشید میگه و از کلاس میره ببیرون.از جام بلند میشم و کولمو میندازم پشتم آرام دنبالم از کلاس بیرون میاد.

آرام_صبر کن فربد و علیرضا هم بیان.

وایمیستم و بر میگردم سمتش:

_کجا موندن پس؟

تا آرام میاد جوابمو بده فربد و علیرضا میان سمتمون.

علیرضا_بریم که دیر شد سیاوش زنگ زده میگه کافه خیلی شلوغه.

***

کافه واقعا شلوغه ولی این باعث نمیشه که بتونم فکرم و جمع و جور کنم.تا میام حواسم و پرت کنم عکساشون میاد جلوی چشمم.

دلم میخواد برم یقه ی فربد و بچسبم و بگم پس تو کدوم گوری بودی که این دوتا فرصت کردن این همه با هم وقت بگذرونن آرام به من گفت خیالم

راحت باشه تو باهاشونی پس منه لعنتی چرا الان باید انقدر داغون باشم.

بلوط_نیل حواست کجاست؟

نگاهم و از دستش که جلوی صورتم تکون میخوره میگیرم و به قیافه ی منتظرش نگاه میکنم.

_چی شده؟

سینی پر از سفارش و میده دستم.

بلوط_اینارو ببر من دارم ظرفارو میشورم!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سینی و ازش میگیرم و سمت سالن میرم.سفارشارو میدم و میرم پشت میز همیشگیه خودم که ته سالنه میشینم

همهمه ی کافه دلم و زیرو رو میکنه.کتی کافه که زیاد نمیاد ولی این که دوتایی با هم نیومدن دانشگاه بیشتر حالم و بد میکنه

اگر بخاطره خستگی مسافرته که فربدم نباید میومد پس!

سورن از وقتی که رفت مسافرت تا الان نه زنگ زد نه پی ام داد.لبه ی سینی و رو فشار میدم و سعی میکنم این چشمای

مزخرف و که تازگیا یاد گرفتن هی خیس بشن و کنترل کنم.از جام بلند میشم و برمیگردم آشپزخونه.

کمک علیرضا میکنم و کیکارو میبریم و تیکه های کوچیک میکنم.صدای سورنا تو سرم میپیچه "آخه چه جوری کیکات انقدر میتونه خوشمزه باشه"

چاقو رو توی کیک فرو میکنم "واسه هیچکس کیک درست نکن" چاقو رو فشار میدم "بجز من"

با صدای فریاد علیرضا از جا میپرم:

علیرضا_چیکار میکنی؟؟دستت و داغون کردی.

چاقو رو ازم میگیره و پرت میکنه رو میز.به دستم که گرفته توی دستش و روی انگشت خونیم و فشار میده نگاه میکنم

همونجوری میبرتم سمت سینک ظرف شویی.بلوط آب و باز میکنه:

بلوط_ای وای چه عمیق بریدی!

علیرضا دست خودم و خودش و میبره زیره آب.انگشتم میسوزه.آهم بلند میشه.

_سلام به همگی

صدای سورن بدنم و به لرز میندازه. بلوط و سیاوش جوابش و میدن و مشغول خوش و بش میشن.علیرضا آب و میبنده و برمیگرده سمت بلوط.

علییرضا_یه دستمال بیار

سورنا_چی شده؟

میاد کنارم.بوی عطرش می پیچه تو سرم..علیرضا انگشتم و گرفته تو دستشو فشار میده.

سورنا_دستت و بریدی؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

نه من نه علیرضا جوابش و نمیدیم.احساس میکنم نمیتونم رو پاهام وایستم و هر لحظه ممکنه پخش زمین بشم.

علیرضا دستمال پارچه ای که از بلوط گرفته رو میپیچه دور انگشتم.میبرتم سمت صندلی.میشینم و تازه قیافه متعجب و کمی عصبی سورنا رو میبینم

علیرضا صندلی ای میزاره روبه روم و خودش میشینه و مشغول بستن انگشتم میشه.بلوط شونم و آروم فشار میده:

بلوط_الهی بمیرم خیلی میسوزه؟

سرم و به علامته مثبت تکون میدم.

سیاوش_علیرضا محکم نبندیا!

سورنا میاد جلو تر و بالا سر علیرضا وایمیسته با صدای نسبتا بلندی میگه:

سورنا_علیرضا تو که میدونی اون چاقو بزرگا چقدر تیزه واسه چی دادی دستش؟؟نگاه چی کار کرده با خودش!!

علیرضا دستم و که بسته میزاره روی پام و از جاش بلند میشه و سمت در میره:

_خودش حواسش و داده بود جای دیگه کیک بریدن دیگه چیکار داره فقط بلده آدم ونگران کنه همش

و میره بیرون.

بلوط_خوبی نیل؟

علیرضا چرا انقدر عصبی شد؟

_آره خوبم

بلوط و سیا برمیگردن سر کارشون.سورن رو صندلی که علیرضا نشسته بود میشینه..خودم و با انگشتم مشغول میکنم.اصلا دوست ندارم ببینمش

سورنا_نکن باز میشه

انگشتم و ول میکنم ولی بازم سرم و بالا نمیارم که ببینمش.

سورنا_خیلی جالبه علیرضا دعوات میکنه بعد با من قهر میکنی.

نگاهش میکنم.به چشمای درشتش خیره میشم که دلم لک زده بود واسشون..به موهای درهمش که آرزومه انگشتامو لابه لاشون فرو ببرم..

لبخند میزنه:

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سورنا_حالا یه کوچولو دستتو بریدیا چه مظلوم شده قیافت

نمیتونم جوابشو بدم.

سورنا_مرسی منم خوبم مسافرتم خوش گذشت..مرسی که انقدر مهربون جوابمو میدی

تکیه میده به صندلی و دست به سینه میشه:

سورنا_جریان چیه؟علیرضا چرا انقدر عصبی بود؟؟

بازم نمیتونم حرفی بزنم.با چشم و ابرو به انگشته بریدم اشاره میکنه:

سورنا_چرا انقدر نگرانش میکنی؟؟

چی داره میگه این!

لبخند میزنه:

سورنا_گلوش بد پیشت گیر کرده!

بهت زده نگاهش میکنم.

حتی نمیتونم پلک بزنم:

_چی؟

خیلی ریلکس میگه:

سورنا_چه عجب حرف زدی..علیرضارو میگم...دوستت داره..به نظرم بهم میاید..

دستم و به لبه ی میز میگیرم و به زور از جام بلند میشم...حس میکنم بدنم داره از همدیگه میپاچه..انگار که میخوام فرو بریزم درست مثله

یه ساختمون...

میرم سمت در قدمام و تند تر میکنم و وارد اتاق استراحت میشم...پیشبندم و در میارم و پرت میکنم روی کاناپه..کولم و بر میدارم و وارد سالن میشم

آرام از بین میزها خودش و بهم میرسونه:

آرام_کجا؟

_میرم خونه

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرام_چی شده؟؟

_هیچی فعلا

از کافه میزنم بیرون و خودمو پرت میکنم تو کوچه...احمقم..خیلی احمقم که خودمو اینجوری درگیر کردم...گاوم گاو..خودمو مسخره ی آدمی

مثله سورنا کردم..

از پیاده روی شلوغ میگذرم..میدوم سمت ایستگاه اتوبوس و سوار اتوبوسی میشم که تازه رسیده...میرم ته اتوبوس کنار پنجره میشینم...

راه میوفته..فقط میخوام از این خیابون و کافه ی لعنتی دور شم..منه خر..منه خره بیشعور خودم خودمو گیر دادم

به این داستانا منو چه به عشق و عاشقی آخه منه ابله کودن و چه به عشقه یه طرفه...به من میگه بهم میاید!!!

گریه میکنم...اشکام تند تند پشت سر هم میریزن..حقمه..حقمه..تقصیر خودمه که از یه همچین آدمی خوشم میاد..

پس اون تلفنا و چت کردنا و اس ام اسا چی بود...پس با همه همینجوریه..از اولم با کتی بود..من مثله این دخترای داغون خودمو انداختم وسطتشون

و سعی میکردم از هم جداشون کنم...گریم شدت میگیره..من به زور میخواستم رابطشون

و خراب کنم و فکر میکردم حقم دارم و سورنا واسه منه..

لعنت بهت سورن..لعنت به تو که اینجوری منو بهم ریختی و بعدش علیرضا رو بهم پیشنهاد میدی

*****

قلم مو هامو با تینر میشورم و با پارچه خشکشون میکنم..تمام بدنم رنگی شده..در اتاق باز میشه و مامانی میاد تو..

ماگه نسکافه رو روی میزم میزاره و به تابلو نگاه میکنم:

مامانی_خسته نباشی..چقدر خوب شده

لبخند میزنم بهش و ماگم و از رو میز بر میدارم:

_دستت درد نکن

دستشو روی سرم میکشه:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامانی_از بابات خبری نیست؟

_نه

به سمت در میره:

مامانی_به کارت برس عزیزم

و از اتاق میره بیرون..نسکافم و مزه مزه میکنم و به تابلوم که منظره خیابونی شلوغ توی شبه نگاه میکنم...

گوشیم زنگ میخوره..از روی میز برش میدارم..علیرضاست!!

_بله؟

علیرضا_سلام

_سلام

علیرضا_چرا دیروز رفتی از کافه؟!

_یه کاری واسم پیش اومده بود..

علیرضا_یعنی از من ناراحت نشدی؟

_نه!!

علیرضا_فردا میای کافه دیگه؟!

_اره بعد کلاس میام

خداحافظی میکنیم و قطع میکنم..حرفای سورن یادم میاد دوباره...آخه چرا علیرضا باید از من خوشش بیاد...اتفاقا رابطم با علیرضا از همه کمتره

سورن احمق..ماگم و روی میز می کوبم و از جام بلند میشم..

لباسام و در میارم و وارد حموم میشم..چسب زخم دستمو میکنم و توی آینه خودم و نگاه میکنم..رنگ مو هام تقریبا رفته..شامپو رنگ آبی و بر میدارم و

موهامو ترمیم میکنم..یه ربع بعد از اینکه موهام رنگ میگیره آب داغ و باز میکنم و میرم زیر دوش..پوستم از داغی آب گز گز میکنه..اعصابم آروم تر میشه

..کاش یه زنگ به آرام میزدم...از دیروز تا حالا ازش خبر ندارم..

از حموم بیرون میام و سریع لباسام و میپوشم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

***

در ماشین و باز میکنه و سوار میشه:

آرام_چطوری؟

راه می افتم:

_افتضاح

آرام_از قیافت معلومه

_بریم یه چیزی بخوریم؟

آرام_چی مثلا؟

_شیک نوتلا

آرام_بریم

جلوی یه نوتلا بار نگه میدارم و دوتا شیک میخرم..برمیگردم تو ماشین..مشغول خوردن میشیم

آرام_خب بگو دیگه جریان چیه؟

برمیگردم سمتش و کج میشینم:

_نظرت راجع به علیرضا چیه؟

با تعجب نگاهم میکنه:

آرام_علیرضا؟راجع به چیش الان باید نظر بدم!!!

_منو دوست داره؟

آرام_آره تابلوء

چشمام چهارتا میشه:

_چی؟تابلوء؟؟؟

آرام_اره خیلی هم تابلوء..اون شب که من راجع به فربد بهت گفتم بعدم گفتم که شما دوتا هم تابلویید..منظورم علیرضا بود

ولی خب بعدش فهمیدم تو از سورنا خوشت میاد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

با ناباوری نگاهش میکنم:

_یعنی همه مثله تو فکر میکنن؟؟

آرام_آره..حتی فربد..اصلا فربد اولین بار به من گفت علیرضا از تو خوشش میاد

روی صندلی ولو میشم:

_آرااام!!!!

آرام_چیه حالا میگی چی شده یا نه!!!

همه چی و واسش تعریف میکنم:

_یعنی سورنا بهم تیکه انداخته!!!

آرام_هم آره هم نه..شاید سورنا هم فکر میکنه تو هم از علیرضا خوشت میاد!!چون اون که نمیدونه تو چه حسی به خودش داری!!

قیافم آویزون میشه:

_وای آرام من چیکار باید بکنم؟

آرام درمونده تر از من میگه:

آرام_منم نمیدونم نیل..

راه میافتم:

_من باید یه جوری نشون بدم که علیرضا واسه من فقط یه دوسته

آرام_اره حتما باید این کارو بکنی چون اینجوری علیرضا هم اذیت میشه

باید چیکار کنم؟

فصل سوم

امتحانا بالاخره تموم میشه...توی این دو هفته سه بار بیشتر کافه نرفتیم و همه ی کارارو بلوط و سیاوش انجام دادن

نزدیک به سه ماه میشه که رابطم با سورنا مثله اوایل خشک و رسمی شده..

بلوط در و باز میکنه و با آرام از پله ها میریم بالا..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

امروز دعوتمون کرده که مثلا بعد امتحانا یکم دور هم باشیم و خوش بگذرونیم...بلین درو برامون باز میکنه

بلین_سلام خوش اومدید

رو بوسی میکنیم و وارد خونه میشیم..بلوط از آشپزخونه میاد بیرون:

بلوط_سلام سلام عزیزای دل

آرام خودش و لوس میکنه و میچسبه به بلوط:

آرام_ای وای منو میگی...ولی من خودم عزیز دل کسیم..

بلوط با خنده هولش میده عقب:

بلوط_کشتی تو هم مارو با اون فربد

می بوسمش و میگه:

بلوط_اووم چه بوی خوبی میدی

آرام میخنده:

آرام_بلوط خطرناک شدیا!!!!

میخندیم و بلین برامون آب پرتقال خنک میاره و کناره بلوط میشینه..

بلوط_ترم تابستونی بر میدارید؟

آرام_نه بابا من که توانشو ندارم

کمی از آبمیوم میخورم:

_منم حوصله ندارم

آرام به بلبن اشاره میکنه:

_تو چرا اصلا نمیای کافه پیشمون؟؟؟

بلین_همش سرکارم ولی وقت کنم حتما میام

آرام_کارت چیه؟

بلین_با یکی از دوستام آرایشگاه داریم

آرام_اا چه خوب پس واجب شد ما بیایم پیشت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بلین لبخند میزنه:

بلین_حتما

به بلوط نگاه میکنم:

_تنها زندگی میکنید

بلوط_آره مادرم نه ساله پیش مریض شد فوت کرد..پدرمم دو سال پیش ازدواج کرد منو بلینم باهم زندگی میکنیم

ناراحت میشم:

_متاسفم بخاطر مادرتون

بلوط_مرسی عزیزم

بلین واسمون میوه میزاره..

آرام_مرسی زحمت نکش

بلوط_راستی شنیدم کتی داره میره کاراش درست شده

با تعجب نگاهش میکنم:

_از کجا میدونی

بلوط_امروز با سورنا اومده بودن کافه داشت به علیرضا میگفت حتی کارای دانشگاهشم درست شده

آرام_چه خوب

بلوط نگاهم میکنه..حس میکنم چیزی میخواد بگه ولی پشیمون میشه

آرام_تو و سیاوش نمیخواید ازدواج کنید چند ساله باهم دوستید

بلوط_نه فعلا نه من آمادگی دارم نه سیاوش

آرام_خنگی دیگه الان پسر پیدا نمیشه که سفت بچسب وگرنه میبرنش

بلوط میخنده:

بلوط_اون باید منو بچسبه

آرام_آره دو روز دیگه میای گریه میکنی که بردنش حالا ببین

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بلین میخنده:

_راست میگه منو ببین

آرام_ببین از خواهرت یاد بگیر

بلوط_حالا چه گیری دادی به من تو مواظب فربد باش نگران من نباش

آرام_پس چی که هستم فکر کردی میزارم کسی نگاه چپ کنه بهش

پس کتی داره میره...دوست عزیز سورنا میره و سورنا تنها میمونه...شایدم با هم برن..این دوتا که هیچیشون معلوم نیست

بخاطره همینه که بیشتر باهم وقت میگذرونن..بالاخره دل کندن واسشون سخته..واسه همینم هست آقا سورن منو تحویل نمیگیره

میترسه دوستش دمه رفتنی دلخور شه ازش..

سورنای لعنتی...

***

کناره سیاوش که داره اسپرسو درست میکنه وایمیستم:

_سیا یه نسکافه هم واسه من درست کن

سینی رو میده دستم:

سیاوش_بیا تا این و بدی واست درست کردم

سفارش و تحویل میدم و برمیگردم آشپزخونه..

نسکافم و از سیا میگیرم و کناره بلوط میشینم..اول تیره و هوا گرم شده

بلوط_علیرضا یه فکری به حاله آشپزخونه بکن خیلی گرمه

علیرضا_ باید یه کولر گازی بگیرم...واسه سالن گزاشتیم خیلی خوب شده

بلوط_آره من دلم میخواد همش تو سالن باشم

نسکافم و تموم میکنم:

_مرسی سیا

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سیاوش_نوش جان

علیرضا روبه روم میشینه و میگه:

_واسه یه بارم که شده صبحانه بخور...انقدر نسکافه و قهوه نخور

با ماگه خالیم بازی میکنم:

_نمیتونم قبلا صبحانه میخوردم ولی دیگه نمیتونم صبحا چیزی بخورم

علیرضا_چون خیلی وقته نخوردی اگه بخوری معده درد و دل درد میگیری همش دوست داری مریض بشی

نگاهش میکنم...ناراحت نگاهم میکنه..بی اختیار میگم:

_باشه میخورم

صاف میشینه:

علیرضا_یعنی الان واست درست کنم میخوری؟

بلوط بلند میشه تا سفارش ببره

دوباره بی اختیار میگم:

_آره

لبخند میزنه و از جاش میپره...ده دقیقه ای جلوم پر میشه از آبمیوه و تخم مرغ و نون تست داغ و خامه شکلاتی و ...

با تعجب بهش نگاه میکنم که منتظر وایستاده بالا سرم:

_اینا خیلی زیاده نمیتونم همشو بخورم!!!

علیرضا_هرچقدر تونستی بخور

نون تست و بر میدارم و میزنم تو خامه شکلاتی

آرام وارد آشپزخونه میشه:

آرام_سیا دوتا لاته بزن

میاد سمتمون و با تعجب یه نگاه به علیرضا میکنه و یه نگاه به من:

آرام_داری صبحانه میخوری؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سرم و به علامت مثبت تکون میدم:

آرام به علیرضا نگاه میکنه:

آرام_پس تو از پسش بر میای...

علیرضا لبخند میزنه و آرام سینی تو دستشو توی سینک خالی میکنه...علیرضا دوباره روبه روم میشینه و لبخند میزنه..

لبخند میزنم..صدای سورنا توی سرم میپیچه "علیرضارو میگم...دوستت داره...بهم میاید" لبخندم جمع میشه..

به پشتی صندلی تکیه میدم..به یاد دیشب می افتم که کتایون ازمون خداحافظی کرد و من از خودم بدم اومد وقتی دیدم با بغض بقلم کرده

و تقریبا التماس میکنه که فراموشش نکنم و بهش زنگ بزنم و من تمام این مدت از رفتنش خوشحال بودم...باورم نمیشد به یه

همچین آدم نفرت انگیزی تبدیل شدم..سورنا همراهش تا فرودگاه رفت...

تمام مدت روی چهره ی سورن زوم کرده بودم تا ببینم

ناراحته از رفتن کتی یا نه؟

اما سورن قیافش حتی از روزای دیگه ام عادی تر بود...

نگاهم به دیوار آرزو ها می افته...کتی به آرزوش رسید..اما چرا مثله بقیه آدما که آرزو هاشون بر آورده میشه،خوشحال نبود؟

بلوط و میبینم که بین میزها میچرخه و سفارش میگیره و تحویل میده...آرام و فربد که با هم مشغول حرف زدنن..

از جام بلند میشم و بر میگردم آشپزخونه...سیاوش و علیرضا و سورن مشغول آماده کردن سفارشان..

میرم سراغ ظرفای شسته شده و میزارمشون

سر جاشون..علیرضا یه ظرف پر از سوسیس و میزاره جلوم و ازم میخواد که حلقه حلقشون کنم...مشغول میشم و سعی میکنم

به سورنا که ته آشپزخونه مشغول درست کردن چیزیه توجه نکنم...

سوسیس هارو تموم میکنم و تحویل علیرضا میدم...

چندتا ظرف کثیف هم میشورم و واسه خودم نسکافه ای درست میکنم ومیرم سمت حیاط..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

وارد حیاط میشم و گوشه ی پله ها کنار گلدون بزرگ شمعدانی میشینم...

هوا تاریک شده و خیابون پر از صدای رفت آمد ماشین ها و

آدم هاست.کمی از نسکافه ام میخورم..

_نیلگون

سرم و بلند میکنم و سورنا رو میبینم که بالای سرم ایستاده..

با تعجب میگم:

_بله؟

سورنا_میشه حرف بزنیم؟

سرم و به علامت مثبت تکون میدم..کنارم روی پله میشینه و بعد از این همه مدت باز بوی عطرش توی بینیم پر میشه..

سورنا_اون روز که راجع به علیرضا باهات حرف زدم..من فکر میکردم منو تو باهم دوستیم..فکر میکردم میتونم راجع به همچین

چیزی باهات حرف بزنم..

خیره نگاهش میکنم..کلافه دست میکشه تو موهاش:

سورنا_نیلگون من با تو خیلی راحتم و فکر میکردم توام با من همینجوری باشی..من نمیدونستم ناراحت میشی..

بعد از اون حرفم که گذاشتی رفتی واقعا نمیدونستم باید چیکار کنم..بعدشم که رابطتتو باهام کمتر کردی..

من واقعا نمیدونستم قراره اینجوری بشه

نفس عمیقی میکشه و بهم خیره میشه:

سورنا_من دوست دارم مثل آرام واست دوست خوبی باشم نمیخوام اینجوری باهام سنگین برخور..

حس میکنم دیگه نمیتونم صداش و بشنوم...ماگه نسکافه رو بین دستام فشار میدم..آرام؟

پس منظورش از دوستی،مثله رابطه ایه که با آرام دارم!!!

سورنا_باشه؟

خیره نگاهش میکنم..نمیدونم چی باشه ولی میدونم که باید خودمو جمع و جور کنم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سعی میکنم مثل خودش که لبخند کمرنگی رو لبهاش داره لبخند بزنم:

_باشه

دستشو میزاره رو سرم و موها و شالم و بهم میریزه و خوشحال میگه:

سورنا_حالا شدی رفیقه قشنگه خودم..

لبخندی میزنم که همراه باهاش چشمام میسوزه و فکر میکنم الان اصلا نباید عر بزنم..

ماگم و از بین انگشتام بیرون میکشه و از نسکافه ام میخوره و از جاش بلند میشه:

سورنا_نمیای تو؟

_برو میام

سورنا میره و من خیره میمونم به کفه حیاط..من باید چیکار کنم؟چه جوری باید این قضیه رو

واسه خودم حلش کنم و باهاش کنار بیام؟!

دستم و روس چشمای نمناکم میکشم و از جا بلند میشم...

علیرضا رو میبینم که پشت در شیشه ای ایستاده و نگاهم میکنه..نگاهم که بهش می افته بر میگرده و میره...

نوره خورشید زیره پلک هام میزنه.لعنت به من که دیشب یادم رفت پرده رو بکشم...

گوشیم و از کناره بالشت بر میدارم..ساعت هشته...یک ساعت زودتر بیدار شدن ستمه بزرگیه.

از جام بلند میشم و وارد حمام میشم..مشغوله مسواک زدن میشم..

این اولین تابستونیه که نمیتونم تا لنگه ظهر راحت بخوابم...

بعد از شستن صورتم سری به اتاق مامان و مامانی میزنم هردو خوابن..

وارد آشپزخونه میشم و زیر کتری رو روشن میکنم..ماگه زرد رنگم و بر میدارم و کنار گاز به کابینت تکیه میدم تا آب جوش بیاد...

گوشیم و چک میکنم خبری از آرام نیست...خبری از کتایونم نیست همینطور ساره!!

اوله دوستیمون اصلا فکرشم نمیکردم که اون دوتا دختر انقدر زود از دوستاشون جدا بشن و من و آرام و بلوط جاشون و بگیریم..

خب البته زندگی همینه!اتفاقایی که تو هیچ وقت انتظارشون و نداری...این تجربه ی جدیدمه بعد از این ماجراهایی که واسم پیش اومده!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

نسکافم و درست میکنم و پشت میز میشینم..خودمو ولو میکنم روی صندلی..نسکافمو که تموم میکنم ماگم و میشورم..پیاله ی پلاستیکی و برمیدارم و

تا نصفه شیر میریزم..

وارد حیاط میشم و پیاله رو کناره باغچه میزارم...تازگیا اگه صبح ها دیرم نشده باشه و وقت داشته باشم واسه گربه ی سفیدی که همیشه روی دیوار

راه میره شیر میزارم..کمی وایمیستم شاید پیداش بشه ولی مثله اینکه اون برعکسه من امروز خوابه..

بر میگردم اتاقم..توی آینه خودمو نگاه میکنم.دیروز موهامو که بلند شده بود کتاه کردم و دوباره رنگشو ترمیم کردم..

کرم ضد آفتاب و به پوستم میزنم..گوشیم زنگ میخوره..سورناست:

_بله؟

سورنا_چطوری؟خواب بودی؟

_خوبم،نه بیدار بودم

سورنا_همیشه همین و میگی و همیشه هم خوابی..

_نه واقعا امروز زود بیدار شدم

سورنا_خوبه پس.کی میری کافه؟

_دارم حاضر میشم،یه ربع دیگه راه میوفتم

سورنا_اوکی پس میبینمت،فعلا

_اوکی

گوشی و قطع میکنم و حاضر میشم..

از پله ها پایین میرم..هنوز بیدار نشدن..

وارد حیاط میشم..گربه داره شیر و میخوره

لبخندی میزنم و از کنارش رد میشم

در و پشت سرم میبندم و وارد پیاده رو میشم...به سر کوچه که میرسم ماشین سورنا میپیچه جلوم...میترسم و میپرم عقب..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

میخنده..حتی از زیر عینک مشکی مربعی شکل بزرگی که زده میتونم چشاشو ببینم که میخندن..

سورنا_بیا بالا دیگه..

از دیونه بازیش خندم میگیره و لبخند میزنم...کولم و در میارم و سوار میشم:

_اگه میزدی بهم چی؟

راه میوفته:

سورنا_میزدمم،زده بودم دیگه

تکیه میدم به صندلی:

_پررویی دیگه

سورنا_من یا تو؟عوضه تشکرته اومدم دنبالت

قیافمو مثله خودش کج و کوله میکنم:

_من که نخواستم بیای..

لبخنده شیطنت آمیزی میزنه:

سورنا_من که خواستم بیای

جوابی ندارم بدم سعی میکنم لبخند نزنم و بیرون و نگاه میکنم...

سورنا_من اینجا نشستم به این قشنگی بعد روتو بر میگردونی خیابون و نگاه میکنی!!!

همونجور که بیرون و نگاه میکنم میگم:

_تو ام داشتی منو به این قشنگی با ماشین زیر میکردی

سورنا_قشنگ تر میشدی خب

برمیگردم سمتش:

_یعنی اگه منم یه مشت بزنم تو صورتت قشنگ تر میشی؟

میخنده:

سورنا_مشت تو واسه من مثله نوازشه آخه دخترم..

چه پررو شده!!!دندونامو رو هم فشار میدم و سعی میکنم از قیافم نفهمه حرصم گرفته.باز میخنده:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سورنا_نکن اون فکه نازنینت چه گناهی کرده

از کوره در میرم و با جیغ میگم:

_سورنااااا..نگه دار میخوام پیاده شم...

قهقه میزنه:

سورنا_پس تو فقط قیافت آروم نشون میده..دیگه به کیا این روتو نشون دادی؟!!چه جیغ بنفشیم داری

خندم میگیره:

_سورنا امروز زود از خواب بیدار شدم حوصله ندارم اذیتم نکن

وارد کوچه ی کافه میشیم:

سورنا_قول نمیدم ولی تلاشم و میکنم آخه من امروز خیلی سرحالم

جلوی کافه پارک میکنه..علیرضا پشت به ما مشغول گذاشتن تابلوی منو روی چهار پایست..

از ماشین پیاده میشیم و میریم سمتش:

سورنا_به به داداشه گل و فعالم

برمیگرده سمتمون..

نگاهی بهمون میکنه و سرشو تکون میده:

علیرضا_سلام چطوری؟قرار بود هشت اینجا باشی دیر کردی!

دوباره نگاهم میکنه..

سورنا_کار داشتم...بچه ها اومدن؟

سورنا دستشو میزاره پشت کولمو و هولم میده:

سورنا_برو تو دیگه

از وسطشون ردمیشم:

علیرضا_آره همه اومدن

وارد کافه میشم بادخنک به صورتم میخوره:

آرام_حلال زاده اومدخودش

بر میگردم سمتش، کنار صندوق با بلوط و فربد ایستادن..سلامی میدم و کولم و در میارم:

_چی داشتی میگفتی دوباره راجع بم؟؟

بلوط_من داشتم میگفتم لابد باز خواب موندی

آرام_عوضی من کی راجع به تو حرف زدم

روم و بر میگردونم:

_بیخود میکنی تو راجع به من حرف بزنی

وارد اتاق میشم و کولم و پرت میکنم رو کاناپه..پیش بندمو میبندم و بیرون میام

اولین مشتری که دوتا دختره تقریبا 17 ساله هستن پشت میز میشینن و آرام میره سمتشون..

وارد آشپزخونه میشم..سیاوش کناره دستگاها وایستاده سرش توی گوشیشه:

_سیا صبح بخیر

سرش و بلند میکنه و بهم لبخند میزنه:

سیاوش_نیل صبح بخیر..چطوری

صندلی و میکشم بیرون و میشینم:

_خوبم تو چطوری؟

سیاوش_قربونت،یه لاته بزنم واست

_وای آره یه بزرگشو..

لیوان بزرگه استوانه ای رو بر میداره و مشغول میشه:

سیاوش_تو مشتری پایه ثابته خودمی اصلا حال میکنم که اینجوری عاشقه لاته و نسکافه و اسپرسویی

لبخند میزنم:

_آخه تو کارت حرف داره مخصوصا لاته هات

علیرضا و بلوط وارد آشپزخونه میشن:

سیاوش_خوش سلیقه م هستی دیگه خودمم عاشقه لاته ام

بلوط_سیا دوتا هات چاکلت درست کن...نیل توام بیا کمکم سه سفارش صبحانه داریم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

از جام بلند میشم و کمک بلوط میرم...بعد از یک ربع سفارش های درست شده رو به آرام تحویل میدیم و سفارش های صبحانه رو میگیرم

معمولا هر روز تا ساعت 12 بیشتر سفارشا صبحانست..سورنا و علیرضا هم میان کمکمون..بعد دو ساعت که سفارش صبحانه تموم میشه

مشغول شستن ظرفا میشم..سورن میاد کنارم به کابینت تکیه میده:

سورنا_چرا دستکش نمی پوشی دستات زبر میشه

به دستام و ناخن های کوتاهم که لاک سرمه ای روشونه نگاه میکنم:

_با دستکش نمیتونم کار کنم

سورنا_یعنی چی؟؟دو بار بپوشی عادت میکنی..

علیرضا_سورنا چند تا از موادامون تموم شده میتونی بری بخری؟

سورن برمیگرده سمت علیرضا که کنار گاز ایستاده:

سورنا_باشه الان میرم

بعد دوباره برمیگرده سمت من:

سورنا_میای بریم؟!

به چندتا بشقاب کثیفه توی سینک اشاره میکنم:

_صبر کن اینارو تموم کنم

علیرضا پشت میز میشینه و مشغول نوشتن لیست میشه

سریع ظرف هارو میشورم و کنار سورن که بالا سر علیرضا ایستاده وایمیستم....

علیرضا کاغذی رو سمت سورن میگیره:

علیرضا_حتما از جاهایی که نوشتم بگیر

سورن کاغذو میگیره و به من میگه:

سورنا_بریم؟

علیرضا کارت عابر مخصوصه کافه روبه سورن میده و با تعجب به من نگاه میکنه:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_تو کجا؟

تا بیام جواب بدم سورن میگه:

سورنا_با من میاد

و سمت در میره..پشت سرش میرم و اهمیتی به نگاه خیره ی علیرضا نمیدم...

دو ساعت خرید کردنمون طول میکشه...آخرین سری سورن جلوی مغازه ای نگاه میداره..

بعد از چند دقیقه سوار ماشین میشه و مشمایی روی پام میزاره و راه می افته..

تو مشمارو نگاه میکنم..دستکش ظرف شویی!!!!

سورنا_از این به بعد دستت کن و سعی کن بهش عادت کنی.

خیره میشم به نیم روخش..دوباره پروانه ها تو دلم شروع به پرواز میکنن

فصل چهارم

امروز جمعه است.از صبح خونه تنهام و طبق معمول مامان که مزونه..مامانی هم که با دوستای به قول خودش مو سفیدش دورهمیه..

آرام هم که کلا جمعه ها که کافه نمیریم از صبح تا شب با فربد در حال گشت و گذاره...کاش با بلوطینا جامون عوض بود.ما جمعه ها

میرفتیم اونا پنجشبه..

کی هست که دوست داشته باشه جمعه ها تنها بمونه تو خونه!!

روی تخت دراز میکشم..کنترل کولرو بر میدارم و زیادش میکنن.این تابستونه لعنتی کی تموم میشه؟

لعنت به این ماه مرداد با این گرمای فاجعش آخه من نمیدو..

از جام میپرم.مرداد؟

صفحه ی گوشی و آنلاک میکنم و به تاریخ نگاه میکنم.چهارمه!!!

تولدمه!

آرام بهم زنگ نزده!!واسه همینه که یادم نبوده.

همیشه اولین نفر آرامه. دقیقا ساعت نه صبح زنگ میزنه دقیقا ساعتی که مامانی گفته به دنیا اومدم!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

به ساعت نگاه میکنم.یک و نیم!

آرام یادش رفته!

این اولین باریه که یادش رفته.با فربد بیرونه یادش رفته.بره خونه یادش میوفته زنگ میزنه

دوباره روی تخت ولو میشم و دستمو میزارم زیر سرم.به سقف خیره میشم.

چه فایده همه ی مزش به همون صبح زود زنگ زدنش بود؛وقتی که از خواب عصبی بیدار میشدم و گوشی و

برمیداشتم تا فحش بارونش کنم اما اون سریع شروع میکرد به خوندن آهنگ تولد و مسخره بازی در میاورد

چند ساعت بعدشم با کیک و کادو میومد خونمون تازه اون موقع ماماینا یادشون میوفتاد تولدمه..همیشه ارام تولد منو یاداوری میکنه..

منم هیچوقت تولد اونو یادم نمیره بیستمه خرداد.

صدای شکمم بلند میشه..از جام بلند میشم و میرم طبقه ی پایین.

وارد آشپزخونه میشم و در یخچال و باز میکنم مثله همیشه غذای آماده ای توش نیست.

قابلمه ی کوچیک و اب میکنم و روی گاز میزارم.از توی کابینت یه بسته نودل در میارم و میزارم توی قابلمه.

آخرین رشته رو میخورم و آب توی ظرف و سر میکشم.به ساعت دیواری توی آشپزخونه خیره میشم.لعنتی تازه ساعت

دو و ربعه.

روی کاناپه ولو میشم و تلویزیون و روشن میکنم.کانالارو بالا پایین میکنم.هیچی نداره!

خاموشش میکنم و کنترل و پرت میکنم روی میز.

امروز از سورنا هم خبری نیست.نه زنگ نه یه پی ام!

برمیگردم تو اتاقم

روی تخت دراز میکشم و پتورو میکشم روم.

دوباره گوشیم و چک میکنم هیچ خبری نیست

چرا انقدر حساس شدم حالا تو این همه سال یه بار آرام زنگ نزده!

چشمام و میبندم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

از خواب که بیدار میشم هوا تقریبا تاریک شده.از جام بلند میشم.میرم تو تراس.

ماشین مامان تو حیاط نیست هنوز نیومده

از پله ها پایین میرم.خونه چرا انقدر تاریکه!!چراغ راهرو رو روشن میکنم.

_مامانی؟

جوابی نمیاد!!یعنی هنوز نیومده؟

روی کاناپه،توی پزیرایی نیمه روشن میشینم و زانو هامو بقل میکنم

لعنت به من اصلا چرا یادم افتاد تولدمه؟

گوشیم و چک میکنم حتی یه تماسم از آرام ندارم.

یعنی از صبح تا حالا یه بارم یادش نیوفتاده!!مامانم این همه سال که یادش بوده همش به لطف آرام بوده.

جمشید!اون که همیشه یه هفته بعد زنگ میزنه تبریک میگه به رو خودشم نمیاره که یه هفته گذشته.

سورنای لعنتی هر روز صبح زود زنگ میزنه بیدارم میکنه،جمعه ها اکثرا با هم بیرون میریم.

اون چرا دیگه امروز نیست؟

اون دیگه کدوم گوریه؟

عصبی به موهای کوتاهم چنگ میزنم.

اه نیلگون بس کن این مسخره بازیارو چته تو آخه!

یک ساعت همون جوری میشینم تا بالاخره مامان و مامانی میان.

شام میخوریم و بر میگردم تو اتاقم.دریغ از یه کلمه ی تبریک.

گوشیم و نگاه میکنم.خالیه خالی.

امروز چقدر احساس تنهایی کردم..وقتی به این حقیقت رسیدم که مامان همیشه درگیره کاراشه..

مامانی با همسنای خودش تو دورهمیا مشغوله.آرام.آه میکشم..حس میکنم اندازه ی یه دنیا آرام ازم فاصله گرفته.

دنیایی که فربد ساخته و آرام توش غرقه.سورنا؟

اخه چرا باید از سورنا توقع داشته باشم وقتی اصلا نمیدونه تولد من کیه!

وای من حتی امروز به جمشید هم امیدوار شدم که یه زنگ بزنه..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

یعنی به این درجه از تنهایی رسیدم که به جمشید هم فکر کردم!!

دوباره مثله احمقا بغض کردم!

این دیگه چه عادتیه پیدا کردم...مسخره واسه چی باید گریه کنی!!

گوشیمو بر میدارم و اینستگرام و باز میکنم...همینجوری که عکسارو لایک میکنم و میرم پایین میرسم به پست آرام..

توی عکس فربد بقلش کرده و آرام چشماشو بسته عکس و توی کافه وانیل انداختن..کافه ی مورد علاقه ی ارام

که زمان هنرستانمون میرفتیم،زیر عکس کپشن گذاشته آرامشم.

نبود هیچکدوم از آدمای زندگیم تو روز تولدم اذیتم نمیکنه حتی مامان،ولی آرام همیشه قسمتی از وجودمه..

کسی که توی تمام لحضه های زندگی باهام بوده،من فقط ترسیدم..چون فراموش کردن همین تولد کوچیک میتونه آرام و ازم بگیره...

خیلی وقته که با آرام یه عکس دو تایی نگرفتیم..چرا تا الان نفهمیده بودم که از هم داریم فاصله میگیریم!!

گوشی و قفل میکنم و میندازم کنار بالشتم..

تو تاریکی به سقف اتاق خیره میشم...امروز چقدر روز بدی بود!!!

من تاحالا تجربه نکرده بودم که روز تولدم انقدر تنها باشم!!

فردا که آرام و ببینم میدونم چه بلایی سرش بیارم...غلط میکنم تولد منو یادش بره بعد از این همه سال..

دلم واسش تنگ میشه.

سقف روشن میشه.نور گوشیمه.

سریع برش میدارم یه پی ام دارم..تلگرام و باز میکنم..یه شماره ی ناشناس که نوشته تولدت مبارک.

با تعجب جواب میدم:ممنون شما؟

به شمارش نگاه میکنم نمیشناسم!!

عکسش تازه واسم باز میشه..همون لحظه جواب میده:

_نگینمتوی کافه پشت میز دور افتاده ام نشستم و شب قبل و به یاد میارم..

هنوز تو شوکم و باورم نمیشه که نگین،خواهره غریبه ام بهم پی ام داده..اونم نه یه پی ام معمولی..تبریکه تولد!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بلوط میاد روبه روم میشینه:

بلوط_تو فکری!چی شده؟!

نگاهش میکنم.چرا بهم پی ام داده!!ما حتی یه بار هم کنار هم نشستیم من تا حالا دستمم به نگین نخورده...چرا یه دفعه

باید بهم پی ام بده؟!

بلوط_نیل داری میترسونیما!!

_چیزی نیست بلوط..فقط دیشب نخوابیدم..

بلوط_آره معلومه بی حالی

جواب نگین و خیلی کوتاه داده بودم:ممنونم

نگاهم میافته به آرام که کنار فربد کنار صندوق ایستاده...پشتش به منه..باید بهش بگم جریانه نگینو..

بلوط_میخوای بری خونه استراحت کنی؟

از جام بلند میشم:

_نه پاشو بریم به کارا برسیم

دستکشای ظرف شویی رو دستم میکنم و میافتم به جونه ظرفای تلنبار شده

باید به مامان بگم...آه خدا...چرا تازگیا انقدر منو شوکه میکنی؟صد درصد شمارمو از جمشید گرفته...اما خوده جمشید همیشه تولدای منو یادش میره

فقط میدونه تولدم یه روزی تو مرداده!نگین از کجا تاریخه دقیقشو یادشه!!...من واسه اون و نمیدونم!

این همه ظرفه کثیف واسه چیه!کلا من ظرفارو نشورم کسی دست بهشون نمیزنه...

عکسای پروفایل نگین و دیده بودم..کپه منه فقط یکم تپل تره..موهای بلنده مشکی اما برعکس من ل*خ*ت داره..با اینکه از من بزرگ تره اما انگار همسنه خودمه

کاش اونقدر رسمی جوابشو نمیدادم...کاش باهاش حرف میزدم...

دلم میخواد جیغ بزنم و این همه فکره جور واجور و بریزم بیرون...

بعد از شستن ظرفا میرم کمک علیرضا و سورن...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

ساعت نزدیک دهه..پیشبندم و ئر میارم و آویزون میکنم...کولم و بر میدارم و وارد سالن میشم...کافه هنوز پر از مشتریه..

آرام سر میزی ایستاده و در حاله شماره گرفتنه..

سفارش و میگیره و به سمته راهرو میاد..روبه روش می ایستم:

_نمیای بریم؟

آرام_نه فعلا میمونم با فربد برمیگردم

از صبح که آرام و دیدم هر لحظه منتظر بودم بگه تولد و یادش رفته و مثله هر سال بهم کادو بده..

_میخواستم باهات حرف بزنم

آرام_رفتم خونه بهت زنگ میزنم

حرصم میگیره...واقعا دیگه حرصم میگیره:

_اوکی.خداحافظ

از کنارش رد میشم و از کافه میزنم بیرون..

از حرصم محکم قدم بر میدارم...سر خیابون سوار تاکسی میشم

حس میکنم کسی گلمو محکم فشار میده..

دیگه حتی حاضر نیست نیم ساعت زود تر با من بیاد..

گوشیم زنگ میخوره..سورناست

_بله

سورنا_نیل؟کی رفتی تو؟چرا نگفتی منم بیام برسونمت

_سرم درد میکرد دیگه نمیتونستم بمونم

سورنا_چرا سرت درد میکنه؟کجایی؟همونجا وایستا بیام بریم دکتر

سرم و به پشتی صندلی تکیه میدم و چشمام و میبندم:

_میرم خونه قرص میخوردم خوب میشم..

سورنا_رسیدی خونه بهم زنگ بزن یادت نره ها

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_باشه

خداحافظی میکنم و گوشی و قطع میکنم

کلید و تو در میندازم و وارد حیاط میشم..

مامان هم خونست...در و باز میکنم و کفشام و تو جا کفشی پرت میکنم..

مامانی و مامان هردو تو آشپزخونه هستن..

وارد آشپزخونه میشم و سلام میدم

هردو جوابم و میدن

مامان_زود اومدی؟

پشت میز کنار مامانی میشینم:

_توام همینطور...

مامان_شام که نخوردی؟

_نه میل ندارم ..

از جام بلند میشم از کابینت سبد دارو هارو بیرون میارم و دوتا ادویل میخورم..

_من میرم بخوابم شب بخیر

جوابمو میدن..راهی اتاقم میشم ..اینا هم یادشون نیومده...

به دیوار آرزو ها خیره میشم...چقدر پر شده!

سورنا_کتی خیلی حالت و میپرسه

نگاهش میکنم:

_کتی هیچوقت با من رابطه ی خوبی نداشته

ابروهاش و میده بالا:

سورنا_ولی یادمه وقتی داشت ازت خداحافظی میکرد گریش گرفته بود..از همه هم بیشتر حاله تورو میپرسه

موهیتو مو مزه مزه میکنم..دوباره میگه:

سورنا_چرا فکر میکنی رابطه ی خوبی با تو نداره

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

کلافه نگاهش میکنم:

_نمیدونم فقط حس میکردم از من خوشش نمیاد

تکیه میده به صندلیش:

سورنا_شایدم تو از اون خوشت نمیاد

خیره میشم بهش:

_شاید

میخنده:

سورنا_خیلی آدمه رکی هستی!

به آرام که بین میز ها در حال رفت و آمده خیره میشم:

_خوشت میاد؟

با تعجب میگه:

سورنا_ها؟!!

نگاهش میکنم:

_خوشت میاد از رک بودن؟

سورنا_بعضی وقتا به ضرره آدمه

_مزیتاش بیشتره

سورنا_اذیتت میکنم؟

_هووم؟

سورنا_از وقتی نشستیم داریم حرف میزنیم همش اخم میکنی یه حالته تهاجمی داری!!

از جاش بلند میشه:

سورنا_چند وقته اینجوریی!

بهم خیره میشه...نمیدونم چی باید بگم.ازم فاصله میگیره و به سمت آشپزخونه میره

لعنت بهت نیلگون..از جای دیگه پری باید سر این خالی کنی!!

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

از کتار صندوق رد میشم:

فربد_نیلگون؟

برمیگردم سمتش:

_بله؟

لبخند میزنه:

فربد_چی شده شوهر پیدا کردی؟

با تعجب نگاهش میکنم:

_یعنی چی؟

فربد_نمیدونی مگه دخترا خاستگار پیدا میکنن یا شوهر میکنن میرن تو قیافه؟

با انگشت بهم اشاره میکنه:

فربد_شبیه شون شدی..

سرش و جلو تر میاره:

فربد_جریان چیه؟تو قیافه ای!

خندم میگیره:

_خل شدی!من کجا تو قیافه ام؟

فربد_برو برو به من که دیگه دروغ نگووو..معلومه شوهر پیدا کردی

میخندم:

_تو دعا کن پیدا کنم

فربد_قول نمیدم جواب بده

گوشیم زنگ میخوره..مامانه!

_ببخشید فربد

جواب میدم:

_بله؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان_کجایی؟

_کافه ام

مامان_من جلوی درم..باید حرف بزنیم

_چی شده؟

مامان_چیزی نشده بیا منتظرم

گوشی و قطع میکنم و سریع لباسم و عوض میکنم و وسایلم و بر میدارم

میرم سمت فربد:

_فربد من باید برم به علیرضا بگو واسم کار پیش اومد

فربد_باشه به سلامت

سوار ماشین میشم و در و میبندم:

_سلام

ماشین و روشن میکنه:

مامان_سلام

راه می افته:

_چی شده؟؟

مامان_مگه حتما باید چیزی شده باشه که بخوام دوتایی بریم بیرون؟

_تو وقت واسه این کارا نداری!چی شده؟

نیم نگاهی بهم میندازه:

مامان_نگفته بودی نگین بهت پی ام داده

_آآآآ..پس واسه این اومدی..نگین بهم پی ام داده!

مامان_نیلگون میشه بگی چت شده؟

کلافه سرم و تکون میدم:

_چم شده؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان_تولدت و یادم رفت..خودم اعصابم بهم ریخته..نیل خودت میدونی من چقدر درگیرم..مزون کالکشن تابستونیش شروع شده همش..

حرفشو قطع میکنم:

_هیچوقت یادت نبوده

عصبی میشه:

_من به هیچ چیزی جز تو و آیندت فکر نمیکنم...تمام مشغله فکری من تویی.چجور..

دوباره حرفش و قطع میکنم:

_نیومدی دنبالم راجع به این چیزا حرف بزنی..آره نگین بهم پی ام داد..تولدم و تبریک گفت..به توهم جمشید گفته..خب؟

ماشین و کناره خیابونی خلوت نگه میداره...برمیگرده سمتم:

مامان_نگین داره میاد پیشمون

نگاهش میکنم..دستی به پیشونیش میکشه:

مامان_واسه زندگی کردن

بی اختیار میخندم...نگرانی و میبینم که تو چشماش موج میزنه.خندم و قطع میکنم و جدی میشم:

_جمشیدم باهاش میاد؟لطفا بگو بیاد..مگه قرار نیست خانواده خوشبخت و تشکیل بدیم؟

بهم خیره مونده و هیچی نمیگه:

_من آخرین باری که نگین و دیدم هفت سالم بوده!!!بعد از این همه سال چرا باید بیاد؟!!

مامان_همون قدر که تو دخترمی نگین هم هست.چرا اینجوری برخورد میکنی با این موضوع؟

سرم و تکون میدم:

_خوبه که تو مادره با فکری هستی..آخه جمشید حتی نمیدونه من چه شکلی ام..

هیچی نمیگه..در ماشین و باز میکنم که پیاده شم...برمیگردم نگاهش میکنم:

_نگین هم دخترته و اونجا خونه ی توء..من مشکلی با نگین ندارم خیالت راحت باشه..

درو میبندم..سرم و پایین میبرم و از شیشه ی پایین اومده میگم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_باید برگردم کافه...خونه میبینمت

ماشین و دور میزنم و از خیابون رد میشم

پس واسه همین بهم پی ام داده بود...گذاشته بودم پای مهر و محبت خواهری!!!خودم از فکره مسخرم خندم گرفت..

یه دلیلی داره که نگین داره میاد..حتما من از جمشید خسته شده..

ولی مگه جمشید همون آدمی نیست که بعد از ازدواجش نمیزاشت نگین حتی مارو از دور ببینه!!عقیده اش این بود اینجوری

نگین زودتر به خانواده ی جدیدش عادت میکنه..

یه دلیله بزرگ داره...معلوم میشه

الان تنهایی جایی که دوست ندارم برم کافست..

بدتر آرام و میبینم بهم میریزم...وقتی حتی پنج دقیقه از فربد دل نمیکنه تا ببینه من چه مرگمه..

گوشیم و در میارم و شماره سورنا رو میگیرم..بعد از چند تا بوق جواب میده:

سورنا_بله؟

_کجایی سورنا؟

سورنا_کافه ام دیگه تو مگ..

حرفش و قطع میکنم:

_کافه نیستم..اومدم بیرون...دلمم نمی خواد برگردم کافه

سورنا_الان میام پیشت کجایی؟

آدرس جایی که هستم و میدم و منتظر میشم تا بیاد..

قاشق و تو کاسه ی بزرگ بستنی نسکافه ای فرو میکنم...

سورنا_آرام الان تو دوره ی حساسیه..عاشقه همدیگن این طبیعیه که بخوان همش پیش هم باشن...

_میدونم...اما آرام نمیتونه منو ول کنه همینجوری..اصلا تولد به درک اون اصلا واسم مهم نیست. حتی نمیتونم ده دقیقه باهاش حرف بزنم..

قاشقی از بستنیم میخورم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_من بجز آرام کسی و ندارم.. حالم بده...سر قضیه نگین کاملا بهم ریختم...تا میام باهاش حرف بزنم یا کار داره یا با

فربد بیرونه یا میگه خودم بهت زنگ میزنم که نمیزنه...من اصلا نمیتونم تحمل کنم آرام اینجوری باشه...

سورنا_بهش بگو که داری سر این موضوع اذیت میشی.شاید خودش متوجه نیست چیکار داره میکنه

عصبی قاشقه دیگه ای از بستنیم و میخورم..

لبخندی میزنه و خیره میشه بهم:

سورنا_ آرامم که نداشته باشی،مامان و خواهر و پدرم که نداشته باشی،منو که داری

قاشق تو دستم شل میشه..به چشمای درشتش خیره میشم...

سورنا_همیشه

نمیتونم پلک بزنم..نمیتونم ثانیه ای این لحظه رو از دست بدم

سورنا_دیگه نمیخوام اینجوری ببینمت

قلبم شروع به تپیدن میکنه و یخ هایی که دورشو گرفتن قطره قطره آب میشن

سورنا_سعی کن مشکلتو با آرام حل کنی..تو آدمه قهر کردن نیستی..

لبخند میزنه:

سورنا_بهتم نمیاد،زشت میشی

میخندم:

_کلا از هر راهی که میشه میخوای بگی که من زشتم..

نگاهم میکنه..طولانی..مهربون..عمیق...دوست داشتنی..مردمک درشت چشم هاش فقط بین چشم هام میچرخه..

آرامش و حس میکنم که بین سلولای بدنم در حاله پخش شدن هستن..این عطش لعنتی دستام که میخواد پرواز کنه به سمت موهای درهمش کلافه ام میکنه

آدم چطور میتونه فقط با یه نگاه از دنیا و اتفاقاش رها بشه؟

***

تکیه میدم به نرده ی پشت سرم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_تو میگی چیکار کنم؟

بلوط_کاری لازم نیست بکنی...فقط عادی برخورد کن

با نوک کفشم به زمین ضربه میزنم:

_مگه میشه!!عادی برخورد کردن سخت ترین کاره ممکنه واسه من

بلوط_خواهرته،بالاخره که یه روزی یه جایی با هم روبه رو می شدید!

_زندگی کردن خیلی فرق داره با روبه رو شدن تو یه روزی و یه جایی

بلوط_انقدر سختش نکن

به درختای بزرگی که تو حیاطه پشتی کافه است خیره میشم:

_واقعا سخته!من سختش نمیکنم..

بلوط_خب خودت فکر میکنی چه جوری باید یکم از این سختی و کم کنی؟

نگاهش میکنم:

_بلوط من یه چیزی و نمیفهمم...مامانم خیلی ساله جدا شده جمشید رفت زن گرفت.مامانم هیچوقت ازدواج نکرد...جمشید به من زنگ میزد

اما مامانم رابطش کاملا با نگین قطع بود..مامانم هیچوقت راجع به جمشید بد نمیگه..باهم تلفنی حرف میزنن..گاهی فکر میکنم همدیگرم

میبینن..

کلافه دستی به صورتم میکشم:

_آه بلوط، من چند بار بیشتر خواهرمو ندیدم و اونم به زور جواب سلامم و میداد.اما حالا یه دفعه ای بهم پی ام میده..

تو بگو بلوط من چه جوری زندگی رو با همچین آدم های آنرمالی راحت کنم؟!!

بلوط دستی به روی بازوم میکشه:

بلوط_نیلگون باید باهاشون روبه رو بشی تا دلیل این جور رفتار هاشون و بفهمی.خانواده چیزی نیست که بشه ازش فرار کرد

هر کاری هم کنی به هم وصلید..از یه خونید..سعی نکن چیزی و عوض کنی..اتفاقی که بخواد بیافته میافته.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

لبخند میزنه و بقلم میکنه:

بلوط_انقدر نگران نباش فقط کافیه بگذرونیش و پشت سر بزاریش

با دستم فشار آرمی به کمرش وارد میکنم:

_کاشکی فقط بگذره..خیلی همچی پیچیده شده

بلوط_میگذره ...باید که خوب بگذره

***

فصل پنجم

سورنا_نیل؟نیل بدو بیا

دستای خیسم و با پیش بندم پاک میکنم و کنار سورنا پشت در شیشه ای کافه می ایستم

با دستش به گربه ای که واسش شیر گذاشتم تو حیاط اشاره میکنه:

سورنا_نگاه داره میخوره...چه هولم هست میترسه ازش بگیرن

با لبخند به گربه سفید قهوه ای ریزه میزه نگاه میکنم:

_من که گفتم میاد..

فربد_چیکار میکنید؟

بر میگردیم سمت فربد:

_واسه گربهه که شیر گذاشته بودم اومده داره میخوره

فربد_خب معلومه که میخوره..نمی شینه نگاهش کنه که!

سورنا_تو آخه چی حالیته!!برو دنبال کارت..

مشتی به شکمه سورن میزنه:

فربد_لابد تو حالیته!!!تورو چه به این مهربون بازیا

چش میچرخونم تو سالن..آرام نیست!!حتما تو آشپزخونست

فربد_امشب یه طرفی بریم..پوسیدم بابا همش چپیدیم تو این کافه

سورنا_بریم...کجا؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

فربد_چمیدونم یه شامی بزنیم یه دوری بزنیم هر جا شد

مشتری جدید دوتا پسر با یه دختر وارد کافه میشن

از جلوی در کنار میریم:

_زود تر از یازده که نمیشه کافه رو بست بعدشم که دیر میشه

فربد_به علیرضا میگم دیگه واسه بعدازظهر یه امروز و ببنده

میرم از مشتری های جدید سفاش میگیرم

وارد آشپزخونه میشم..

آرام با بلوط مشغوله حرف زدنه منو که میبینه حرفش و قطع میکنه

نگاهم و ازش میگیرم و سفارش هارو به علیرضا میدم و خودمم مشغوله کمک کردن میشم

خیلی راحت میشه گفت منو آرام قهریم.ولی اینکه چرا آرام این رفتارو میکنه واقعا دلیلش واسم نامشخصه..

علیرضا_با آرام مشکلی پیش اومده؟

همونجور که مشغول درست کردن سس اسپاگتیم سرم و تکون میدم:

_نه چطور

علیرضا_جو بینتون خیلی سنگینه

_نه..خوبیم!

خوب؟اره خیلی..

***

مرد نسبتا مسن چهار تا سینی بزرگ پر از جیگر و دل و قلوه رو روی میز میزاره...همین که ازمون دور میشه هممون به سمت سینی ها هجوم میبریم

قلوه ای رو از سیخ بیرون میکشم و دهنم میزارم...هووم..وای که چقدر گشنم بوده!!

سیاوش_بچه ها آروم باشید که همش واسه خودمونه

بلوط_نیل اون نمکدون و بده

نمکدون و میدم بهش..

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

فربد_علیرضا خاک تو سرت با اون فکره اقتصادیت باید به جای کافه جیگر فروشی میزدیم..من خودم پای منقل وایمیستادم

آرام_هیچی دیگه فقط ضرر میکردیم همرو خودمون میخوریم

بلوط_وای فکر کن مشتری پایه ثابت خودمون بودیم

علیرضا_شما همینجوریم تو کافه ضرراتون و میزنید

فربد_غلط کردی ما هرچی میخوریم حساب میکنیم

سیاوش_والا حقوقامونم همیشه با تاخیر میدی مرد حسابی

آرام_فربد بپرس اینجا نیرو نمیخوان بیایم

بلوط_انقدر حرف نزنید که رقابت تنگاتنگه...چه میکنن نیلگون و سورنا

فربد قهقهه میزنه:

فربد_نگاااا میگم چرا صداشون نمیاد

سرم و بلند میکنم همشون خیره نگاه میکنن:

_عجبا شما هم کم حرف بزنید غذاتون و بخورید گشنمه

فربد_چشم حاج خانوم شما ادامه بدید بفرمایید بفرمایید

بعد از خوردن غذا هرکدوم دونگمون و میدیم و میایم بیرون

به سمت ماشینا میریم:

فربد_خب کجا بریم؟

آرام_بریم بستنی بزنیم؟

بلوط_ ماشاالله معده!

فربد_آخه اسکله قشنگه من بستنی رو جیگر

سورنا_زود باشید دیگه تصمیم بگیرید

سیاوش_بریم یه جا بشینیم

فربد_آقاااامن از بس نشستم نشیمن گاهم تاول زده دیگه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

علیرضا_تو فقط غر بزن مثله این پیره زنا میمونی

به فربد نگاه میکنم:

_فربد خودت پیشنهاد بیرون دادی زود باش بگو کجا بریم

به ماشین سورنا تکیه میدم...فربد مثلا مشغول فکر کردنه

سیاوش_بلوط بیا بریم خونه بابا اینا تا صبح هم نمیتونن تصمیم بگیرن

فربد_عجب خریه ها وایستا دارم فکر میکنم

ساعت و نگاه میکنم نزدیکای هشته:

_بریم سینما؟

فربد چپ چپ نگاهم میکنه:

فربد_تو نظر نده تورو خدا

بر میگردم سمت سورن:

_درو بزن من بشینم خسته شدم

فربد_بریم شهربازی؟

صدای هیاهو توی سرم میپیچه..

فربد تقریبا با صدای بلند میگه:

فربد_چه شلوغه..چه خبره

به وسایل های بازی که ارتفاعات زیادی دارن نگاه میکنم..با نگاه کردن بهشم سرم گیج میره چه برسه به سوار شدن..

از شهربازی متنفر بودم...برعکس من آرام که عاشق اینجور چیزاست

وقتی فربد پیشنهاد شهربازی داد جوری همه استقبال کردن که نتونستم حرفی بزنم..اما نگاه خیره آرام میگفت میدونم داری تو دلت زار زار گریه میکنی

بلوط_خب از کجا شروع کنیم؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

اولین بار با آرام و آرش اومده بودم و من فقط یکی از وسایل هارو سوار شدم و تا فردا صبحش سر گیجه و حالت تهوع داشتم

جلوی ترن وایمیستیم:

علیرضا_من میرم بیلیت بگیرم

به آرام نگاه میکنم که سرش تو گوشیشه..

سورنا کنارم ایستاده..آروم به دستش میزنم و آروم تر صداش میکنم:

_سورن؟

سرش و خم میکنه سمتم و نگاهم میکنه:

سورنا_جانم؟

آب دهنمو قورت میدم:

_من نمیتونم سوار شم

چشماش شروع به خندیدن میکنن:

سورنا_چرا؟میترسی؟

سرم و به علامته منفی تکون میدم:

_نمیترسم...سر گیجه و حالت تهوع میگیرم

بر میگرده سمت آرام:

سورنا_شما بازیتون و بکنین تموم شد به فربد بگو بهم زنگ بزنه..ما همین اطرافیم

آرام خیره نگاهش میکنه و سرش و تکون میده..اما کوچیک ترین نگاهی به من نمیکنه

سورن_بریم

برمیگردیم و صدای بلند بلوط از پشت سر میاد:

بلوط_شما دوتا کجا میرید؟

سورنا سرش و بر میگردونه سمتشون:

سورنا_شما بازی کنین میایم

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

از بچه ها خیلی فاصله میگیریم و تقریبا میریم سمت دیگه ای از پارک:

سورنا_حالا خدایی حالت بدمیشه یا میترسی؟

چشم غره ای بهش میرم:

_واقعا حالم بد میشه تو ارتفاع

سورنا_که اینطور..خب پس بریم بازی هایی کنیم که تو حالت بد نشه

وارد فضایی میشیم که همش بازی های کامپیوتریه

سکه ی مخصوص بازی که خریده رو میندازه تو دستگاه و به موتور اشاره میکنه:

سورنا_بشین

با تعجب نگاهش میکنم:

_من بلد نیستم!!!

هلم میده سمت موتور:

سورنا_باد میگیری

گوشیم و میدم دستشو پشت موتور میشینم..

سورنا_این گازه

دسته ی موتورو تکون میده:

سورنا_اینجوری به چپ و راست میره

دستشو رو دکلمه ی استارت میزاره:

سورنا_بزنم؟

دسته های موتورو توی دستم فشار میدم و سرم و به علامته مثبت تکون میدم

دکمه رو میزنه و بازی شروع میشه...اولش همش تو در و دیوار میرم و سورنا بلند میخنده:

دستشو روی دستم میزاره و حرکت میده:

سونا_بگیر اینور..آروم...گاز بده...

مسلط تر که میشم دستشو بر میداره...

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

کم کم هیجان زده میشم...بیشتر گاز میدم...تا جایی که هیجان تمام بدنم و میگیره و بی اختیار جیغای آروم میکشم و میخندم و سورن هم همراهیم میکنه

با اینکه میبازم با هیجان به سورن نگاه میکنم:

_خیلی خوب بود...

لبخند میزنه و دستمو میگیره تا پیاده شم:

سورنا_پس همشون و بازی میکنیم

تقریبا تو دو ساعت بیشتر بازی هارو با سورنا میکنیم...انقدر بهم خوش میگذره و انقدر با سورنا میخندیم که باورم نمیشه

تا چند ساعت پیش عزا گرفته بودم و خودمو فحش میدادم که چرا اومدم..

جلوی دستگاهی که جعبه ای شیشه مانند و پر از عروسکه وایمیستیم..سورنا سکه رو میندازه تو دستگاه..

به دسته ای متحرک که روی دستگاه کناره یه سری دکمه است اشاره میکنه:

سورنا_این و که تکون بدی اون چنگکه تو دستگاه حرکت میکنه و هرجا این دکمه رو بزنی چنگکه میره پایین و عروسکارو میگیره

سرم و تکون میدم:

_چه راحت

دسته رو توی دستم میگیرم و شروع میکنم..اولین بار هیچ عروسکی نمیگیرم..نا امیدانه نگاهش میکنم..

لبخندی میزنه و دوباره سکه ای میندازه تو دستگاه...دوباره شروع میکنم..چنگک و بالای خرسی سفید نگه میدارم و دکمه رو میزنم..چنگک پایین میاد و دقیقا

همون خرس و بر میداره و بالا میاره..هیجان زده جیغ میکشم:

_وااای گرفتمش..

با خوشحالی دستامو بهم میکوبم..خرس میوفته...بله خرس تا وسطا بالا میاد و انقدر این چنگکه فلج میلرزه موقع بالا اومدن خرس نازنینم میافته پایین بین عروسک ها

سورن قهقه میزنه.مشت آرومی به شیشه ی دستگاه میزنم:

_سورن یه سکه برو بگیر

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سورن همچنان میخنده...با قیافه ای جدی برمیگردم سمتش:

_سورن.سکه

خندش و قورت میده و میره

به خرس سفید نگاه میکنم...لعنتی این سری دیگه میگیرمت..

سورنا با چهارتا سکه بر میگرده:

_چهارتا چرا؟

سعی میکنه خندش و کنترل کنه:

سورنا_گفتم شاید لازم بشه

سکه رو میندازم و شروع میکنم...نمیتونم...دوباره سکه رو میندازم بازم نمیشه...عصبی دستم و مشت میکنم و فشار میدم...سکه رو میندازم

نمیشه نمیشه نمیشه...

عصبی دستم و جلوی سورن دراز میکنم:

_بده سکه رو

سورن به یه دونه سکه ای که باقی مونده نگاه میکنه:

سورنا_بیا اینور بزار من امتحان کنم...

میرم کنار..سورن جای من وایمیسته و سکه رو میندازه تو دستگاه..

صدای آهنگی که تو محوطه پخش میشه با سر و صدا ها استرسم و بیشتر میکنه..

سورنا دسته رو حرکت میده..بالای خرس نگه میداره..نزدیکش میشم و خیره میشم به خرسه..دکمه رو فشار میده..چنگک میاد پایین..

دستامو تو هم قفل میکنم...خواهش میکنم این سری بگیرش...

چنگک بین عروسکا فرو میره و بعد از چند ثانیه بالا میاد..وا میرم...سورن خم میشه و عروسک و از پایین دستگاه که بیرون اومده بر میداره..

به گوزن کج و موج با چشمای گندش که تو دست سورنه نگاه میکنم..

سورن سرش و پایین میندازه و گوزنه خنگ و سمتم میگیره:

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سورنا_شرمندم که انقدر زشته

گوزن و ازش میگیرم و دوتایی میزنیم زیر خنده...انقدر میخندم اشک تو چشمم جمع میشه..

از اونجا بیرون میایم..هوای تازه که بهم میرسه تازه میفهمم چقدر اونجا هواش خفه بوده..

سورن گوشیش و در میاره و شماره فربد و میگیره..ساعت و نگاه میکنم ده و نیمه مامان یه بار زنگ زده بوده..

سورنا_فربد کجایین؟...آره..خب..نه نه میایم همونجا..باشه

گوشی و قطع میکنه:

_دارن میرن غذا بخورن

با تعجب نگاهش میکنم:

_غذا!!!تازه اون همه جیگر خوردیم که

سورنا_منم گشنم شده..

بعد از ده دقیقه پچه هارو پیدا میکنیم که جلوی فست فودی دور میز نشستن و اونجارو گذاشتن رو سرشون..کناره سیاوش میشینم و سورن هم کنارم میشینه..سیاوش

با لبخندی شیطانی نگاهمون میکنه و به سورن میگه:

سیاوش_حاجی کجا پیچوندی؟بر گشتیم دیدیم جا تره و بچه نیست!

سورن میخنده:

سورنا_شما سرت به کاره خودت باشه..

بلوط_اون چیه؟

به گوزن تو دستم اشاره میکنه..با سورن دوباره میزنیم زیر خنده:

_جایزست

بلوط_چه بامزست منم میخوام از کجا آوردی؟

سورنا_نمیشه..فقط همین یه دونه بود

بلوط شکلکی در میاره:

بلوط_الان که دقیق تر نگاه میکنم..خیلی داغونه..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگاه خیره آرام و حس میکنم..برمیگردم سمتش..توقع ندارم حرف بزنه..اما میگه:

آرام_نیل مامانت زنگ زد..گفتم پارکیم..

باورم نمیشد یه روزی قرار باشه از آرام فاصله بگیرم و انقدر دلم واسش تنگ بشه!

سرم و تکون میدم:

_زنگ زده بود نشنیدم..

فربد و علیرضا با پنج تا پیتزا برمیگردن...همه دوباره جوری مشغول خوردن میشیم که انگار از صبح هیچی نخوردیم

به گوزن که بین خودم و سورنه نگاه میکنم...سرم و میارم بالا سورن با لبخند نگاهم میکنه

سورن ماشین و جلوی خونه نگه میداره و ضبط و کم میکنه..

کوله پشتی و گوزن و از وسط خودمو آرام بر میدارم و در و باز میکنم:

_مرسی خیلی خوش گذشت

فربد بر میگرده سمتم:

فربد_کاری نکردیم که

لبخند میزنم و خداحافظی میکنم..

کلید و توی قفل میندازم و درو باز میکنم..بر میگردم سمتشون و دست تکون میدم و سورن جوابمو میده..

درو پشت سرم میبندم..چند قدم که برمیدارم صدای در بلند میشه..

با تعجب به سمت در میرم و باز میکنم..

آرام پشت به من با سورن و فربد خداحافظی میکنه..

سورن بوقی میزنه و میره..

بر میگرده سمتم:

آرام_پیام تو؟

بهت زده از جلوی در کنار میرم..

در و میبندم و پشت سرش راه میافتم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

در ورودی و باز میکنه و کفش هاشو توی جاکفشی میزاره و از راهرو میگذره و با صدای بلند شروع میکنه:

آرام_سلام بر اهالی خانه کجایین که دلم واستون یه ذره شده خوشگل خانوماااا

کفشامو توی جا کفشی میزارم..آرام جلوی پذیرایی خشکش میزنه..

مامان با آرام روبوسی میکنه:

مامان_سلام عزیزم..چه عجب از این ورا

آرام_در گیر بودم قربونتون بشم..مهمون دارین؟

میرسم کنارشون:

_سلام

مامان نگاهم میکنه:

مامان_سلام خسته نباشی

_سلام

سرمو برمیگردونم سمت صدای دخترونه ای که از سالن میاد..وا میرم...

مامان_آرام جان،نگین دخترم

ندید مطمئنم آرام فکش خورده زمین..

نگین سمتمون میاد و با آرام دست میده:

نگین_سلام خوش بختم

آرام_سلام همچنین..

نگین میچرخه سمت من که مثله مجسمه خشکم زده و حتی قدرت ندارم پلک بزنم..

روبه روم وایمسته و دستشو به سمت صورتم میاره:

نگین_نیلگون...چه بزرگ شدی

از تماس دستش با صورتم بدنم به لرزه میافته..

بقلم میکنه و فشارم میده..

صدای مامانی از سمت آشپزخونه میاد:

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامانی_خدایا نمردم و این روزو دیدم..خدایا شکرت

بغض مسخره گلوم و فشار میده..

نگین بیشتر فشارم میده و از تکون هایی که میخوره میفهمم داره گریه میکنه..همین بهونه برای چکیدن اولین اشکم بسه..

دستامو که کنارم افتاده دورش حلقه میکنم و اشکام پشت سر هم راه میافتن..سرمو رو شونش فشار میدم و بوی عطر سردش تو بینیم میپیچه..

آرام میخنده:

آرام_اوه..جمع کنید بابا..این نیلگون خودش از اونایی بود که فیلم هندی و مسخره میکرد..کلک چه ماهرم هست تو گریه کردن رو نمیکرده

وسط گریه خندم میگیره و از نگین جدا میشم..هردو با دست صورتمون و پاک میکنیم

روی کاناپه میشینیم ..نگین کنارم میشینه...یاد حرفایی که به مامان زده بودم میافتم..

فکرشم نمیکردم با دیدنش انقدر احساساتی بشم..

آرام کنار مامانی میشینه و محکم لپش و ب*و*س میکنه:

آرام_آخ من فدات بشم که دلم واست یه ذره شده بود گوله نمک من

مامانی روش و از آرام بر میگردونه:

مامانی_پاشو،پاشو برو اونور چشمم نیوفته بهتا

خودش و میچسبونه به مامانی و از دستش آویزون میشه:

آرام_چرا آخه؟!!!چه جوری دلت میاد..

مامانی بر میگرده سمتشو میتوپه بهش:

مامانی_ورپریده کجا بودی این مدت؟نمیگی منه پیرزن چشم به راهتم

مامان جلومون میوه میزاره و کناره نگین میشینه..

آرام چشمای مامانی و ب*و*س میکنه:

آرام_آرام بمیره که تورو چشم به راه گذاشته..کجا پیرزنی آخه تو از منم جون تری بزنم به تخته

نگین معجب به رابطه مامانی و آرام لبخند میزنه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامانی آرام و بقل میکنه و سرش و میبوسه:

مامانی_خدا نکنه تو بمیری عزیزدلم

چشم غره ای به ارام میرم:

_باز شما شروع کردین؟

ادای خودمو در میاره:

آرام_توام باز شروع کردی حسود؟

مامان_خوبه خوبه شروع نکنید باز

سمت نگین میگه:

مامان_به اتاق کنار اتاق نیل خالی هست..امشب اونجا بمون تا فردا وسایلاتو بیاریم..

نگین لبخندی میزنه:

_باشه مرسی

امشب میمونه!! آرام با تعجب نگاهم میکنه..

از جام بلند میشم:

_ببخشید من برم لباسامو عوض کنم..

وارد اتاقم میشم آرام پشت سرم میاد و در و میبنده:

آرام_نیل؟

کوله و گوزن و روی میز میزارم و برمیگردم سمتش..میپره بقلم:

آرام_من یه خرم..من گاوم..من احمقم احمق..هرچقدر میخوای میتونی بزنیم..

خندم میگیره اما خودمو کنترل میکنم و هلش میدم عقب و خیلی جدی میگم:

_دفعه آخرت باشه به من دست میزنی

شوکه میشه و عقب میره..خیره میشه بهم و یه دفعه میزنه زیر خنده..

میدوه سمتم و هلم میده..میوفتم رو تخت..میشینه رومو شروع میکنه به قلقلک دادنم..

جیغم میره هوا:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_نکن...آ..رام..نکن

آرام_به بار دیگه بگو چی گفتی؟

با دستم سرشو هول میدم عقب:

_عوضی نکن

دست از قلقلک دادنم بر میداره و نگاهم میکنه:

آرام_معذرت میخوام

نفس نفس میزنم:

_چقدر؟

دستشو میزاره رو شیکمم:

آرام_خیلی خیلی معذرت میخوام..نیل نمیدونی چقدر شرمندتم..بخدا دو روز بعد تولدت یادم افتاد نمیدونی چقدر گریه کردم

سرش و میندازه پایین:

آرام_حتی روم نمیشه نگاهت کنم..هی میخواستم بیام برات توضیح بدم..کادوت دیگه تو کیفم داره خاک میخوره...ولی تو حتی نگاهمم نمیکردی

بخدا فربد شاهده چقدر ناراحت بودم و عذاب کشیدم

نگاهش میکنم...این قیافه ی مظلوم قیافه ای نیست که به درد آرام بخوره.میخندم:

_قیافتو درست کن..مظلوم میشی خندم میگیره لعنتی اصلا این چیزا بهت نمیاد

سرش و میاره بالا و میخنده:

آرام_الان آشتیی؟

چشم غره ای میرم بهش:

_من هیچوقت باتو قهر نمیکنم..فقط ناراحت بودم..

با خوشحالی از روم بلند میشه و سمت کولش میره و با یه جعبه ی کوچیک بر میگرده..جعبه رو سمتم میگیره:

آرام_ببخشید اگه دیر شد..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

ذوق زده جعبه رو میگیرم و بازش میکنم..

چشمام برق میزنه..گوشواره دایره مانند کوچیکی که دورش نگین های ریز آبی داره..

با هیجان درشون میارم..

آرام_بده بندازم واست

گوشواره هارو میندازه واسم:

آرام_چه به موهات میاد

از جام میپرم و تو آینه نگاهشون میکنم و هیجان زده میگم:

_واااای...آرام خیلی ملوسن.مرسی

آرام_هی گمشون نکنی طلاست کلی هزینت کردم

میرم سمتشو لپاشو میبوسم:

_وظیفت بوده عزیزم

هولم میده عقب و لباساشو عوض میکنه:

آرام_چقدر آخه تو پررویی

منم لباسامو عوض میکنم:

_نه به اندازه تو

برق و خاموش میکنم و میپریم تو تخت و میریم زیر پتو..چشم بندمو بر میدارم و میندازم دور گردنم

آرام_نیل؟جریان نگین چیه؟باز من دوروز نبودما

_البته که بیشتر از دوروز نبودی..میخواد با ما زندگی کنه

آرام_چی!!!شوخی میکنی؟

_نه بابا واقعا اومده پیش ما

آرام_واسه چی آخه بعد از این همه سال؟

_خودمم نمیدونم

آرام_اسکل تو چرا زدی زیر گریه؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

خندم میگیره:

_چمیدنم گریه کرد من تحت تاثیر قرار گرفتم

مشت ارومی به پهلوم میزنه:

آرام_خنگه جو زده

بقلم میکنه:

آرام _الان خوابم میاد ولی فردا تعریف میکنی این چندوقت چی شده با سورنا..خیلی جیک تو جیک بودید!

لبخند میشینه رو لبام چشم بندم و میزنم:

_میگم برات

گشتم

موهای بلند مشکیش و دورش ریخته و مشغول لقمه گرفتنه..

چقدر خوبه که آرام اینجاست وگرنه نمیدونستم تنهایی باید چجوری باهاش صبحانه بخورم و حرف بزنم..

نگین_مامان گفت تو یه کافه کار میکنید..امروز نمیرید؟

ته نسکافه ام و میخورم و میگم:

_جمعه ها تعطیلیم

از جام بلند میشم و سمت کتری میرم:

آرام_فکر نمیکردم شبیه نیل باشید!

نگین_حالا کدوممون خوشگل تریم؟

ماگم و پره آب جوش میکنم:

آرام_نیلگون

آه دختره ی خر...البته انتظار بیشتری هم از آرام ندارم..همیشه همینه وقتی از کسی خوشش نیاد خیلی واضح نشون میده..

پودر نسکافه رو میریزم تو ماگ...

نگین با لحنه مهربونی میگه:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگین_حتما خیلی نیل و دوست داری؟

آرام برعکس نگین لحنه جدی و خشکی داره:

آرام_اون که البته ولی بخاطره این نیست..کلا من هیچ کسی و قشنگ تر از نیل نمیدونم

یاده حرفایی که همیشه بهم میزنه میوفتم "آخه من نمیدونم این چه قیافه ایه خداوند مهربان به تو داده"

"وای نیل تورو خدا یه ذره به این صورتت برس بلکه شبیه آدمیزاد بشی!"

"با این قیافه ی مرده و بی روحت تا ابد رو دستمون میمونی.."

"کاش یکم قشنگ تر بودی واقعا آینده خوبی و نمیبینم واست"

به قیافه ی جدی که واسه نگین گرفته نگاه میکنم و خندم و قورت میدم:

نگین_عزیزم چه خوبه که نیل دوستی به خوبی تو داره

صدای زنگ گوشیم بلند میشه..آرام از رو میز برش میداره:

آرام_بیا سورناست

از قصد اسم سورنارو میاره..واسه اینکه نگین و کنجکاو کنه...

گوشی و ازش میگیرم:

_بله؟

سورنا_چطوری؟

نگین خیره شده بهم:

_خوبم تو چطوری؟

سورنا_خوب..کجایی؟با آرام اوکی شدید؟

از آشپزخونه بیرون میام تا کار آرام و کامل کنم...

ونگاه کنجکاو نگین و پشت سرم جا میزارم:

_آره اوکی شدیم

سورنا_خوبه پس..حاضر شید با فربد میایم بریم بیرون..

_نمیتونم باید امروز خونه باشم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

با لحنه مشکوکی میپرسه:

سورنا_چه خبره خونه؟!

_طولانیه میگم برات

سورنا_باشه پس نمیتونی بیای..فردا میبینمت

بعد از خداحافظی گوشی و قطع میکنم و برمیگردم آشپزخونه

آرام_شما چی میخونی؟

پشت میز میشینم و با نسکافه ام مشغول میشم:

نگین_مترجمی زبان میخونم

آرام_اوووم..خیلی خوبه

نگین_اره راضیم..شما چی؟از رشتتون راضی هستید؟

آرام_صد البته..بهتر از رشته های هنری هیچی نیست

نگین دوباره از اون لبخند های مهربنش میزنه:

نگین_آره واقعا

نسکافه ام و تموم میکنم:

آرام_ای خدا دیگه کارت به جایی رسیده که صبح ها دوتا میخوری؟؟

چپ چپ نگاهش میکنم:

_از تو که بهترم روزی سه تا نیمرو میخری

آرام_خره..نیمرو ارزشه غذایی داره

_نسکافه ام داره

آرام_آره خب،مگر اینکه تو بگی

نگین_من الام باید برم خونه وسایلام و جمع کنم..شبم مامان میاد دنبالم با هم برمیگردیم..

سرم و تکون میدم:

_باشه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

از جاش بلند میشه:

نگین_مرسی بابته صبحانه

جای من آرام جواب میده:

آرام_نوشه جان

نگین از آشپزخونه بیرون میره..

آرام_سورن چی میگفت

_میگفت با فربد بیان بریم بیرون

آرام_اا خب چرا زود تر نمیگی..من برم حاضر شم

از جاش بلند میشه

مچ دستشو میگیرم و میکشمش پایین دوباره ولو میشه رو صندلی:

_گفتم نمیتونیم بیایم

تقریبا جیغ میکشه:

آرام_تو غلط کردی جای منم تصمیم گرفتی..بعدم چرا نمیریم؟

آروم میگم:

_چون نگین اینجاست ها

آرام_این که داره میره

_عقله کل اون موقع که نمیدونستم میره

آرام_الان که فهمیدی زنگ بزن به سورنا بگو بیان

_نمیشه دیگه گفتم نمیریم..

آرام_میزنم لهت میکنما حالا بگو شد که بیاییم..تا شب تنها بمونیم تو خونه چیکار کنیم؟!

کلافه سرم و تکون میده:

_خیله خب فعلا پاشو این ظرفارو بشوریم

صدای نگین از بیرون بلند میشه:

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگین_من رفتم بچه ها..فعلا

***

به کیک کوچیک وسط میز نگاه میکنم..آرام یه شمع کوچیک ساده وسط کیک میزاره..

فربد_روشن کنم؟

آرام_نه صبر کن

از جاش بلند میشه و سمت دختری که سفارشارو میگیره میره..با دختر حرف میزنه و برمیگرده سمتمون..بعد از چند لحظه دختر کنار میزمون می ایسته..

آرام_فربد روشن کن

فربد شمع و روشن میکنه و کیک و میزاره جلوم...

آرام گوشیش و به دختر میده..

دختر چندتا عکس ازمون میگیره و گوشی و بر میگردونه به آرام:

آرام_مرسی عزیزم

دختره میره و سورن سرش و نزدیک کیک میاره و نگاهم میکنه:

سورنا_اگه فوت نمیکنی من بکنم

سرش و هول میدم عقب:

_لازم نکرده کیکه خودمه

فربد_بجنب دیگه میخوام با چاییم بخورم یخ کرد

آرام_ول کن این دوتا رو..با آرامش اول آرزو کن بعد فوت کن

چشمام و میبندم..فربد میخنده:

فربد_آخ..اصلا دختره و خرافاتش

آرزو..چی باید بخوام..

فربد_دروغ میگم سورن؟

آرام_به لحظه دندون رو جیگر بزار دیگه هیییس

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

میخوام همه چی همیشه همینقدر خوب بمونه..با هم مشکلی پیدا نکنیم...همیشه کنار هم بمونیم..سورن باشه..همیشه..

شمع و فوت میکنم و چشمام و باز میکنم..آرام هیجان زده دست میزنه:

آرام_مبارک باشه عزیزم..دیر شد ولی باید شمعتو فوت میکردی

سورنا_خاک تو سرت فربد تو تا حالا یه عزیزم به من گفتی؟

فربد_فدات بشم من تاحالا کمتر از عشقم بهت گفتم؟

سورنا_حرف و که همه میزنن..عمل مهمه عمل

میخندم:

_حسادت کار خوبی نیست

فربد_ببرید کیک و بخوریم دیگه..اگه میدونستم کیک نمیدید نمیومدم

آرام کیک و میکشه سمت خودش و مشغول برش زدن میشه:

آرام_پس تو از اونایی هستی که عروسی فقط بخاطره شامش میری

فربد_پس چی!فکر کردی عاشقه چشم و ابرو عروسم یا سیبیل کلفته داماد؟

ظرف بزرگی از کیک و میزاره جلوی منو سورنا:

فربد_بابا آرام مگه تازه عروس دامادن!!چرا اول همه چیو به این دوتا میدی

عین خر از جمله ی عروس و داماد ذوق میکنم و نیشم باز میشه

آرام ظرف کیک و میزاره جلوی فربد:

آرام_وای فربد بیا بخور فقط ساکت شو

فربد منو با دست نشون میده:

فربد_آخه این و نگاه چه ذوقی کرده..چه جوری ساکت شم!!

نگاهم میکنن و میزنن زیر خنده..خجالت میکشم و لبخندم و جمع میکنم...

سورنا با خنده نگاهم میکنه:

سورنا_بهش توجه نکن

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

فربد_آخه مگه میتونه!!!مگه میشه از کنار این همه جذابیت راحت گذشت و رفت..

قهقهه بلندی میزنم..

آرام_هی نیلگون حناق تو دلت...واسه چی ریسه میری مگه دروغ میگه؟تو چشمات چپه دلیل نمیشه که فربد جذاب نباشه!

سورنا_خیلی خوب شما عالیین..بهتر از شما نیست...

بعد از یه ربع از کافهه بیرون میایم و میریم یکم میچرخیم بعدم میریم ناهار میخوریم..

البته انقدر میخندیم که هیچکدوم از غذا هیچی نمیفهمیم..

تقریبا هوا تاریک شده که سورن ماشین و جلوی خونه نگه میداره...

فربد_آرام خانوم شما ایشاالله کی تشریف میبری خونه

آرام_امشب که اینجام..

فربد_خب!!خدارو شکر مثله خودم چتر خوبی هستی

سورنا میخنده:

سورنا_در و تخته جورید دیگه

فربد_به نظرت ماست و یخ هم جور میشن با هم؟!

سورنا بلند قهقه میزنه و با مشت میکوبه تو بازو فربد..خندم و میخورم و در و باز میکنم:

_برید دیگه همیشه فقط یه ساعتم اینجا حرف میزنیم..

فربد_عجبا شما ها دل نمیکنید پیاده شید

با آرام ازشون خداحافظی میکنیم و پیاده میشیم

درو باز میکنم و اول آرام میره تو ..صدای باز شدن در ماشین میاد بر میگردم..سورنا پیاده شده و میاد سمتم..

آرام کلید و از دستم در میاره و میره..

سورنا میرسه بهم و دستم و میکشه و میبرتم تو حیاط..

صدای فربد بلند میشه:

فربد_هووو سورن این دیگه تو برنامه نبودا

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سورن در و نصفه میبنده و بر میگرده سمتم..جعبه مخملیه مشکی رنگ و که با ربان بزرگ لیمویی پیچیده شده و پاپیون خورده رو میگیره سمتم:

سورنا_من واقعا تاریخ تولدتو نمیدونستم..چیزی و هم که میخواستم واست بگیرم پیدا نکردم مجبور شدم سفارش بدم..واسه همین طول کشید..

وای لعنت به این تپشای قلبم که آخر آبروم و میبره..

سورنا_نمیگیریش؟

نفس حبس شدم و بیرون میدم و جعبه رو میگیرم:

_سورنا واقعا لازم نبود این همه زحمت بکشی..

به جعبه ی تو دستم نگاه میکنم..

دلم فرو میریزه پایین..نفس های یکی درمیونم به تیشرت سرمه ایش میخوره...سرم و توی دستش گرفته و روی سرم و میبوسه...

سورنا_تولدت مبارک

در حیاط که بسته میشه به خودم میام!!!

قطره ی اشک روی صورتم میلغزه و پایین میاد.

***

آرام_وای نیل لعنت بهت حالا چرا گریه میکنی؟

کمی از لیوان آبی که آرام واسم آورده میخورم:

_آرام نمیدونی چه حالی دارم..تمامه بدنم داره آتیش میگیره..از هیجان گریم میگیره همش..

آرام جعبه رو از رو میز برمیداره و میگیره سمتم:

آرام_حالا بازش کن ببینیم چیه!

جعبه رو از دستش میگیرم و ربان و میکشم و درش میارم..در جعبه رو باز میکنم...خشکم میزنه

_آرام!!!

جعبه رو از دستم میقاپه و جیغ میکشه:

آرام_واااااای..وای نیل چه قدر قشنگه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

واسم گردن بند گرفته..یه زنجیر ظریف نقره که یه ماهیه سفید کوچیک وسطشه...

آرام_خیلی قشنگه..از یه پسر یه همچین سلیقه ای بعیده!!

گردنبند و ازش میگیرم و دست میکشم رو ماهیه وسطش..

آرام_من واقعا نمیفهمم اگه تو واقعا فقط واسش حکمه یه دوست ساده رو داری،چرا باید انقدر واست وقت بزاره بره یه چیزی و بخره که تو عاشقشی؟!

روی مبل ولو میشم و گردنبد و تو مشتم فشار میدم:

_نمیدونم آرام..همین کاراش بیشتر از همه چی اذیتم میکنه..نگاهش حرف زدنش کاراش هیچ کدوم معمولی نیست

تا من افکارم اوج میگیره میگه تو دوستمی میخوام واست مثل آرام باشم..

آرام_چرا سرتو ب*و*س کرد؟اونم انقدر احساسی نمیدونی چه صحنه ای بود دلم میخواست ازتون عکس بگیرم

با تعجب نگاهش میکنم:

_تو مگه دیدی؟؟

ریز ریز میخنده:

آرام_از پشت پنجره..میدونستم میخواد بهت کادو بده قبلا بهم گفته بود

کوسن کاناپه رو برمیدارم و پرت میکنم سمتش:

_عوضی پس چرا بهم نگفته بودی

آرام_خره خب مزش میرفت که

صدای باز شدن در حیاط میاد:

_ماماینا اومدن

بلند میشم و گردنبند و توی جعبه اش میزارم و با ربانش میزارم تو کوله ام

مامانی میاد تو خونه من و آرام هم میریم کمک نگین و مامان و ساکا و وسایلش و میبریم تو اتاقش...

بعد از جا به جا کردن وسایل نگین، سه تا هات چاکلت درست میکنم و میشینیم تو تراس..

نگین_مرسی کمکم کردید شمارم تو زحمت انداختم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرام_نه بابا زحمتی نبود

بر میگرده سمت من:

آرام_به سورنا یه پی ام بده تشکر کن دیگه

هات چاکلتم مزه میکنم و با یادآوری صحنه ای که سرم و ب*و*س کرد غرق لذت و ذوق میشم

نگین_اینی که میگید کسیه که باهاش کار میکنید؟

آرام_اون که اره هم تو یه کافه کار میکنیم هم، هم دانشگاهیم، هم دوست پسر نیلگونه

چیییییی؟؟؟؟هات چاکلت میپره تو گلوم..آرام محکم به پشتم میزنه و واسه اینکه جلوی نگین ضایع نشه با لبخند میگه:

آرام_شما هم مثله نیلگونین؟این بچه که اصلا انگار راه گلو نداره یا همش غذا تو گلوش میمونه یا نوشیدنی

نگین_چه بد نه من اینجوری نیستم

سرفه ام که قطع میشه تکیه میدم به صندلی..دختره ی کودن آخه این چه حرفی بود زد..

سورن کجا دوست پسر منه!!!

هیچی دیگه آرام شروع میکنه به داستان گفتن از رابطه عاشقانه منو سورنا همش خودمو کنترل میکنم تا خندم نگیره..

عکس سورنا رو هم نشون میده و یه تولد خیالی میسازه که سورنا واسم گرفته و کلی هم از کادو تعریف میکنه..

با شگفتی نگاهش میکنم که این همه حرف و از کجاش میداره..

بعد از یک ساعت که کلی خالی واسه نگین میبنده بالاخره از جامون بلند میشیم و نگین شب بخیر میگه و میره اتاقش..

لباس خوابم و میپوشم و کنار آرام دراز میکشم:

_آخه این چرت و پرتا چی بود گفتی؟؟

آرام_نمیدونم بابا فقط دوست داشتم نگین فکر کنه سورنا دوست پسرته

میخنده:

آرام_امشب تازه فهمیدم قدرت تخیلم بالاست

بر میگرده سمتم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرام_حالا جدی نمیخوای از سورن تشکر کنی؟

_باورت نمیشه من هنوز تو شوک چند ساعته پیشم..اصلا نمیدونم فردا چه جوری باید باهاش روبه رو شم..وای خجالت میکشم

آرام_اووو خب بابا توام همچین میگی هرکی ندونی فکر میکنه کجارو ب*و*س کرده

قهقهه میزنه:

آرام_فکر کنم اگه اونجوری بوست کنه راهی بیمارستان میشی

یه لحظه از فکره بهش دلم میریزه...پشتم و میکنم بهش و چشم بندمو میکشم پایین:

_بگیر بخواب تا پرتت نکردم پایین

***

رو پاهام میشینم و کاسه ی شیر و کنار باغچه میزارم.چشم میچرخونم توی باغچه و روی دیوار نیستش!

_فکر کنم خواب مونده.

بلند میشم و برمیگردم سمتش.

سورنا_صبح بخیر

_سلام صبح بخیر.پیداش میشه!

میخنده:

سورنا_اگه مثله تو خوابالو باشه به این زودیا پیداش نمیشه

نگاهم به لباش میوفته.حس میکنم جای لباش رو سرم داغ میشه.

همونجور که لبخند رو لباشه میره سمته در کافه.

سورنا_نمیای؟

به خودم میام و دنبالش وارد کافه میشم.

آهنگ شادی در حال پخشه و صدای بچه ها از آشپزخونه میاد

وارد آشپزخونه میشیم.سورن با بچه ها مشغوله حرف زدن میشه.برمیگردم سراغ کیک و با همزن به جونه خمیر میافتم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

کی باید ازش واسه کادو تشکر کنم؟زیر چشمی نگاهی بهشون میندازم.سورن گوشی سیاوش و گرفته و به اس ام اس تازه ای که واسش اومده نگاه میکنه و بلوط هم آویزون شده ازش:

بلوط_جون من سورن بده ببینم کیه؟دختره؟؟؟؟

سورنا دستشو بالا گرفته و بلوطم سعی داره گوشی ازش بگیره.

سورنا_هرکی به نفعم کار کنه گوشی و میدم بهش.

سیا حرصی میخنده:

سیاوش_مرتیکه میخوای خونه خرابم کنی؟

بلوط سمت سیا جیغ میکشه:

بلوط_سیاوش!!کیه مگه هان؟؟

سورنا با قیافه ای موزی میگه.

سورنا_بلوط به خاطره خودت میگم نبین

فربد می‌خنده.

فربد_اگه رابطت واست مهمه و میخوای دووم داشته باشه بیا برو سر کارت.

صدای اس ام اس دوباره از گوشیه سیا بلند میشه.

بلوط واقعا عصبی میشه:

بلوط_سیاوش خودت گوشی و بگیر و بده بهم زود باش

سیاش سمت قهوه ساز میره:

سیاوش_سورن بده بهش

سورنا در حالی که به صفحه ی گوشی نگاه میکنه سری از تاسف تکون میده:

سورنا_اوکی سیا میخوای کات کنی پس.

فربد_بده من ببینم !

سورن گوشی و پرت میکنه و فربد رو هوا میگیرتش

بلوط میز و دور میزنه و این بار آویزون فربد میشه:

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بلوط_بدش من فربد

فربد نگاه نگرانی به بلوط میندازه:

فربد_خودت خواستیا!!!

مایه ی آماده شده کیک و توی ظرفش میریزم..

علیرضا با کیسه های خرید وارد آشپزخونه میشه و به همه سلام میده.سیاوش کمکمش میره و وسایلارو جابه جا میکنن

آرام گوشی و از دسته فربد بیرون میکشه و پرت میکنه سمته بلوط.نگاهم به سورن و فربد میوفته که جا خوردن

بلوط با قیافه ای بهت زده به صفحه گوشی خیره شده ب صدای آرومی میگه:

بلوط_سیاوش؟

سیاوش کنار یخچال اسموتی های آماده رو میچینه و صدای بلوط و نمیشنوه.

بلوط این بار داد میزنه:

بلوط_سیاوش این کیه؟

هان!!یعنی واقعا کسیه!!!اینا که داشتن شوخی میکردن!!!

سیاوش با خنده برمیگرده سمته بلوط:

سیا_بازیتون گرفته ها!!!از این اس ام اس تبلیغاتیاست دیگه!

بلوط خیره بهش نگاه میکنه و هیچکس حرفی نمیزنه.سورنا کلافه دست تو موهاش میکشه و آرام پرسش گرانه به فربد نگاه میکنه.

ظرف کیک و که میخواستم بزارم تو فر رو میز میزارم.نگاه عصبیه بلوط نگران کنندست

بلوط_کیه این؟

سیاوش در یخچال و میبنده و سمت بلوط میره.

گوشی و از دست بلوط بیرون میکشه:

سیاوش_چی میگی واس...

به اس ام اس خیره میمونه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

همه ساکت به بلوط و سیا نگاه میکنیم..

استرس همه ی وجودمو گرفته و نگرانه بلوطم.

سیاوش نگاهش و از گوشی میگیره و به بلوط نگاه میکنه:

سیاوش_این سهیلا خواهره مجیده...میخواد بیاد کار با دستگاه و بهش یاد بدم!!این چه رفتاره بچه گانه ایه از تو بعیده بلوط!!!!

بلوط با صدایی که از عصبانیت میلرزه میگه:

بلوط_هر خری میخواد باشه...چه جوری به خودش اجازه میده انقدر راحت و صمیمی حرف بزنه..این(عزیزم امروز وقت داری؟)یعنی چی؟

سیاوش_گفتم که میخواد واسه چی بیاد..

بلوط با صدای بلندی داد میزنه:

بلوط_به جهنم که میخواد واسه دستگاه بیاد.من میگم این عزیزم کوفتی یعنی چی؟؟؟

سیا عصبی پوفی میکشه و میگه:

سیاوش_الکی داری بهونه میگیری بلوط گندش نکن

علیرضا روبه بقیه میگه:

علیرضا_بچه ها برگردیم سر کار مشتری اومده..فربد صندوق..آرام سفارشا..

همه بر میگردن سر کاراشون..اما من همونجوری نگران به بلوط نگاه میکنم که اشک تو چشماش جمع شده...

بلوط_پس اگه واسه منم از این اس ام اسا بیاد مشکلی نیست دیگه؟

سیاوش_بهش بگم گوه خوردی عزیزم نوشتی؟آره؟میگم خواهره مجید رفیقمه...چی باید بگم بهش؟!

بلوط با صدای آرومی که پر از بغضه زیر لب میگه:

بلوط_هیچی...

و به سرعت از آشپزخونه میزنه بیرون...

ظرف کیک و سریع میزارم تو فر و درجه رو تنظیم میکنم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سیا با همون اعصاب خورد بر میگرده سر کارش..

از آشپزخونه بیرون میام و دنبال بلوط میگردم..توی اتاق استراحت نیست..توی سالن هم نیست...

آآآآ فهمیدم کجا رفته..از کافه بیرون میام و ساختمون و دور میزنم و وارد حیاط پشتی میشم..روی پله ها نشسته و مشغول سیگار کشیدنه..

کنارش میشینم:

_نمیدونستم انقدر نازک نارجیی!!!

دود سیگار و بیرون میده و با نگاهش دنبالش میکنه:

بلوط_پس چی؟فکر کردی خودت فقط بلدی لوس باشی؟

_الان با سیا قهر کردی؟

برمیگرده سمتم و لبخند میزنه:

بلوط_آخ که تو چقدر ساده ای نیلگونه قشنگم..

پکی به سیگارش میزنه:

بلوط_اوایل دوستیمون خب خیلی بچه بودیم...منم هفته ای هفت روز با سیاوش قهر بودم...یعنی کلا دوستیمون قهر و آشتی بود...

پک دیگه ای میزنه:

بلوط_سیا هم که کارش فقط منت کشی بود..ولی الان اگه قهر کنم میدونم سیا دیگه آدمه اون موقع ها نیست که بیاد منت کشی و ناز منو بکشه..

سیگارش و زیر کتونی هاش خاموش میکنه:

بلوط_اون کارو کردم چون واجب بود..چون باید به سیا نشون بدم رابطمون مهمه اینو خودشم میدونه یه اس ام اس هیچ تاثیری تو دوستیمون نداره

میدونی یه نوع سیاسته که باید تو دوستی داشته باشی خودم میدونم اون عزیزم ذره ای نمیتونه منو تکون بده اما اون کارو کردم که سیاوش حساب کار دستش بیاد

میخندم:

_واو (wow) تو دیگه کی هستی بلوط!!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

میخنده:

بلوط_خودم همه ی اینا رو بهت یاد میدم

_من آخه به چه دردم میخوره...

با آرنجش تنه ای بهم میزنه:

بلوط_لابد میخوای بگی عمه ی خدا بیامرزه من با سورناست

میخندم:

_جدی؟خوش به حاله عمت

لپمو میکشه:

بلوط_خوش به حاله خودت بابا...سورن خیلی خوبه

سرم و تکون میدم:

_آره ولی ما فقط دوستیم

قیافش مچاله میشه:

بلوط_بیخیال بابا دیگه گذشت دورانه این چیپ بازیا..یا مثله آدم با هم باشید یا انقدر الکی بهم نچسبید..

_لابد من باید برم بگم اول!!!

با تعجب نگاهم میکنه:

بلوط_واقعا نیل!!من فکر میکردم طرز فکر قشنگ تری داری..آخه چه اشکالی داره اگه تو اول بگی!!من اول به سیاوش گفتم دوستش دارم!

تورو خدا نگو که از این دخترای مغروره بیخودی!؟

_مغرور نیستم..ولی خب آخه سورن بار ها بهم گفته که فقط واسش مثله دوستم!!

بلوط_توام بارها بهش بگو که من دوستت دارم و تو شخص خاصه زندگی منی...

_خب اگه عکس العمل بدی نشون بده چی!

بلوط_سورن داد میزنه قیافش یه دل نه صد دل عاشقه..حالا اگه یه درصد هم بد برخورد کرد اصلا خودتو نباز چون کاره بدی نکردی

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

صدای آرام از حیاط جلویی میاد:

آرام_بلوط؟نیل؟کجایین؟

بلوط از جاش بلند میشه:

بلوط_پاشو بریم که الان علیرضا میاد سراغمون...

***

کنار مامانی ولو میشم رو کاناپه..

مثله همیشه داره از این سریال آبکیا نگاه میکنه:

_مامانی خدایی اینا چیه میبینی؟

مامانی_نیل توام چیزی به غیر از این سریال من پیدا نمیکنی بهش گیر بدی؟

آلو خشکه ای میندازم دهنم:

_بابا آخه این سریال نه داستان جالبی داره..نه بازیگرای معروفی..نه کارگردان خوبی..کلا به درد نخوره

مامانی_چی ببینم هان؟؟بشینم از اون سریالای نمیدونم چی چیه خون آشام تو ببینم؟!یا اون یکی گیم نمیدونم چی چی...

میخندم:

_نه اونا که به درد شما نمیخوره ولی اینم خیلی..

از بالای عینکش نگاهم میکنه:

مامانی_پدر سوخته یعنی داری میگی من پیر شدم؟؟اون سریالا به درد شماها فقط میخوره؟؟؟

تا میام جواب مامانی و بدم نگین با دوتا بوم وارد حال میشه:

نگین_نیلگون؟

نگاهم و از رو بوما میگیرم و نگاهش میکنم:

_بله؟

روی کاناپه رو به رویی میشینه و تابلوهارو بر میگردونه سمتم:

نگین_اینارو تو انباری پیدا کردم..میشه بزنمشون تو اتاقم؟

به بوم های خاک گرفته خیره میشم..جتی با اون حجم از خاک که روشونه بازم توانایی اینو دارن که برم گردونن به حال و هوای هنرستان...

خودم و تو کارگاه هنرستان هنر های زیبا میبینم..با آرام و سه تا از بچه های کلاس پشت سه پایه ها نشستیم و در حال نقاشی کشیدنیم...چقدر همه چی آروم و ساده بود..خودمون

زندگیمون..کارامون و اخلاقامون...تمامه نگرانیمون با آرام سر ژوژمان و امتحانا بود..وقتی که هفته ها نمیخوابیدیم و مشغوله کارا بودیم..

کلاسمون همیشه بوی رنگ میداد..همیشه در حال نقاشی کشیدن بودیم..

چی میشد اگه میتونستم برگردم عقب و دوباره همونجا بشینم...چقدر آینده واسمون مهم بود..اینکه دانشگاه قبول شیم،اینکه بتونیم گالری خودمون و بزنیم...

اما الان چی شد...تا دانشگاه قبول شدیم همه چی از سرمون پرید همه ی هیجانی که واسش داشتیم همراه آرزوهامون از بین رفت..

نگین_اگه دوست نداری بدی اشکال نداره ها...بر میگردونمشون سر جاشون..

به خودم میام و سرم و تکون میدم:

_نه ماله تو..فقط داشتم به قدیما فکر میکردم

لبخندی میزنه:

نگین_مرسی خوب نگهشون میدارم..فقط با چی باید تمیزشون کنم؟

_با یه دستمال نم دار

از جاش بلند میشه:

نگین_میتونی کمکم کنی؟

از جام بلند میشم و یکی از تابلو هارو ازش میگیرم:

_آره فقط دستمال بیار..

از پله ها بالا میرم...نگین هم با دستمال ها پشت سرم میاد...وارد اتاقش میشیم..اولین بارم میام تو اتاقش

یه تخت بزرگ چوبی داره که رو تختی گل بهی ساده ای روش انداخته..یه کتاب خونه کوچیک از جنش تختش با یه میز تحریر همون جنس

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

کل وسایل اتاقشه..البته یه آینه ی گرد قاب سفید به دیوار زده..پرده هاشم حریر گل بهی و سفید..اتاق خیلی ساده و خوبی و درست کرده

دستمال و ازش میگیرم و بوم اولی رو که فرشته روی یه حبابه رو پاک میکنم..

نگین_مامان دیر نکرده؟

_فکر کنم امشب شو داشتن..تا دیر وقت بعد شو مزون و جمع و جور میکنن

با دقت رو بوم و دستمال میکشه:

نگین_توام امشب زود تر از روزای دیگه اومدی!

_کافه خلوت بود

نگین_رابطت با دوست پسرت خوبه؟

میام بگم دوست پسرم کیه که یاده دروغ آرام میوفتم...ای آرام خدا لعنتت نکنه:

_اوهوم خوبه بد نیست

منم کنجکاو میشم:

_تو دوست پسر داری؟

نگین_نه

با تعجب نگاهش میکنم:

نگین_ولی کسی و دوست دارم

آآآ خواهرمم مثله خودمه..عشقه یه طرفه!!!

_کیه؟

بوم و به دیوار تکیه میده:

نگین_ بین خودمون میمونه

با تعجب سرم و تکون میدم:

_آره

نگین_اسمش شروینه..پسره مادر ناتنیم...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

با چشم های از حدقه دراومده خیره میشم بهش:

_جدی داره میگی؟

سرش و تکون میده..

_میدونه خودش؟

نگین_آره..یه سال دوست بودیم ولی نمیتونیم به مامان و بابا بگیم..خیلی سخته ما مثله خواهر برادر بزرگ شدیم الان بریم بگیم چی!!!

حیرت زده نگاهش میکنم...واقعا چه شرایطه بدی داره!!!باز صد رحمت به خودم

نگین_فقط نیل بین خودمونا

سرم و تکون میدم:

_خیالت راحت

فصل ششم

عکس هارو تحویل استاد کاووسی میدم و برمیگردم سر جام..

به صندلی خالی کتی و ساره نگاه میکنم...

آرام آرشیو عکساشو برمیداره و از جاش بلند میشه:

آرام_این سری اگر ایراد بگیره خودم انصراف میدم با همین جفت پاهام دانشگاه و ترک میکنم..

محکم قدم برمیداره و به سمت استاد میره..از پشت خم میشم رو صندلی سورنا:

_تو پس چرا تحویل نمیدی؟

سورنا_داشتم چک میکردم عکسی و جا نینداخته باشم...

_همه رو آوردی؟

سرش و تکون میده..آرام با لبخند میاد سمتمون:

آرام_آخی بالاخره تحویل دادم خیالم راحت شد..فربد پاشید دیگه بابا تحویل دادن که انقدر ترس نداره

فربد از جاش بلند میشه:

فربد_باز این کارش راه افتاد شیر شد

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سورن و فربد هم عکساشون و تحویل میدن و برمیگیردن..

فربد_علیرضا اس ام اس داده امروز از اون شرکته واسه مهمونیشون میان گفت گوله بعد کلاسا بریم

آرام_نمیگفتم ما همیشه گوله بعد کلاس میریم

کاووسی_برای هفته ی دیگه شش تا کار با فتوشاپ میخوام هم قبل داشته باشه هم بعد.همه رو فایل میکنید تو سی دی..

کیفشو بر میداره و دوباره با تاکید میگه:

کاووسی_آقایون خانوما روی سی دی...نبینم رو فلش بیاره کسی..خسته نباشید

همگی خسته نباشید میگیم و مشغول جمع کردن وسایل میشیم...

آرام_منو نیلگون الان کلاس تصویرسازی داریم!!

سورن_گند زدید با این انتخاب واحدتون صد دفعه گفتم وایستید با هم انتخاب واحد کنیم

آرام_حالا دیگه کاریه که شده..شما برید کافه دیگه

فربد_بعد کلاس زود بیایدها

آرام_نمیگفتی میرفتیم خوش گذرونی

فربد سمت سورن میگه:

فربد_بیا بریم تا من با این دعوام نشده..

خداحافظی میکنن و میرن

آرشیو هامون و برمیداریم و از کلاس بیرون میایم..آرام ارشیوشو میده دستم:

آرام_تو اینارو بگیر برم یه چیزی بخرم کوفت کنیم..

_پس من میرم کارگاه بیا اونجا

آرام_اوکی

و ازم فاصله میگیره و میره...

وارد کارگاه میشم...دومین کلاس و وارد میشم و رو آخرین میزه کار وسایلامون و میزارم..رو صندلی پایه بلند میشینم و گوشیم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

و درمیارم..هیچ خبری نیست..بعد از پنج دقیقه سر و کله آرام با دوتا پیراشکی زیر بقلش زده و دوتا لیوان نسکافه تو دستش پیدا میشه..

خوراکی هارو رو میز میزاره و میشینه کنارم..لیوان نسکافه رو میکشم جلو و بوش میکنم:

_وای دستت درد نکنه...روحم زنده شد

خودش هم لیوانش و بر میداره:

آرام_میدونم معتاد جان

نسکافه و پیراشکی شکلاتی حسابی میچسبه و خستگیم در میره

آرام_کارای چاپ و انجام دادی؟

_آره دوتاشو انجام دادم یکیشم فقط طرحش و زدم..

آرام_چهارشنبه تولد سورناست

چشمام چهارتا میشه:

_همین چهارشنبه که میاد

آرام_آره دو روز دیگه

_خب پس چرا الان بهم میگی!!!

چپ چپ نگاه میکنه:

آرام_خنگول خودمم دیشب فهمیدم فربد گفت

تو فکر فرو میرم..پس سورنا مهر ماهیه!!چندم میشه..میشه...نوزدهم میشه!

باید چیکار کنم واسه تولدش..چی باید بگیرم؟؟؟

***

از پشت شیشه نگاهی کلی به گل فروشی میندازم...

چشمم به گلدون گرد سفالی فیروزه ای رنگ میافته..توش کاکتوس گرد و تپلیه که سرش گل قرمز داره..

کاش آرام یا بلوط اینجا بودن تا نظرشون و میپرسیدم..وارد مغازه میشم

پسر جوونی به سمتم میاد:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_خوش اومدید..میتونم کمکتون کنم..

به سمت گلدون اشاره میکنم:

_میشه اون گلدون و بیارید

گلدون و میزاره رو میز..خوشش میاد؟اصلا کاکتوس دوست داره؟؟

دو دلم..خودم ازش خیلی خوشم اومده!!!

به پسر که پشت صندوق ایستاده نگاه میکنم:

_همین و میبرم

لبخندی میزنه و گلدون و میکشه سمته خودش:

_همینجوری میبرید یا بزارمش تو جعبه؟البته تو جعبه بزارم هزینش اضافه میشه

_بزاریدش تو جعبه

گلدون و تو جعبه ی سفید بزرگی میزاره..کارتم و میگیرم سمتش تا حساب کنه..

کارت و با رسید بر میگردونه بهم...رسید و که میبینم چشمام چهارتا میشه!!!!یه کاکتوش صد و سی هزار تومن!!!

پوف چرا انقدر گرون!!جعبه رو بر میدارم یا خدا چقدر سنگینه...

از مغازه بیرون میام...هوا تقریبا تاریک شده...

خب نمیشه که یه گلدون بدم فقط!

ای خدا چقدر سخته کادو خریدن واسه یه پسر..

کنار پیاده رو وایمیستم و گوشیم و از تو جیبم بیرون میکشم..چشمم به دستبند مهره ایم میافه که یه پلاک انار وسطشه..

شماره ی آرام و میگیرم..بعد از چند تا بوق جواب میده:

آرام_جانم؟

_الو آرام..ببین اون مغازه که ازش دستبند مهره ایا رو خریدیم دقیقا کجا بود؟

آرام_وایستا واست اس ام اس میکنم

_باشه منتظرم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

گوشی و قطع میکنم و از خیابون رد میشم و به سمت ماشین میرم

سویچ و از جیب مانتو بیرون میکشم و در ماشین و باز میکنم...

جعبه گلدون و رو صندلی عقب میزارم و پشت فرمون میشینم..اس ام اس آرام میاد..

نگاهی به آدرس میندازم و راه میافتم..

بیست دقیقه بعد جلوی جواهر فروشی طلایی ماشین و پارک میکنم..

کیفم و بر میدارم و از ماشین پیاده میشم...

در مغازه رو هول میدم و وارد میشم...دو تا مرد مسن و یه خانوم نسبتا جوون پشت میزها ایستادن

مرد_بفرمایید خوش اومدید

جلو میرم و رو به روش می ایستم:

_خیلی ممنون..دستبند ها ی مهره ایتون و میشه ببینم..

مرد_حتما

بعد از چند ثانیه..پنج ردیف شیش تایی جلوم میزاره..

دو ردیف اول که کاملا دخترونن..یه ردیف ماه ها ی تولده اما مهره هاش صورتی و زرد و ...از این رنگاست

به مرد نگاه میکنم:

_این ماه تولد و میخوام اما مهره ی مشکی میخوام..

مرده نگاهی به دستبند مهر ماهه زیر دستم میندازه:

مرد_واستون عوض میکنم مهره هاشو یه ده دقیقه طول میکشه

_موردی نداره منتظر میمونم..

مهره مشکی که رده های نازک سفید داره رو انتخاب میکنم و منتظر میشینم رو مبل تو مغازه..

یه ربع بعد دستبند آماده میشه هم پسرونه شده هم خیلی شیک..یه جعبه ی مشکی مخملی انتخاب میکنم و یه دویست و خرده ای دیگه پیاده میشم..

سوار ماشین که میشم گوشیم زنگ میخوره:

_بله؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرام_کجایی؟رفتی مغازهه؟

ماشین و روشن میکنم و راه میافتم..

_آره دستبند ماه تولدشو خریدم..

آرام_خوب کردی..برمیگردی کافه؟

_نه میرم آرایشگاه موهام یکم بلند شده رنگمم ترمیم کنم..

آرام_حسابی میخوای بترکونی دیگه..های لایتای سرمه ای و بیشتر کن

جیغش بلند میشه:

آرام_اا وایستا الان میدم بهت اح...

صدای سورن تو گوشی میپیچه:

سورنا_خانوم!شما کجا پیچوندی رفتی؟

لبخند میشینه رو لبام:

_اومدم آرایشگاه..

سورنا_موهاتو کوتاهه کوتاه کنااا

_باشه

سورنا_نیلگون؟

لحنش و مظلوم میکنه:

سورنا_کیک فردامو خودت درست میکنی؟

خندم میگیره:

_پررو مثلا حواست نباشه فردا تولدته دیگه!!

سورنا_خوشم نمیاد بابا از این لوس بازیا...از هفته پیش از فکره کادوهام خواب و خوراک ندارم

میخندم:

_هولی دیگه

سورنا_پس درست میکنی؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_خیلی خوب

با صدایی شاد تو گوشی داد میزنه

سورنا_عاشقتم نیلی

قلبم پر از شادی میشه و پروانه ها شروع به پرواز میکنن..هیچ چیز لذت بخش تر از شادی آدمایی که دوستشون داری نیست...

***

پیراهن مشکیم و تنم میکنم...قدش تا روی زانوهامه..دامنش تور مشکیه که پف خیلی کمی داره..

بالاتنش تنگه و یقه اش از سرشونه هام بازه و مربعی شکله از پشت هم همین شکله..

آستین های کوچیکی تا بالای بازو هام داره...جوراب شلواری مشکیم و هم پام میکنم..

روی زمین میشینم و خم میشم تو پایین کمد بین کفش هام..

با دیدن دریایی از آل استارهام آهم بلند میشه...

مگه میشه یه دختر همه ی کفش هاش اسپرت باشه آخه!!!

رو زمین وا میرم...حالا چیکار کنم!!!

بازم باید اسپرت برم...لعنت بهم...

آل استار های مشکی ساق کوتاهم و در میارم و پام میکنم..باز خدارو شکر لااقل تمیزن...

پشت میز آرایشی میشینم و به صورتم کرم میزنم...فر مژه و ریمل هم پشت سرش میزنم...

در اتاق باز میشه و آرام خودش و پرت میکنه تو اتاق...

آرام_تو که تازه داری آرایش میکنی..چقدر این لباسه بهت میاد..موهات چه خوب شده

سرتاپاش و نگاه میکنم..یه شلوارک کوتاه لی با جوراب شلواری قهوه ای با تاپ سبز تیره پوشیده با کفش های عروسکی هم رنگش..موهای بلندش و ل*خ*ت و باز گذاشته..مانتوی مشکی جلو بازشم روش

پوشیده:

_توام خیلی خوشگل شدی..

از تو کیف آرایشم همون رژ قرمز معروف و بیرون میارم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرام میاد پشت سرم وایمسته و تو آینه خودش و نگاه میکنه:

آرام_جدی خوب شدم؟

_آره..به نظرت این رژه رو بزنم؟

نه وایستا این رژه فکر کنم بیشتر بهت بیاد..

در کیفش و باز میکنه و از توش رژو بیرون میاره و میگیره سمتم..

رنگش بنفش خیلی تیرست..رژو میزنم و لبامو رو هم میمالم..توی آینه خودمو نگاه میکنم..تیره است ولی خوبه..

با سایه ی کوچیکه توی دستش سمتم میاد..برم میگردونه سمت خودش:

آرام_چشمات و ببند

چشمام و میبندم و شروع میکنه به زدن سایه پشت چشمم...

بعد از چند لحظه چشمام و باز میکنم و توی آینه خودم و نگاه میکنم:

_یا خدا آرام!!با این تیپ و قیافه حس میکنم دارم میرم کنسرت راکه زیر زمینی

میخنده:

آرام_خیلی خوب شدی..جذاب شدی جذاب

از توی جعبه چوبی گردنبند ماهی و گوشواره هایی که ارام واسم خریده رو میندازم...عطرم میزنم و از جام بلند میشم

_آرام برو از توی یخچال کیک و بزار توی جعبه تا من بیام

سمت در میره:

آرام_زود باش دیگه دیر شد..

***

وارد خونه سورن میشیم..صدای آهنگ کر کنندست...چراغ ها خاموشه و ر*ق*ص نور رو اعصابی در حال چشمک زدنه..

فربد میاد سمتمون و با آرام سمت آشپزخونه میرن تا کیک و بزاره تو یخچال..

با جعبه ی سنگین گلدون این پا و اون پا میشم و سعی میکنم از بین جمعیت بلوطینا رو پیدا کنم...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

چقدر شلوغ چه خبره!!!

سورن و میبینم که کنار پسری که دی جیه و پشت لب تابی وایستاده در حال حرف زدن با پسری دیگست..

آرام و فربد برمیگردن و فربد میبرتمون سمت اتاق خواب..

با آرام وارد اتاق میشیم...اتاق سورناست...انقدر شلوغ و پراز لباسه اصلا نمیتونم اتاق و آنالیز کنم..

مانتوم و در میارم و همراه کیفم گوشه ی تخت میزارم...

فربد وارد اتاق میشه:

آرام_فربد کادوهامون و کجا بزاریم؟

فربد_همه میدن به خوده سورن ولی بدید بزارم تو کمدش الان حالش زیادی خوشه میندازه اینور اونور

آرام ساک کوچیکی و میده فربد میدونم واسش عطر خریده..فربد کادو آرام و میزار تو کمد

جعبه گلدون و با دستبند میدم فربد..ابروهاش میپره بالا:

فربد_اووو...دوتا دوتا کادو میدی؟

با تعجب به جعبه تو دستش نگاه میکنه:

فربد_چیه توش چه سنگینه!

آرام_بزار تو کمد فضولی نکن

فربد چشمی میگه و جعبه هارو تو کمد میزاره و در و میبنده..

از اتاق بیرون میایم و وارد سالن میشیم...فربد میبرتمون سمت بلوط و سیاوش و علیرضا که ته سالن نشستن..با هم خوش و بشی میکنیم و کنار بلوط میشینم..

از همین الان سر سام میگیرم از صدای بلند آهنگ..بلوط پیراهن دکلته ای کوتاه زرشکی رنگ با کفش های بلند مشکی پوشیده و موهاش و مثل آرام باز گذاشته...

زیرگوشم تقریبا داد میکشه:

بلوط_بلا چه باحال شدی

میخندم و با چشمام به یقه ی بازش اشاره میکنم:

_من یا تو؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

قهقهه میزنه..سورنا میاد سمتمون..دستمو فشار میده و سرش و میاره نزدیک گوشم:

سورنا_بیا بریم مامانم ببینتت

هاااان!!!مامانشم مگه هست...نا خود آگاه بدنم پر از استرس میشه...با آرام میبرتمون تو آشپزخونه..خانوم قد بلند و بسیار شیکی با یه کت و دامن شیری و موهای جمع شده شرابی سمتمون میاد..

سورنا به مامانش معرفیمون میکنه و ماهم که ابرازه خوشبختی میکنیم...سریع میخوام از آشپزخونه و از زیر لبخند مامانش فرار کنم

دوباره بر میگردیم پیش بچه ها و پیک پر از ویسکی بلوط و یه نفس سر میکشم...آه حالا مامانشه دیگه این همه هول کردن نداره...

سورن از همیشه خوش تیپ تر شده..یه پیراهن مردونه چهارخونه طوسی جذب پوشیده با یه شلوار کتونه تیره و کالج های مشکی..همش وسط در حال رقصیدن با دوستاشه..فربد و آرام هم میرن وسط

دوباره با بلوط یه پیک دیگه میخوریم و بلوط دستمو میکشه و میبرتم وسطه جمع..ریمکس خارجی و تندی در حال پخش شدنه..بیشتر با بلوط میخندیم و خودمون و الکی تکون میدیم..

بعد از یه بیست دقیقه خسته بر میگردیم رو صندلی هامون...علیرضا و سیا مشغول حرف زدنن..بلوط شیشه رو از جلوی سیا بر میداره و دوباره

پیکامون و پر میکنه..پشت سر هم میریزه و میخوریم..نمیخوام زیاد بخورم مخصوصا که باید تا خونه رانندگی کنم و تا دوروزم مامان میخواد غر بزنه...

سورنا دوبار میاد سمتمون و دستمو میکشه و میبرتم وسط...سورن که زیادی خورده..اما خب فقط از بوی دهنش میشه تشخیص داد وگرنه از حالتاش زیاد معلوم نیست..فقط مدام کمرم و میگیره

و میکشونتم سمت خودش منم که همش یه چشم به آشپزخونه است که ببینم یه وقت مامانش این صحنه های جلف و نبینه..خداروشکر انقدر شلوغه و همه وسطن و تاریکه بخواد هم نمیتونه ببینه..

حسابی خسته شدم اما سورن نمیزاره برم بشینم...

بعد از اینکه کلی میرقصیم میبرتم به یه سری از دوستاش معرفیم میکنه اما من حتی یه دونشونم تو خاطرم نمیمونه..

موقع شام هی واسم از غذا های مختلف میاره و خودشم کنارمون میشینه...بعد از خوردن شام دوباره همه میریزن وسط..اینا چه انرژی دارن..آرام و فربد هم که دسته همه رو از پشت بستن..

با بلوط و سیا و علیرضا کلی عکسای مسخره میندازیم و کلی میخندیم....دوباره با بلوط مشغول ر*ق*ص میشیم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

در گوش بلوط میگم:

_بابا یکم هم با سیاوش بیچاره برقص

در گوشم میگه:

بلوط_ولش کن اون علیرضا رو ول نمیکنه که فکر کنم علیرضا دوست دخترشه منم دارم توهم میزنم...

قهقهه میزنیم و دوباره مشغول رقصیدن میشیم...بعد از چند دقیقه سورن میکشونتم رو صندلی کنار خودش میشونتم..

روی میز جلومون کیک بزرگ قهوه ای رنگیه که روش پر شمع های ریزه..آهنگ آروم میشه و کم کم همه میشینن..بیشتریا با تعجب نگاهم میکنن..

فربد با فندک میاد و شمع هارو روشن میکنه و آرام با دوربین سورنا مشغوله عکس انداختن میشه..

_تو که کیک گرفتی؟

نگاهم میکنه:

_این واسه مهموناست اون واسه خودمه

پسری که از دوستای سورناست با صدای بلند میگه:

_سورنا با یه تیر دو نشون میزنی زرنگ...هم تولد هم معرفی دوست دخترت؟

قلبم تو دهنم شروع به زدن میکنه..چی میگه این؟؟؟

نگاه ها روم سنگینی میکنه...مخصوصا که ندیده حس میکنم مامان سورنا داره نگاهم میکنه...

سورنا میخنده:

_چه فرقی به حال تو داره میگفتم دوتا کادو میاوردی؟

با تعجب به نیم رخ شاد سورن خیره میشم...هان!!الان داره میگه من دوست دخترشم

پسره دوباره میگه:

_بله آقا سورنا کادو هارو از دست دادی..

دی جی شروع میکنه به زدن آهنگ..فربد کنار میره و آرام تند تند شروع به عکس انداختن میکنه...

سورن بر میگرده نگاهم میکنه..چشماش میخنده دوباره بر میگرده سمت کیک و شمع هاشو فوت میکنه...صدای دست و جیغ زدن بلند میشه...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

دلم آشوبه...فربد کیک و بر میداره و میبره آشپزخونه..دوباره همه میرن وسط و برقا خاموش میشه...

انگشتاش بین انگشتام گره میخوره..گرمای دستش بهمم میریزه..تو تاریکی خیره میشه بهم..نورای رنگی روی صورتش حرکت میکنن..

سرش و نزدیک میاره..یا خدا!!!چیکار میخواد بکنی؟؟ب*و*س نکنههههه!!!!!!

نفسش میخوره به گوشم و صدای بمش تو گوشم میپیچه:

سورنا_خوش اومدی به زندگیم

***

آرام_نیل مستی؟

شیشه ی ماشین و پایین میدم تا یکم باد به کله ام بخوره

آرام جیغ میکشه:

آرام_نیل!!!!چته بزن بقل من بشینم...چرا انقدر تند میری؟..

و دستگیره ی بالای سرش و محکم میچسبه..

صدای سورنا تو سرم میپیچه " خوش اومدی به زندگیم"

سرم و محکم تکون میدم...این چی بود دیگه!!

آرام_نیل تورو خدا حالم داره بهم میخوره..

ضبط و کم میکنه..منم سرعتم و کم میکنم:

_آرام؟

آرام_هان؟چته تو؟

فرمون و محکم فشار میدم:

_سورن...بهم خوش آمد گفت..

با تعجب میگه:

آرام_ها!!یعنی چی؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آروم زمزمه میکنم:

_همون..یعنی چی؟!

آرام_هی بهت گفتم انقدر زیاد نخور..

چپ چپ نگاهش میکنم:

_من مست نیستم!!!

آرام_پس این مزخرفات چیه میگی!

به رو به رو خیره میشم:

_شنیدی که دوست سورن چی گفت..سورنم تاییدش کرد..بعدشم در گوشم گفت به زندگیم خوش اومدی..

با تعجب نگاهم میکنه

آرام_دوست سورن چی گفت مگه!!!

با حرص نگاهش میکنم و جیغ میکشم

_بعد به من میگی مستی؟من مستم یا تو؟؟؟پسره ی نره خر داشت اون وسط عربده میکشید بعد تو کر که یه قدمیش بودی

نشنیدی؟؟

خودش و بیشتر رو صندلی ول میکنه و چشماشو میبنده:

آرام_وای چرا جیغ میکشی؟سرم رفت...

نفسم و محکم میدم بیرون و ترجیح میدم با یه آدمه مسته داغون بحث نکنم..چون تو این جور شرایط فقط خودم حرص میخورم...آه سورنا لعنت بهت!این الان یعنی چی!یغنی من دوست دخترشم؟؟یا شاید اونم مست بوده یه چیزی گفته؟الان میشه مستی و راستی؟!یا مستی و نفهمی؟! آه خدا من چه غلطی باید بکنم...چرا همیشه منو میزاره تو آمپاس!!!به ساعت نگاه میکنم،دوازده و نیم..به مامان گفتم تا یازده خونه ام...میکشتم!پام و میزارم رو گاز..

***

"مرسی بابته کادو های قشنگت،و اینکه اومدی"

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

برای بار صدمه که پی ام سورنارو میخونم...لابه لای جمله ها دنبال حرفی از کار دیشبش میگردم..چه جوری میتونه انقدر فکره منو درگیر کنه آخه؟!

از روی میز رمان روانشناسی جدیدی و که تازه خریدم و بر میدارم...ورق میزنم....ورق میزنم...ورق میزنم...

کتاب و روی میز پرت میکنم و کلافه چنگی تو موهام میزنم:

مامان_نیل،کلافه ای چرا؟

پشت میز غذا خوری ته سالن نشسته و سرش تو برگه های حساب کتاب مزونه..نگین از دیروز رفته پیش خانواده اش..بیشتر آخر هفته ها رو با اونا میگذرونه..آرام هم که هنوز از خواب بیدار نشده..

مامانی کجاست!!!؟؟

مامان و نگاه میکنم:

_مامانی کجاست؟!

سرش تو لپ تاپشه:

مامان_جمعه ها میره دوره همی دیگه..

از پشت عینک مطالعه ی گردش غضبناک نگاهم میکنه:

مامان_مگه نگفتم مهمونی میرید زیاد نخورید؟!

نگاهم و ازش میدزدم و زل میزنم به گوشیم:

_زیاد نخوردیم..

مامان_واسه همین آرام چپ کرده؟!ساعت یکه هنوز خوابه.بعدم فکر نکن دیشب نفهمیدم کی اومدی!نیلگون تازگیا اصلا واسه حرف من ارزش قائل نمیشی..

ناله میکنم:

_وای مامان تورو خدا باز شروع نکن سرم درد میکنه

مامان_سر دردت واسه زیاده رویه دیشبته...با همون حالت پشت فرمونم نشستی...تازگیا خیلی داری اذیتم میکنی..

وقتی مامان به غر غر کردن میافته فقط باید سکوت کنی و گوش کنی..اگه بخوای حرفی بزنی آخرش به غلط کردن میافتی.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

مامان_خودت میدونی من سر چیزای بیخود بهت گیر نمیدم..ولی وقتی بهت چیزی و تذکر میدم جدی بگیر لطفا..

جوابی نمیدم...

مامان_دیگه دوست ندارم انقدر مست برگردی خونه که سویچ و رو ماشین جا بزاری..

هاااان!!سویچ و جا گذاشتم رو ماشین!وای سوتی از این بزرگ تر!!

مامان_هرکی ماشین و ببینه چه جوری پارک کردی؛ میفهمه کار یه آدمه مست بوده..باز خوبه یادت بوده باید تو حیاط پارک کنی..

شِت!(لعنتی)..گند زدم حسابی..روم نمیشه مامان و نگاه کنم..درسته که همه ی کارام و میدونه..اما دیگه بی حیا بازی که نباید درارم...

به صفحه ی خاموش گوشی خیره موندم..

_معذرت میخوام

صداش مهربون تر می شه:

مامان_پاشو دوتا قهوه درست کن ببر با آرام بخورید بلکه حالتون سر جاش بیاد

خب خداروشکر این بار زودتر کوتاه اومد و صلح و بر قرار کرد..

سمت آشپزخونه میرم..دوتا قهوه درست میکنم و سمت اتاق میرم..

آرام با همون لباس ها و آرایش بهم ریخته روی تخت غش کرده..سینی رو روی میز میزارم و بالای سرش وایمستم..

تکونش میدم:

_آرام؟آرام پاشو

تکونی نمی خوره..محکم تر تکونش می دم:

_هی آرام؟؟؟پاشو دیگه خرسنبک

لای چشماش باز میشه و بی حال می ناله:

آرام_چی شده؟

_هیچی فقط لنگه ظهره..واست قهوه آوردم پاشو از خماریه بعده مستی متنفرم..

میرم سمت قهوه ها..بی حال می شینه روی تخت..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

در تراس و باز میکنم..

_لباسات و عوض کن..یه آبی هم به صورتت بزن بیا تو تراس..پاشو آرام

وارد تراس میشه و بی حال میشینه روی صندلی..قهوه اش و بر می داره و سر می کشه:

_آروم تر خفه می شی..

ماگ خالی شده رو تو سینی می زاره و پاهاش و روی میز دراز می کنه:

آرام_وای خدا دارم از سر درد می میرم..

_آرام؟

نگاهم می کنه:

آرام_هوم؟

_میشه منو بکشی؟

سرش و به سمت آسمون می گیره و چشماش و می بنده:

آرام_خدایا چرا این و نجات نمی دی؟آخه تا کی باید درده دیوانگی و بکشه!؟بسش نیست؟جوونه، آرزو داره.

لگدی به صندلیش می زنم:

_اصلا می دونی من چه حالی دارم؟!

چشماشو باز می کنه و بر می گرده سمتم:

آرام_آره قربونت برم..کلافه ای،سر درگمی،خسته ای،می خوای بمیری...داغونی نیلگون،داغون.

تا میام حرف بزنم می گه:

آرام_بابا شاید تو مستی یه چرتی گفته..بخدا من موندم تو چجوری بعد از این همه مزخرفاتی که سورن میگه بازم جدیش می گیری؟خودتم می دونی سورنا هیچ کدوم از حرفاش جدی نیست

به گوشیم روی میز خیره می شم:

آرام_جدیش نگیر

چپ چپ نگاهش می کنم:

_همون بخوابی مفید تری..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرام_عجبا..چی بگم خب؟مگه غیر از اینه که سورنا الان یه حرفی میزنه یک ساعت بعد یادش میره؟منظور دار حرف میزنه ولی میگه منظوری نداشتم؟

سورنا یه همچین شخصیتیه؟

_این ماشین چرا اینجوریه؟

به ماشین که دیشب کج پارک کردم تو حیاط اشاره می کنه.با وحشت نگاهم میکنه و به بدنش دست میکشه:

آرام_زنده ایم؟دیشب چه جوری اومدیم؟

می خندم:

_خودمم یادم نیست

یکی از ابروهاش و بالا می ده:

آرام_دوستت دارم که انقدر کله خری!باید قربونی بدیم که با اون حال تو سالم رسیدیم

_این یعنی الان متشکری؟

میخنده:

آرام_آره واقعا کار هر کسی نیست

قفل گوشیش و باز می کنه:

آرام_تورو خدا میبینی!!!این خانواده من یادشون نیست یه دختره بدبختی گوشه ای از این دنیا دارن!!!از دیروز تا حالا یه زنگ به من نزدن!!

_خب مامانم به مامانت می گه این جایی دیگه..

آرام_راست میگی...صد درصدم گفته دیشب با چه وضعیتی برگشتیم خونه

سرم و تکون می دم:

_شک نکن..

***

خوابم گرفته و تقریبا تو چرتم...تاریخ هنر یکی از تخصصی ترین واحدامونه!

اما این حجم از نفرت و نسبت بهش درک نمی کنم!!!

اما چیزی که درکش واسم سخت تر از تاریخ هنره،پی ام های عاشقانه ایه که فربد و آرام بهم می دن!!!

اما...اما یه چیز دیگه که از همه ی اینا غیر قابل درک تره مونا یکی از دخترای کلاسه که تو کلاس تاریخ سرشار از انرژیه و حتی فرصت حرف زدن به استادم نمی ده...

به ساعت نگاه میکنم...بیست دقیقه مونده!!

تحمل فضای کلاس واقعا واسم سخته و اگه بیشتر بمونم یه تو دهنی به مونا می زنم..

از جام بلند میشم و کولم و بر می دارم و از کلاس بیرون می زنم...

وارد حیاط که می شم یه نفس عمیق می کشم...آخیش!!!وای هوای تازه چه خوبه...

روی یکی از نیمکت ها ولو می شم..

آرام بهم پی ام داده "کجا رفتی؟؟؟"

جوابشو میدم "تو حیاطم،زود بیاید"

یه ربع بعد از در ورودی بیرون میان..بلند می شم و میرم سمتشون:

علیرضا_کجا رفتی؟

فربد_دیونس دیگه یهو قاطی می کنه..

سورنا_چت شد یه دفعه؟

جلو تر ازشون راه میافتم و پشت سرم میان:

_نمی تونستم حتی یه ثانیه دیگه اون کلاس مزخرف و تحمل کنم..

آرام_وای این مونا چقدر فک می زنه این سری جورابه یه هفته نشستم و در میارم می کنم تو حلقش...

همه با هم به حرف چندش آرام واکنش نشون می دیم:

سورنا_اه اه فربد چجوری این کثیف و تحمل می کنی؟

آرام_سورنا دوست داری جورابامو بکنم تو حلق خودت؟

می توپم بهش:

_خفه شو آرام گشنمه لهت می کنما...

آرام_جورابام هستا بدم؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

همه با هم می ریزیم سرش و فحش و می کشیم بهش...

سوار ماشین سورن می شیم..علیرضا جلو کنار سورن می شینه منو آرام و فربد هم عقب..سورن راه میافته:

علیرضا_سورن یه جا نگه دار غذا بخریم ببریم کافه..

از گشنگی گریم گرفته:

_پیتزا بگیریم

فربد غر میزنه:

فربد_پیتزا چیه!!یه کوبیده ای چیزی بگیریم

سورنا_کوبیده نه..من ه*و*س جوجه کردم..

علیرضا_جوجه خشکه میمونه تو حلق آدم..الان زرشک پلو میچسبه

آرام_جورابام و بدم؟

داد و بیداد شروع میشه...

***

بلوط_با سیاوش یه خونه دیدم هم خودش خوبه هم قیمتش..

آرام_واسه اجاره؟

بلوط_آره،باید وسیله هامو بخرم..این ماه که انقدر قسد و قرض و قوله داشتم هیچی واسم نمونده..

تخم مرغ و به مایه کیک اضافه می کنم و با همزن به جونش می افتم:

_بلوط من چهار تومن پس انداز دارم..بهت قرض می دم هر وقت داشتی بر گردون

آرم ناخنکی به کوکی هایی که درست کردم می زنه:

آرام_منم دارم بهت قرض می دم

بلوط_تو حساب مشترکم با بلین پول دارم باید اون و بردارم..کم آوردم ازتون میگیرم

آرام سرشو تکون میده:

آرام_خلاصه که تعارف نکن هروقت خواستی بگو

با ورود سیاوش و علیرضا به آشپزخونه بحث و تمومش می کنیم و هر کی برمیگرده سر کار خودش..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سه کیک و درست می کنم و توی فر می زارم...

دستکش هارو می پوشم و به جونه ظرفا میافتم...

کاش زودتر کارای سیاوش و بلوط جور شه برن سر خونه زندگیشون...

دستای سورنا میاد کنار دستم زیر آب..سرم و کج میکنم و نگاهش میکنم:

سورنا_اومدم کمک

اسکاج و برمی داره و می کشه به بشقاب توی دستش..چشمم به دستبدی که واسش خریدم میافته که تو دستشه..به دستش میاد..

_دسبندتو درار آب بهش نخوره بهتره

سریع ظرف و توی سینک ول می کنه و دستبند و از دستش در میاره و آب می گیره بهش که کفاش بره..بعدم می زاره رو کابینت:

سورنا_خوب شد گفتی یادم نبود

دوباره اسکاج و بر می داره و مشغول میشه:

سورنا_من دیگه همیشه دستنبدی که واسم خریدی و می دازم..توام گردنبدتو بزار همیشه گردنت باشه..

از دسته این پروانه ها ی تو دلم که تا سورن یه چیزی میگه بی جنبه بازی و شروع میکنن:

_خیلی دوسش دارم دلم نمیاد بندازمش خراب میشه..

ظرفایی که می شوره رو تو سینکه سمت من می زاره منم آب می کشم..

سورنا_از این به بعد بنداز درشم نیار..خراب نمیشه

بشقاب و توی آبچکون می زارم و نگاهش میکنم:

_اگه گم بشه چی؟

برمی گرده نگاهم میکنه:

سورنا_اگه گم شد با من..

رومو بر می گردونم و دوباره مشغول شستن میشم..

_باشه پس مسئولیتش با خودته

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

میره از رو میز دوباره ظرفای کثیف و میاره:

سورنا_من کلا آدمه مسئولیت پذیری هستم..مسئولیت حرفی که شب تولدمم زدم تمام و کمال قبول دارم..

خشکم میزنه و لیوان تو دستم تو سینک میافته...اما سورنا خیلی ریلکس به کارش ادامه میده

سورنا_میدونم پیش خودت فکر کردی حتما حالم خوش نبوده یه چیزی گفتم...اما کاملا حالم خوب بود و هشیارم بودم

نیشم باز میشه و بی اختیار برمیگردم سمتش:

_واقعا یادته چی بهم گفتی؟

سورنا_نه چی گفتم مگه؟

نیشم جمع میشه...روم و برمیگردونم و بشقاب و زیر آب می گیرم..

صدای خندش بلند میشه:

سورنا_نکنه بهت گفتم خوشگل شدی؟نگو که باور کردی..من این حرف و تقریبا به همه می زنم...تیکه کلاممه..

زیر لب مسخره ای نثارش می کنم..

سورنا_شوخی کردم..ببین نیلگون من دوست دختره گنده دماغ نمیخواما...

دوباره نیشم باز میشه و نگاهش می کنم:

_پس یادته!

میخنده:

سورنا_چیو؟

با پا لگد محکمی به مچ پاش میزنم..آخش بلند میشه:

سورنا_آخ پام!!!این درسته بعد دوستی چهره واقعی خودتو نشون بدی..پس کجا رفت اون چهره مظلوم و زیبات؟

خندم و قورت میدم و جدی ظرفارو آب می کشم:

_دوستی! کدوم دوستی؟

قاشق هارو دسته میکنه و با اسکاج میافته به جونشون

سورنا_لوس نشو

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

قیافه جدیم و حفظ می کنم:

_من کاملا جدیم

سورنا_تلافی کار خوبی نیست

_الان پشیمونی از کارت

_به هیچ وجه

روم و بر می گردونم:

_باشه خودت خواستی..

ملتمسانه نگاهم میکنه:

سورنا_شوخی کردم...شوخی..نکن این کارو با من..

با بدجنسی نگاهش میکنم:

_پس درست پیشنهادتو بده..

بهم خیره میشه و لبخند شیرینی می زنه:

سورنا_نیلگون میشه لطفا باهام دوست بشی؟

از ته دل به قیافه بامزش می خندم:

_این لطف و بهت میکنم..

صدای دست زدن بلند میشه و پشت سرش صدای سیا:

سیاوش_مخ زنی به سبک ظرف شویی..عالی بود..دمت گرم سورن

بر می گردیم سمتش...جیغم بلند می شه:

_تو گوشت اینجاست؟

میخنده و به سمت در میره:

سیاوش_برم به بقیه مژده بدم

***فصل هشتم

میپرم بالای اُپن و دراز می کشم.صدای قلنج کمرم بلند میشه.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بلوط و آرام هم وسط حال ولو شدن رو زمین.

آرام_یعنی بلوط خونه از این کثیف تر نبود دیگه؟

بلوط با صدایی خسته می گه:

بلوط_با پولی که ما دادیم همینم زیادیه.

به دیوار هایی که حسابی سابیدیمشون و تمیز شدن نگاه میکنم:

_خیلی خونه ی خوشگلیه.خب همه ی خونه ها اولش کثیفن!الان خیلی خوب شده..وسایلاتم بچینیم عالی میشه .

زنگ آیفون بلند میشه..بلوط از جاش بلند میشه:

بلوط_آخیش غذا رو آوردن

از جاش بلند میشه و با کیف پولش سمت در میره.

غذارو روی زیر اندازی که روی زمین گذاشتیم میزاره.کنارشون ولو می شم.

در جعبه رو باز میکنم و بوی لذیذشو داخله ریه هام می فرستم.

_وای خدا مگه بهتر از پیتزا هم داریم؟

تیکه ای از پیتزارو می چپونم تو دهنم:

آرام رو به بلوط میگه:

آرام_همین که عروسی نمی گیری خودش کلیه.چیه بابا فقط خرج اضافه است..منم عروسی نمی گیرم اصلا خوشم نمیاد.

بلوط_یه مهمونی خونه خودم و بلین میگیرم.فقط دوستامون و دعوت می کنیم..

آرام_خانواده سیاوش مخالفت نکردن که نمی خواین عروسی بگیرین؟

بلوط گازی به پیتزاش میزنه:

بلوط_نه بابا،کلا خانواده خیلی جالبی داره..با هم دیگه اصلا کاری ندارن..وقتیم که سیا همه چیش و از دست داد و بی پول و بیکار شد اینا اصلا نفهمیدن انگار..

با تعجب نگاهش می کنم:

_وا مگه میشه؟!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بلوط_آره منم اولش باورم نمی شد اما این مدلین

آرام_تو بری بلین حسابی تنها می شه..

بلوط_بلین از صبح زود میره آرایشگاه تا شبتقریبا فقط واسه خواب برمی گرده خونه..بعدم زیاد دور نیست خونه هامون...

منو بلین کلا مستقل بودن و یاد گرفتیم..

در نوشابم و باز می کنم و می خورم:

_فردا صبح زود باید بیاریم وسایلتو..که زود هم بچینیم..

بلوط شرمنده نگاهمون می کنه:

بلوط_شما رو هم از کار و زندگی انداختم

آرام_گمشو بابا پس دوستی به چه دردی میخوره؟

***

بوی خونه های نو رو دوست دارم..وسایل نو و یه فضای جدید..خونه ی سیاوش و بلوط مثل خودشون گرم و دوست داشتنی شده..

دو روز چیدن وسایلش طول کشید..خونشون یه خوابه و نقلیه...احساس خوبی توش دارم..پرده های پذیرایی رو به عنوان کادو واسشون به سلیقه خود بلوط خریدم..

آرام هم یه سرویس غذا خوری خیلی قشنگی هدیه داد..

بعد از این که کارای خونه کامل تموم شد با بلوط و آرام به سمت مزون ماماینا راه افتادیم..بلوط میخواد واسه مهمونی که قراره بگیره لباس تهیه کنه..

وارد مزون می شیم..با کارکنا احوال پرسی می کنیم و سمت دفتر مامان و خاله مریم می ریم..

در می زنیم و وارد می شیم...با خاله مریم روبوسی می کنم و بلوط و به ماماینا معرفی می کنیم:

مامان_خوش اومدی بلوط جان..بفرما بشین

روی صندلی ها می شینیم:

خاله مریم_تعریفتون و زیاد از بچه ها شنیدیم،مشتاق دیدار بودیم..

بلوط لبخند زیبایی می زنه:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بلوط_لطف دارید،شرمنده باید زودتر خدمت می رسیدم

آزاده یکی از کارکنا با سینی چایی وارد می شه...

مامان_دشمنت شرمنده عزیزم..به سلامتی داری ازدواج می کنی؟

بلوط گونه هاش گل می ندازه:

بلوط_بله

خاله مریم_ایشاالله خوشبخت شید

بلوط تشکر می کنه و آرام جعبه شکلاتی که بلوط آورده رو باز می کنه:

آرام_بلوط جان دست راستت رو سر منو این نیلگون بی عرضه

مامان و خاله مریم قهقه میزنن:

مامان_پدر صلواتی هر کی ندونه فکر می کنه ترشیده اید..

آرام_وا خاله ترشیدیم دیگه مگه غیر از اینه...

هولش میدم عقب و واسه بلوط چایی می زارم:

_باز این شروع کرد...

بعد از خوردن چای مامان مدل های لباس و توی لپ تاپ به بلوط نشون میده..

آرام_خاله بلوط لباس عروس نمی خواد چون می خواد فقط یه مهمونی دوستانه بگیره..یه پیرهن سفید ساده بهتره

مامان پیراهن های ساده سفید و به بلوط نشون میده

بلوط پیراهنی رو انتخاب می کنه..مامان میره تا ببینه سایز بلوط موجود هست یا نه..

بعد از چند دقیقه با پیراهن بر میگرده..

بلوط میره واسه پرو..

پیراهن کاملا اندازشه و خیلی هم بهش میاد..بالاش گیپوره و و آستین های بلندی داره و دامنش پر چینه و یه وجب پایین زانوشه..خیلی بهش میاد..

بلوط میره لباسش و عوض کنه..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

با آرام سمت رگال لباس ها می ریم..شومیز مخمله طوسی رنگ چشمم و می گیره..دامن مشکی کوتاه پوفکی خیلی بامزه ای داره.ذوق میکنم:

_وای آرام این چه خوبه!!

آرام سمتم میاد و لباس و زیر و رو می کنه:

آرام_آره خیلی موشه..

سیما که مسئول فروشه رو صدا می کنم:

میاد سمتمون:

سیما_جانم؟

لباس و نشونش میدم:

_از این سایز من هست؟

سیما_بزار برم ببینم

سیما میره...بلوط میاد پیشمون:

بلوط_بهم میومده؟خوبه همین؟

آرام_آره ساده و شیکه..

بلوط_خودمم خیلی خوشم اومد

سیما با لباس سایزم بر میگرده..آرام هم پیراهن لیمویی انتخاب میکنه که یقه دلبری خیلی خوشگلی داره..

بلوط هر کاری میکنه ماماینا ازش پول نمی گیرن و به عنوان کادوی عروسیش لباس و می دن..

بعد از اینکه کارمون تو مزون تموم میشه بر می گردیم خونه ی ما و بلوط با مامانی و نگین آشنا می شه..

توی تراس می شینیم و مشغول خوردن میوه می شیم..

آرام_گفتی واسه آرایش میری آرایشگاه بلین؟

بلوط_نه دیگه خوده بلین تو خونه درستم می کنه..

گازی به خیارم می زنم:

_خونه جدیده می گیری مهمونیو؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بلوط_نه خونه خودم و بلین می گیرم اونجا بزرگ تره

آرام_کاره خوبی می کنی خونه خودت وسایلاتم نوِ کثیف میشه

بلوط_آره خودمم همین فکر و کردم

برمیگرده سمت نگین:

بلوط_شما هم با بچه ها حتما بیاید خوشحال می شم..

نگین لبخندی میزنه:

نگین_حتما عزیزم

یک ساعت بعد خاله مریم و مامان هم میان خونه و شام و دوره هم می خوریم..آخر شب سیاوش میاد دنبال بلوط و خاله مریم و آرام هم میرن خونه..

مسواکم و میزنم و توی تخت دراز میکشم

گوشیم و چک میکنم سورنا پی ام داده"چطوی؟مهمونات رفتن؟چیکار می کنی؟"

جواب میدم_"خوبم.آره رفتن.دراز کشیدم..تو چیکار می کنی؟"

سورنا_"دارم کارای فوتوشاپ و آرشیو می کنم،انجام دادی؟"

با وحشت از جام میپرم و می کوبم تو سرم:

_واااای...بدبخت شدم

نگین در گوشم پچ پچ می کنه:

نگین_دوست پسرت چه خوش تیپ و خوبه..از عکساشم خیلی بهتره..

نگاهم به سورنا میافته که مشغول رقصیدن با علیرضاست..لبخند می زنم..درسته اولش به نگین دروغ گفته بودیم که سورنا دوست پسرمه..اما الان دیگه واقعا واسه خودمه...

بلوط فوق العاده شده..کار بلین حرف نداره تو آرایش..

بلین و دوست پسرش مشغول پذیرایین..سیاوش از خوشحالی تو پوست خودش نمی گنجه و همش وسط در حاله رقصه...

آرام و فربد پر انرژی ترین زوجین تا حالا دیدم واقعا کنار هم میدرخشن..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

خیلی جالبه که بیرون گود بشینی و آدمای زندگیت و از دور ببینی..انگار یه دید جدید نسبت بهشون پیدا میکنی..

سورنا می برتم وسط واسه رقصیدن...

آدمایی که وارد زندگی آدم میشن میتونن همه چیو تغییر بدن و تورو مثله خودشون کنن..

اینکه قبلا من دو بار بیشتر تو زندگیم نرقصیده بودم البته اسمشو نمیشه رقصیدن گذاشت

الکی خودمو تکون می دادم و اینکه الان همش مهمونیم و انقدر می رقصم پاهام درد می گیره...

یا اینکه آرام از اول دختره شیطون و پر انرژی بود اما کسی و نداشت که پا به پاش دیوونه بازی دراره..

اما الان فربد پایه ی هر کاری باهاش هست..

دوست داشتن همینجوری به وجود میاد اینکه یکی مثله خودت و پیدا کنی..اخلاقای مثله هم داشته باشید..

مثله بلوط سیاوش که هدفشون ساختن زندگیشون به کمک همدیگه است..

تو چشمای خندون سورنا که نزدیک بهم میرقصه نگاه میکنم و لبخند میزنم...اما منو سورنا هیچ شباهتی بهم نداریم..

اگه کسی ازم بپرسه اخلاقای سورنا چه جوریه؟قطعا جوابی ندارم که بدم..

بعد از این همه مدت من نمیدونم سورنا واقعا چه جور شخصیتی داره..فقط میدونم سورنا آدم غیر قابل پیش بینی ایه...

و این دوست داشتن دلیله خاصی نداره وقتی حتی نمیدونم از کجا پیداش شده؟؟

آرام نگین و میاره وسط و باهاش مشغول ر*ق*ص میشه..

با سورنا کناره میز خوراکی ها میریم..سورن پیکی دستم میده:

سورنا_نگین خیلی شبیهته!!

چشمم رو نگین میچرخه:

_خواهریم خب..

علیرضا میاد پیشمون:

علیرضا_وای این دختره چه گیریه

سورنا میخنده:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سورنا_هنوز ول نکرده؟

با تعجب نگاهشون می کنم:

_کی؟

علیرضا با چشم به گوشه ای از سالن اشاره میکنه:

علیرضا_لباس مشکی گل گلیه..

_خب؟

سورنا_گیر داده به علیرضا..

به دختره نگاه میکنم که با دوتا دختره دیگه مشغول بگو بخنده..

قد بلند و هیکل تو پری داره موهای بلند و لختی داره که رنگش به سفیدی میزنه...دندونای سفید و ردیفی داره که میخنده با رژ جیگریش خود نمایی میکنه...دماغش عمل کرده است..

و حس میکنم گونه هاشم ژل زده..قیافه مصنوعی داره ولی خوشگله..

به علیرضا و سورنا نگاه میکنم:

_قیافه اش چقدر آشناست!!

علیرضا_کافه زیاد میاد..دوست بلوطه..

سورنا میخنده:

سورنا_تو که آمار دختره رو داری..پس چرا واسش قیافه میگیری

...پیک خالیم و با یه پر عوض میکنم:

سورنا_نیل؟؟

_هوم؟

سورنا_برو دختره رو بیار

با چشم هایی که از حدقه بیرون زده نگاهش می کنم:

_چیکار کنم؟

علیرضا_گمشو بابا سورن

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سورنا_برو واسه علیرضا آستین بالا بزن دیگه..

به میز تکیه میدم:

_مگه نمی گید دختره خودش آمار میده؟دیگه نیازی نیست من کاری کنم که!

سورنا دستش و میزاره رو کمرم:

سورنا_بالاخره علیرضا باید کلاس و حفظ کنه یا نه؟

علیرضا مخالفت می کنه:

علیرضا_چی میگی بابا سورن!!اضایعست

سور منتظر خیره میشه بهم..زیر لب میگم:

_لعنت بهت

میرم سمت دخترا..آرام و نگین و فربد گوشه ای نشستن..فربد مشغول حرف زدنه و اون دوتا هم غش کردن از خنده...از کنار جمعیتی که در حاله رقصن رد می شم..

دختره با دوستاش نشسته و دارن عکسای سلفی میگیرن...سورن خدا بگم چیکارت کنه آخه مگه من پسرم برم مخ بزنم؟!

نزدیک دختره میشم..همونجور که میشینم رو صندلی سمتش میگم:

_می خوایدازتون بندازم؟

بر میگرده سمتم..به گوشیه تو دستش اشاره میکنم..لبخندی میزنه:

_وای مرسی لطف میکنید..

گوشی و ازش میگیرم و روبه رو شون می ایستم..از جاشون بلند میشن...چند تا دختره دیگه بهشون اضافه میشن..هی ژست میگیرن و منم عکس می ندازم..

عجب غلطی کردما حالا مگه بیخیال میشن!!!

بالاخره بعد از کلی عکس که میندازن رضایت میدن که تمومش کنن...گوشی و دستش میدم:

_دستتون درد نکنه

لبخندی زورکی میزنم:

_خواهش میکنم..قیافتون خیلی واسم آشناست!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

با تعجب نگاهم میکنه:

_جدی؟

چشمام و ریز میکنم:

_کافه پلاک چهار زیاد میاید؟

آآآآآ چی دارم میگم!!!آخه از من تابلوترم هست؟

چشماش برق میزنه:

_بله!!!

نیشم و باز می کنم:

_میگم پس تو کافه دیدمتون..من اونجا کار می کنم..

آخ سورنااااا...حالا اون نیشش باز میشه و چشماش پرژکتور:

_وای جدی؟؟من عاشق اون کافه ام..

دلم میخواد بگم کافه یا علیرضا؟دستش و جلوم دراز میکنه:

_خیلی خوشبختم،یاسمین هستم

دستشو فشار میدم:

_همچنین..نیلگون

روی صندلی ها می شینیم..دوستاش میرن واسه ر*ق*ص:

یاسمین_شما دوست بلوطین یا سیاوش؟

عجب خنگیه!!وقتی هممون تو یه کافه ایم این چه سوالیه؟!

_هردو..

سورنا و علیرضا میان سمتمون...قیافه هاشون کاملا جدیه!!ولی کاملا معلومه دارن خندشون و کنترل میکنن..اینا از منم ضایع ترن

یاسمین خانوم پیکشو به پیکه تو دستم میزنه و سلامتی میگه!!این چه سریع خودمونی میشه!!!

علیرضا و سورن تابلو روبه رو مون وایمیستن...به سورنا لبخند حرصی میزنم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_اومدین...

سورن به یاسمین اشاره می کنه و روبه من میگه:

سورنا_معرفی نمی کنی؟

این الان داره کلاس حفظ می کنه!!دلم میخواد از دستش با سر برم تو میز شیشه ای جلوم..

روی صندلی هایی که دوستای یاسمین کج کردن میشینن.به یاسمین اشاده میکنم:

_یاسمین از مشتری های کافه ست..تازه آشنا شدیم..

خدارو شکر یاسمین از ما هم تابلو تر خیره به علیرضاست..

با دستم به اون دوتا کله پوک اشاره میکنم و روبه یاسمین میگم:

_سورنا از بچه های کافه و علیرضا صاحب کافه..

یاسمین باهاشون دست میده و ابرازه خوشبختی میکنه..

سورنا بهم اشاره میکنه:

سورنا_البته من دوست پسر نیلگونم...کم لطفه نسبت به من..

یاسمین مسخره میخنده.حتما خیالش راحته من رقیبش نیستم!!..سورن بلند میشه و بهم اشاره میکنه:

سورنا_پاشو بریم برقصیم..

از جام بلند میشم..علیرضا معذبه..انگار رو میخ نشسته...تنهاشون میزاریم

مشغول رقصیدن میشیم..دم گوشش بلند میگم:

_این همه تابلو بازی لازم بود؟

با خنده میگه:

سورنا_دختره دیگه ول نمیکنه علیرضا رو...

_حالا تو چرا دخالت کردی؟علیرضا اگه خودش میخواست خودش یه کاری می کرد!!

با لبخند نگاهم میکنه:

سورنا_این چیزا که مهم نیست..مهم اینه من دیگه از علیرضا خیالم راحت میشه..

با تعجب نگاهش میکنم!!!باز مسته؟؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

***کنارش میشینم و ماگ نسکافه ام و روی میز می زارم:

_بالاخره آرشیو فتوشاپ و تحویل دادم..

سورنا_گفت نمره کم می کنه بخاطره تاخیرت؟

کمی از نسکافه ام میخورم:

_نه چیزی نگفت..

مشتری وارد کافه میشه تا میام از جام بلند شم آرام میره سمتشون میشینم سر جام:

_دلم برای بلوط تنگ شده..

میخنده:

سورنا_دلت بیشترم تنگ میشه!!تا یه هفته دیگه ام پیداشون نمیشه..خوبه ازدواج سنتی نبوده!!!

قهقهه میزنم:

_یه زنگ بهش بزنم..

چشمای شیطونش میخنده:

سورنا_کرم داریاااا!!خوابن بیچاره ها..مزاحم نشو

از زیر میز به پاش ضربه ای میزنم:

_هیس بقیه میشنون

سورنا_چیز بدی نمیگم که!!شتری که در خونه همه میخوابه..

چشمام و گرد میکنم:

_سوررررن!!!هیس

قهقهه میزنه:

سورنا_نیل تو چقدر منحرفی به چی داری فکر میکنی؟؟

فربد که پشت صندوقه و فاصله ی زیادی هم باهامون نداره برمیگرده سمتمون و با خنده میگه:

فربد_سورن داداش خانواده نشسته ها!!

سورن میخنده:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سورنا_بابا!!!من تو لفافه دارم میگم شما دوتا چرا داد میزنین...عجبا!!!

فربد_کلا زشته آدم راجبه شب عروسی بقیه حرفی بزنه..

بلند میخندم و سورن جعبه دستمال کاغذی و سمت فربد پرت میکنه:

سورنا_مرتیکه صداتو بیار پایین

فربد جاخالی میده و دستمال میافته روی لپ تاپ

ارام میاد سمتمون و جعبه دستمال و میاره میزاره رو میز و با تعجب میگه:

آرام_چتونه؟؟کافه رو گذاشتید رو سرتون؟؟

بعد سمت من میگه:

آرام_علیرضا گفت بری کمکش

ماگ خالیم و بر میدارم و از جام بلند میشم..سورن بلند میشه و دستشو رو شونم میزاره و میشونتم رو صندلی:

سورنا_من میرم

***

گازی به بستنیم میزنم..

سورنا_دختره به علیرضا شماره داده امروزم بهش زنگ زده..

پشت چراغ قرمز وایمیستیم..

_دختره کلا آدم راحتیه..

نگاهم میکنه:

سورنا_بده مگه؟

گاز دیگه ای به بستنی میزنم:

_جلفه

راه میافته:

سورنا_چرا؟چون شمارشو به علیرضا داده؟!مگه همیشه پسرا باید پا پیش بزارن؟

_تو چرا انقدر تلاش می کنی واسه رابطه اینا؟بعدم چرا گفتی خیالت از علیرضا راحت میشه؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سورنا_همینجوری گفتم

ضبط و زیاد می کنه..

کم میکنم و میگم:

_علیرضا مشکلی داره؟!

دوباره زیاد میکنه ضبطو:

سورنا_نه..

ضبط و خاموش می کنم:

_پس چرا اون حرف و زدی؟

نیم نگاهی بهم میندازه:

سورنا_گیر دادیا نیل!

با تعجب میگم:

_خب نگران شدم..حرفت یه جوری بود!

جوابی نمیده..یعنی علیرضا چشه...نمیتونه با دخترا رابطه برقرار کنه؟مریضه؟نکنه داره میمیره سورنا هم میخواد آخر عمری بهش خوش بگذره؟؟!!!

_سورن؟علیرضا مریضه؟

عصبی نفسشو بیرون میده:

سورنا_چی میگی!

کج می شینم سمتش:

_خب بگو اون حرف یعنی چی؟

بستنی آب شده رو ازم میگیره و پرت میکنه بیرون..غر میزنم:

_چرا پرت میکنی تو خیابون!!

بستنی های آب شده رو از رو دستم میخورم:

_سورن بگو دیگه..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

وارد کوچمون می شیم..

جلوی خونه نگه می داره:

سورنا_تصویرسازی هات و زود انجام بده که مثله اون شب عذاب نکشی!!!

دلخور نگاهش می کنم:

_حالا که اینجوری حرفامو نادیده می گیری مطمئن شدم یه چیزی هست که نمی خوای بهم بگی..

برمیگرده سمتم:

سورنا_ول نمی کنی؟

عصبی داد میزنه:

سورنا_یادت رفته علیرضا ازت خوشش میاد؟ کله روز و چشم ازت برنمیداره...واسه این اصرار دارم با این دختره دوست بشه که انقدر پی گیر تو نباشه..رفیقمه نمیخوام به روش

بیارم..ولی اون شعور نداره الانم که می بینه دوست شدیم خودشو جمع و جور نمیکنه...

صورتش از عصبانیت قرمز شده..گوشم از صدای بلندش درد میگیره و قلبم از ترس تند تند میزنه...

نفس نفس میزنه:

سورنا_همین و میخواستی بشنوی؟

توی چشماش دونباله خنده ی همیشگی میگردم...اما فقط خشم موج میزنه...

سورنا_چرا اصرار میکنی؟چرا یه کاری میکنی عصبی شم؟الکی روزمون و خراب کردی..

کپ کردم..کاش چیزی نمی پرسیدم..

از ماشین پیاده میشم و از صندلی عقب بوم و رنگ هایی که سورن واسم خریده رو برمیدارم و میگم:

_فردا می بینمت..

سمت در میرم و کلید و میندازم..گاز میده و میره..صبر نمیکنه مثله قبل تا برم تو..

وارد حیاط میشم و با بغض بلند میگم:

_همش تقصیره خوده خرمه که گیر میدم...علیرضای مسخره...

محکم پام و رو زمین میکوبم و راه میرم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_یاسمین جلف..بدم میاد ازت

اشکام میریزن.

***تصویر سازی هامو به دیوار میزنم..فربد و سورنا کلاسای تصویرسازیشون از ما جداست..

فکر نکنم امروز تو دانشگاه ببینیمشون..

آرام_حالا علیرضا با دختره دوست شده؟

جعبه پونز هامو می زارم تو آرشیوم:

_نمیدونم فکر کنم!

قیافه اش آویزون میشه:

آرام_اه..کاش دختره رو بهم نشون میدادی تو مهمونی..

استاد وارد کلاس میشه...نمره کامل و که می گیرم خیالم راحت میشه..کارامون و از دیوار جمع می کنیم..

آرام_بریم غذا بخوریم؟

کولم و می ندازم پوشتم:

_نه بریم کافه غذا بخوریم..

از دانشگاه بیرون میزنیم...سوار اتوبوس میشیم..

سرم و به پنجره تکیه می دم...سورنا باهام قهر کرده...

قهر رده که از صبح یه زنگ نزده...ه روز صبح زنگ میزنه و با اون صدای شیرینش سر به سرم میزاره..

چند بار سرم و آروم به شیشه میزنم..ای خدا چه جوری باید گندی که زدم و جمع کنم آخه؟؟

اگه باهام آشتی نکنه چی؟؟اگه بگه بهم بزنیم چی؟؟؟

واااای نه خدایا خودت نجاتم بده قول می دم دیگه اذیتش نکنم..

***

وارد آشپزخونه میشم...بلوط میپره بقلم:

بلوط_الهی فدای این قیافه بی رنگ و روت بشم که دلم واسش تنگ شده بود..

خیره موندم به سورنا که با علیرضا دمه گاز ایستاده و دارن چیزی درست میکنن..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

علیرضا برگشته سمتم و با سر سلام میده..سرم و واسش تکون میدم و بلوط و تو بقلم فشار میدم:

_منم دلم واست یه ذره شده بود...

سیاوش_جمع کنید بابا یه روز همدیگرو ندیدیدا!!!

بلوط ازم جدا میشه:

بلوط_آرام کو؟

_بیرون پیش فربد

بلوط_برم ببینمش

بلوط بیرون میره:

سیاوش_چی بزنم واست؟

_یه نسکافه

از آشپزخونه بیرون میام..سورن حتی برنگشت نگاهم کنه..

در اتاق استراحت و باز میکنم و میرم تو..

کولم و آرشیوم و گوشه اتاق میزارم و پیش بندم و میبندم..

جلوی آینه وایمیستم..رنگم پریده تر از قبله و زیر چشمام گود افتاده بخاطره بی خوابی دیشب..

اصلا یعنی چی!!مگه من چه گناهی کردم...مگه تقصیره منه که علیرضا ازم خوشش میاد؟؟

چطور نمی تونه به رفیقش چیزی بگه ولی می تونه سر من داد بزنه!!!

قهر کنه مهم نیست..

خومو تو آینه نگاه می کنم و ناله می کنم:

_وااای نه باید یه کاری بکنم..

از اتاق بیرون میام و بر میگرد آشپزخونه و ماگه نسکافه ام و از سیا میگیرم..

علیرضا دوتا بشقاب مرغ کنتاکی تزئین شده روی میز میزاره..

آب دهنم راه می افته..انگار از نگاهم می فهمه:

علیرضا_اینارو واسه مشتریا ببر..بعدم آرامم صدا کن بیاید نهار..

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سریع مرغارو تحویل میدم و دست آرام و میکشم و میارمش تو آشپزخونه

علیرضا یه ظرف پر از مرغ کنتاکی جلومون میزاره..با آرام حمله میکنیم بهشون..

سورن مشغول سفارش زدنه..

انقدر تند تند می خورم دل درد می گیرم..

باید به بلوط بگم بلکه یه راهی جلوی پام بزاره..

وارد سالن میشم..وسط سالن پیداش میکنم..

روی پله های حیاط پشتی میشینیم:

_سیگار داری؟

دستش و تو جیب پیش بندش می کنه و پاکت سیگارش و با فندکش میگیره سمتم:

بلوط_چی شده؟

سیگاری در میارم و روشن میکنم..جریان و از شب تولدش تعریف میکنم تا همین امروز..

بلوط_یاسمین با علیرضا دوست شده؟؟؟؟

پکی به سیگار میزنم:

_فکر کنم

بلوط_خود علیرضا تا حالا چیزی بهت گفته؟

نگاهش می کنم:

_چی مثلا؟

بلوط_ابراز علاقه ای چیزی..

_نه بابا

بلوط_دیگه در مورد علیرضا کجکاوی نکن اینجوری سورنا بیشتر حساس می شه..یاسمینم دختره بدی نیست فقط خیلی آدم راحتیه..

دود و بیرون میدم:

_سورنا رو چیکار کنم؟باهام قهره الان

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بلوط_تو ه کار اشتباهی نکردی سورنا خودش عصبیه چون از سمت علیرضا احساس خطر میکنه..توام الان که برگشتیم خیلی عادی باهاش حرف بزن و رفتار کن

انگار نه انگار ه چیزی شده

سیگار و زیر پام خاموش میکنم:

_خوبه تو هستی از ارام نصفه عقل که نمیشه مشاوره گرفت

بدتر گند میزنه

دستش و میگره جلوم:

بلوط_پول ویزیت و بده..

دستشو تو دستم میگیرم و می خندمبر می گردیم تو کافه..میرم تو آشپزخونه سورنا نیست روبه سیا میگم:

_سورنا کو؟

سیاوش_رفت خرید .

میرم سراغ ظرفها .بزار ببینیم تا کی میخواد قهر بمونه؟!

شیر آب و باز می کنم و اسکاج و بر میدارم و مایه ظرف شویی رو میریزم روش...

به دستکشا که کنار سینک افتاده نگاه میکنم

همین!!تمام زورم واسه لج کردن اینه؟دستکش نپوشیدن؟

پوزخندی به خودم میزنم..دختره ی خر

بعد از شستن ظرفا چندتا سفارش و توی سینی می چینم و می برم تو سالن..آرام سر میزی داره سفارش تحویل می گیره..

فربد اشاره می کنه برم پیشش..

سفارش میز آخر و می دم و میرم سمتش..

تکیه می ده به صندلیش و نگاهم می کنه:

فربد_نیلگون جان؟

سرم و تکون میدم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_چی شده؟

فربد_این سوال من از توِ...واسه چی با سورنا قهر کردی؟آشتی کن جان مادرت..غیر قابل تحمل شده...تا شب همین جوری بمونه همه شیشه هارو میاره

پایین انقدر این در و پنجره رو می کوبه بهم..

قیافه نگرانش حنده دار شده..

چشماش گرد می شه:

فربد_بیشرف عذاب کشیدن جوون مردم واست خنده داره؟؟

پشت چشمی واسش نازک می کنم:

_خیر..به قیافه تو خندیدم..درضمن کی با کی قهره؟؟؟اشتباه به عرضت رسوندن..

فربد_حالا با یه معذرت خواهی سرو تهش و هم بیار

چشم غره میرم بهش:

_من کار اشتباهی نکردم

پشتم و بهش می کنم و راه می افتم..بلند می گه:

فربد_با من چرا قهر می کنی ایکبیری؟؟

می خندم و بر می گردم آشپزخونه..بلوط و آرام سرشون تو گوشی آرامه میرم سمتشون و تو گوشی و نگاه میکنم..

کتی عکس جدید از خودش تو خیابون قشنگی توی اینستگرام گذاشته:

بلوط_این چیه دیگه زیرش نوشته؟

آرام_شکست عشقی خورده...

به کپشن زیر عکس نگاه می کن:

"من هنوز خیال می کنم که تو هر شب به من فکر می کنی

قطعا من خیالباف ترین فراموش شده جهانم"

ازشون فاصله می گیرم و می افتم به جون ظرف هام..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

چقدر من به این ظرف ها مدیونم بخاطر وجودشون...چقدر حرصم و ناراحتیم و سرشون خالی کردم...

چقدر واسشون بدم..

***

کاسه ی شیر و کنار باغچه میزارم..

میرم سمت تاپ و می شینم روش..گوزن زشتم و میزارم کنارم روی ..

قفل گوشیم و باز می کنم..بغض می کنم...ضربه ای به شمارش میزنم..

بوق می خوره..یکی..دوتا..سه تا..چهارتا

نمی خواد جواب بده؟پنج تا..چشمام می سوزه..

سورنا_بله؟

بعد از دو روز صداش توی گوشم می پیچه..قلبم محکم تو سینه می کوبه..

سورنا_الو؟

صدام میلرزه:

_سورن؟

صداش نگران میشه:

سورنا_صدات چرا اینجوریه؟نیل چی شده خوبی؟نیلگون؟

می زنم زیر گریه:

_نه خوب نیستم..

سورنا_گریه می کنی؟نیل؟نیل بگو چی شده دارم سکته می کنم

لعنتی چرا دارم عر می زنم...سعی می کنم بغضم و قورت بدم اما نمیشه:

_دو روزه..سو..رن..دوروزه..با من حرف..نمی زنی..مگه من چیکار کردم

هل کرده:

سورنا_گریه نکن..غلط کردم من..گریه نکن نیلگون..نیل عزیزم؟

نفس عمیقی می کشم و جلوی اشکام و می گیرم:

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_فرقی نداره مقصر..من بودم یا تو..حق نداری منو اینجوری ول کنی..

سورنا_شب میخواستم بهت پی ام بدم..نیلگون اشتباه کردم..من هیچوقت تورو ول نمی کنم..ناراحت بودم فقط بغضم و قورت میدم..قلبم آروم میشه:

سورنا_می بخشیم؟

سرم و تکون می دم:

_آره

صداش شاد میشه:

سورنا_آشتی؟

_ قهر نبودم

سورنا_می دونم تو هیچوقت قهر نمی کنی..تو نیلگونی..تو مثله هیچکی نیستی..نباید می زاشتم به اینجا برسه که تو انقدر ناراحت شی..

انقدر سریع؟انقدر راحت اون همه عصبانیت از بین رفت و دوباره پروانه ها شروع کردن؟

سورنا_کجایی؟بیام دونبالت؟

با ناراحتی میگم:

_نمی تونم باید خونه باشم این جمعه مامانم خونست همه خونه ایم

سورنا_باشه فردا صبح خودم میام دنبالت بریم دانشگاه..

_باشه می بینمت..

سورنا_مواظب خودت باش..

گوشی و قطع می کنم..باید همون دوروز پیش میرفتم یه مشت می خوابوندم تو صورتش و می گفتم تو غلط می کنی که با من حرف نمی زنی..

انقدرم عذاب نمی کشیدم...

گربه رفته سراغ ظرفشو داره شیر و می خوره..از جام بلند میشم و گوزن زشت و بر میدارم..

نگاهش می کنم و لبخند می زنم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_سورن همیشه واسه منه مثله تو..

***

درو باز می کنم و سوار میشم..

بر می گرده سمتم و لبخند می زنه:

سورنا_صبح بخیر

کولمو پرت می کنم عقب و بقلش می کنم:

_دلم واست تنگ شده بود..

سرم و می ب*و*س*ه:

_نه به اندازه من..

یکم ازش فاصله میگیرم و دستمو تو موهاش میکنم و بهم می ریزمشون...

غر می زنه:

سورنا_بیچاره ها سه روز حالت عادیشون و حفظ کرده بودن..

می خندم و موهاش و درست می کنم...دوباره محکم بقلش می کنم و بوی عطرش و می فرستم تو ریه ها..فشارم میده و با خنده می گه:

سورنا_بپیچونیم دانشگاهو؟

با خنده ای شیطانی نگاهش می کنم:

_باید دنبال آرامم بریم..می تونیم با اون بپیچونیم

قیافش آویزون می شه:

سورنا_هیچی بهتر از کسب علم و دانش نیست

با خنده ازش فاصله میگیرم و کولم و میندازم عقب:

سورنا_اون مشما سفیده واسه توِ

مشمارو از صندلی عقب بر می دارم و بر میگردم رو صندلیم..

ماشین و روشن می کنه و راه می افتیم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

در مشمارو باز می کنم...یه عالمه شکلات و کاکائو و آبنبات..دوتا شیشه نوتلارو در میارم و ذوق زده می گم:

_وای عاشقتونم..

سورنا_واست mars و Ferrero Rocher هم پیدا کردم..شیرینی آشتی کنونه..

_میشه همش قهر کنیم؟..باز واسه این آرام پاستیل خریدی..

چهارتا بسته بزرگ پاستیل و در میارم..

سورنا_خب تو که دوست نداری..عوضش آرام جونشم واسه پاستیل میده..

وارد کوچشون می شیم..دم در وایستاده و سرش تو گوشیشه..

سورن جلوی پاش نگه میداره..

سوار میشه و راه میافتیم...دستشو دراز میکنه بسته های پاستیلش و از روی پام بر میداره:

_چاکر آقا سورنم هستیم

سورن می خنده:

سورنا_به وقتش جبران می کنی

آرام_ تو جون بخواه سورن جون

سورن نگاهم می کنه و می خنده:

سورنا_دیدی گفتم

می خندم..

آرام_می بینم که واسه امتحان حسابی آماده اید

فریاد سورن و جیغ من بلند میشه..بر می گردم سمتش:

_مگه امتحان داری؟

سورنا_چرت میگه بابا

می خنده:

_خاک تو سرتون فقط به درد جنگولک بازی عشق و عاشقی می خورید..

خودشو تو آینه وسط نگاه میکنه و مقنعه اش و درست می کنه:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرام_کاگاه چاپ هم عملی هم تئوری امتحان داریم

وا می رم:

_خدای من!!...من سری پیشم گند زدم

سورنا_چاپ که کاری نداره

بر میگردم سمتش:

_سورن الان وقت تلافی دوسال تقلبیه که بهت رسوندم..

***

جیرانی استاد چاپ به طرحم نگاه می کنه و سرش و تکون میده:

جیرانی_خوبه ولی جای مانور زیاد داره..تو خونه کاملش کن واسه روز ژوژمان..

نمرم و میزاره و میره سراغ بقیه..

خب اینم از عملی..

تئوری رو هم اگه سورنا درست رسونده باشه بعد نمیشه نمرم..

لباس کارم و در میارم و به آرام میگم:

_وای من حوصله ندارم کلاس بعدی و بمونم

آرام_بهش فکر نکن سخت تر می گذره

کلاس بعدی درس مزخرف و چرت آمادگی دفاعیه..

از اول کلاس میخوابم تا آخرش..

استاد که از کلاس بیرون میره سرم و از رو میز بلند میکنم و صاف میشینم..دستی به صورتم می کشم:

فربد_خسته نباشی نیلگون جان

می خندم_توام همینطور

فربد هم مثل من سر کلاسایی که بدش میاد چرت می زنه..

کولم و باز میکنم و از تو مشما یه بسته کیت کت در میارم..

شیرینی کیت کت حالم و جا میاره و قدرت بلند شدن از جام و پیدا می کنم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

وارد حیاط می شیم..گوشی علیرضا زنگ میخوره و ازمون فاصله می گیره..

فربد پرسش گرانه نگاهمون می کنه و به علیرضا اشاره می کنه:

فربد_خبریه؟

سورنا با تعجب می خنده:

سورنا_نگو که تا الان آرام بهت نگفته؟؟؟

آرام_ای وای یادم رفته بود اصلا..علیرضا با یه دختره دوست شده

فربد چشماش گرد میشه:

فربد_علیرضا!!!!با کی؟

آرام واسش قضیه مهمونی بلوط و تعریف می کنه..

علیرضا کنار ماشین سورن وایستاده...صحبتش تموم شده و داره با گوشیش ور میره..

میرسیم کنارش..فربد نگاهش می کنه:

فربد_توام خودتو بدبخت کردی...دوروز دیگه میفهمی چه غلطی کردی..مارو باید درس عبرتت قرار میدادی بیچاره..

آرام نیشگونی ازش می گیره و پرتش میکنه تو ماشین..

سوار ماشین می شیم و سمت کافه می ریم..

دیگه حتی نمیتونم علیرضارو نگاه کنم وقتی سورنا هست..کاش هیچوقت این اتفاق نمی افتاد..یا حداقل سورن چیزی در این مورد نمی دونست..

ولی من چرا رفتار تابلویی از علیرضا نمی بینم؟؟

***

فصل نهم

بلوط می کشونتم تو اتاق استراحت:

بلوط_اینا دوست شدن؟

خودمو میندازم رو کاناپه:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_وای دیگه از این جمله حالم به می خوره!!دوست شدن دیگه که اومده اینجا

بلوط چشماش گرد میشه:

بلوط_آخه یاسمین اصلا تیپ علیرضا نیست!چجوری دوست شدن؟

پوفی می کنم:

_من دوستشون کردم فکر کنم

دهنش باز می مونه:

بلوط_تو؟؟؟

از جام بلند می شم:

_حالم خوب نیست

بلوط نگران نگاهم می کنه:

بلوط_چرا؟؟باز مریضی؟

حس می کنم می خوام بیوفتم:

_نه فکر کنم بخاطر بی خوابیه

از اتاق بیرون میام و میرم آشپزخونه

صدای خنده های یاسمین آشپزخونه رو پر کرده..سورنا مشغول درست کردن دتاکس واتره(نوعی نوشیدنی که برای از بین بردن سموم بدنه)

توی لیوان ها تیکه های میوه های مختلف رو میندازه..

پشت میز می شینم..یاسمین کنار گاز چسبیده به علیرضا..سیاوش تا میاد بشینه پیشم آرام سفارش های جدید و بهش میده..بلوط وارد آشپزخونه میشه..

کنارم می شینه..یاسمین میاد روی صندلی روبه روییم می شینیه..

شروع می کنه به حرف زدن..سوال پرسیدن..خندیدن...

راجع به همه چی می پرسه..سن..خانواده..رشته..پسر..درامد..سرگرمی..بیشتر بلوط جای من جوابش و میده..

کاش پاهام می شکست و مهمونی نمی رفتم سراغش..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

صداش تو سرم جمع شده..دوست دارم سرم و از دستش بکوبم به دستگاها و از خودم اسپرسو بسازم..

آمار همه چیو در میاره..حتی اینم می فهمه که ساره و کتایون نامی هم وجود داشتن..

علیرضا_نیل سه تا تست نوتلا بزن سریع

از جام می پرم..بالای سر علیرضا حلقه ی فرشته رو می بینم...کاش زود تر صدام میکرد..

از تو یخچال دو تا موز و نوتلا و بر میدارم..

وسایلارو روی کانتری میزارم که همیشه کیکامو درست می کنم..ته آشپزخونه..

سه تا بشقاب و کنار هم می زارم و نون تست هارم توش می زارم..نوتلارو روی نون می مالم و موز های حلقه شدرو می چینم روش..

سس نوتلا رو بر میدارم و روی موز ها طرح می زنم

بعد از پنج دقیقه همش و آماده میکنم و خودم تحویل می دم..

ترجیح می دم همش کار کنم تا بشینم پای حرفای یاسمین..

آرام میاد کنارم تو آشپزخونه..آروم کنار گوشم می گه:

آرام_ماشاالله چه خوش حرفه!!!

با نگاهی آویزون می گم:

_می شه جامون و عوض کنیم؟من برم تو سالن

آرام_عمرا مگه از گوشام سیر شدم..

چشماش و ریز می کنه:

آرام_فقط شانس بیاریم که نخواد بیاد اینجا ور دلمون..من که استفاء می دم..این از من

با پشت دستم آروم می زنم رو لب هاش:

_خفه شو شوخیش هم جالب نیست..

علیرضا با صدای بلند می گه:

_نیل یه اسپاگتی بلونز

از آرام جدا می شم و میرم دنبال کارم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سورنا هم میاد کمکم..نمی دونم علیرضا حس کرده یا نه..ولی تا می تونه بهم کار میده...طوری که تا ساعت نه فقط ده دقیقه فرصت میکنم بشینم..

البته اونم تو سالن می شینم.

و همچنان یاسمین پا به پای ما مونده و داره با بلوط حرف میزنه..

قیافه بلوط کاملا گویای درونشه..

علیرضا_نیل چهارتا سالاد سبز

نکنه علیرضا قصد جونم و کرده!!

مشغول درست کردن سالاد سبز میشم که سورن میاد کنارم و با صدایی عصبی می گه:

سورن_این و درست کردی برو حاضر شو بریم زود تر..

با نگرانی نگاهش می کنم:

_چرا؟

کلافه دستشو تو موهاش می بره:

سورنا_خسته ام

تند تند سالاد و درست می کنم و حاضر می شم...بر می گردم آشپزخونه از بچه ها خداحافظی کنم..

بلوط خودش و ول میکنه بقلم و آروم تو گوشم می گه:

بلوط_نیل من دیگه اون آدم سابق نمی شم

قهقهه میزنم و آروم می گم:

_تحمل کن آدم تو سختیا ستاره میشه..

هلم میده عقب و با تاسف سرش و تکون می ده:

بلوط_کودن او محدودیته که آدم ستاره میشه..

می خندم و سمت یاسمین می رم:

یاسمین_امیدوارم بیشتر هم و ببینیم..

وای!!سرم و تکون میدم و بی حال میگم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_منم همینطور

سورنا_بجنب نیل

خداحافظی می کنیم و از کافه بیرون می زنیم.

***

به دفتر روی میز نگاه می کنم..

دیروز که رفته بودیم با سورن رنگ بخریم ازش خوشم اومد واسم خرید..کوچیکه ولی ورق هاش زیاده

جلدش مقوایی و سادست...با راپید روش کلی ماهی کشیدم..

بیشتر از همه جنس کاغذ هاشو دوست دارم که گرافه..شایدم دوسش دارم چون سورن واسم خریده..

دلم میخواد توش بنویسم...خاطره نه..احساس هایی که تجربه می کنم.شروع می کنم به نوشتن:

_نمیدونم چرا دوست دارم این کارو کنم..کسی چه میدونه..

شاید وقتی که موهام سفید شده و صورتم پر از چین و چروکه نشسته باشم کنار پنجره پیشه گلدون ها و گربه ی چاق و تنبلم و در حالی که برگه،

برگه از دفتر و ورق می زنم تمام

حس های الانم واسم زنده بشه..

شاید هم بدمش به بچه ام البته اگر دختر باشه...وقتی بخونتش نمی دونم چه نظری راجع بهش داره.

شاید فکر کنه مامانش تو جوونی هاش افسرده و اومل بوده یا کلی

حال کنه و فکر کنه خفن و با حال بودم..

امکان هم داره هیچوقت به دست کسی نرسه و کسی هم نخونتش..

به هر حال می خوام این کارو کنم حتی اگه تو پیری هام آلزایمر بگیرم و یادم نیاد همچین چیزی وجود داشته...

یا حتی اگه دخترم نگاهی سرسری بهش بندازه و پرتش کنه یه گوشه.

اما الان مهمه.اینکه پر از احساس های عجیبم..زندگیم وابسته به یه سری آدم شده که هر جور بخوان می تونن تغییرش بدن..

نمی دونم چند نفر مثله من تو اکیپی هستن که توش میتونن احساس خوبی پیدا کنن،

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

با هم شادی کنن و با هم غصه بخورن و بینشون رابطه های عاشقانه ایجاد بشه..

یا از هم بدشون بیاد و تنفر و به وجود بیارن..بهم بدون توقع کمک کنن و هوای همدیگر و داشته باشن حتی اگه دل خوشی از هم ندارن..

شاید هم آدم های زیادی تو محل کارشون مثل من زندگی کردن و کلی خاطره توش دارن..

قبل از اینکه این چیز هارو تجربه کنم فکر می کردم تا آخر عمرم دختر آروم و گوشه گیری می مونم که قیافه افسرده ای داره..

اما قرار نیست ما بدونیم تو آینده قراره چی پیش بیاد!آدم می تونه به جایی برسه که

حتی یادش نیاد تو گذشته چه جور شخصیتی داشته..

ولی یه چیزی و هیچ وقت نمی تونی فراموش کنی اونم آدما و نقششون تو زندگیته..

وقتی با یه نفر می خندی و گریه می کنی،رازهاتون و بهم می گید،روز و شب و با هم سر می کنید

دیگه نمی تونی خیلی راحت از کنارشون رد بشی و پشت سرت جاشون بزاری..به این آدم ها می گن رفیق و جنسیتشم فرقی نمی کنه...

یه جاهایی هست که فقط رفیق هات می تونن کنارت بمونن.. همونجایی که غیر قابل تحمل می شی و

به زمین و زمان بد و بیراه میگی..رفیقت مثله کف دست می شناستت و از

نگاهت تمام حرفای توی دلت و می فهمه..خلاصه خوده تو..مثله اینکه فکر کنی داره درونت زندگی می کنه..

درون آدم الکی نیست که بخواد به هر کسی اجازه زندگی کردن توش و بده..ولی وقتی یه دوست مثل خودت پیدا کنی دیگه درون تو و اون نداره..

من بهترین دوست های دختر و پسر و دارم کسایی که منو از خودم بهتر می شناسنم..

دفتر و که می بندم قیافه بچه ها تو ذهنم زنده می شه..لبخند می زنم..

***

آلو خشکه ای دهنم میزارم..

نگین دانشگاهه و مامان و مامانی تو آشپزخونن..

کتاب تاریخ هنر و ورق میزنم..لعنت به امتحان فردا...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سورنا دوباره از خود گذشتگی کرده و جای من وایستاده تا من بتونم جای جفتمون درس بخونم و با همکاری هم امتحان و سر بلند بدیم

صدای مامان و میشنوم:

مامان_مادره من..من که نمی دونم عکس و العمل جمشید چیه!

مامانی_نکنه جمشید میدونه واسه همینم انقدر راحت گذاشت نگین بیاد اینجا بمونه..

نگین چی شده مگه؟؟اینا نمیدونم من اینجا نشستم!!

مامان_نمیدونم بخدا مامان..

مامانی_خب به خوده نگین بگو

مامان_اونوقت فکر میکنه من کنترولش میکنم..بعدم فکر نمیکنه که اتفاقی تلفنش و شنیدم فکر میکنه فال گوش وایستادم..

مامانی_بالاخره که باید یه کاری کنی..اگه جدی باشن چی!الان حکم خواهر برادر دارن از بچگی با هم بزرگ شدن..همه به عنوان خواهر برادر می شناسنشون..

آآآآ...فهمیدن قضیه شروین و نگینو!!!

مامان_نگین که مثله آرام با من راحت نیست که بشه همچین چیزی و بهش گفت دختره هنوز با من رسمی حرف میزنه!!

مامانی_بالاخره مادرش هستی یا نه..وظیفته باهاش حرف بزنی..

مامان صداش نگرانه:

مامان_بعدم آخه بچه که نیست من چی بگم بهش...من خودم نتونستم زندگیم و نگه دارم...من اگه مادر خوبی بودم که وضعیت بچه هام این نبود..

مامانی می توپه بهش:

_وا نسرین چی میگی!!!بچه هات به این خوبی..

مامان_کی و گول میزنی مامان..شرایطه الان نگین بخاطره منه..دخترمه انقدر باهام غریبست نمی تونم دو کلام باهاش حرف بزنم...اصلا نمیدونم تربیتش چجوری بوده

زیر دست کی بزرگ شده..اونم از نیلگون که یه عمر حسرت پدر کشیده..بخاطره اشتباهات من مزه آغوشه پدر و نکشیده..بچم به من میگه من از کنار بابام تو خیابون رد بشم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

شاید اصلا نشناسمش..اگه تقصیره من نیست تقصیره کیه؟

مامانی_جمشید هم به اندازه تو مقصره..

مامان بغض کرده:

مامان_نه همه ی اینا بخاطره انتخاب جمشید و ازدواج باهاش بود که مقصره اصلی خودم بودم..چقدر آقام خدا بیامرز نشست زیر پام گفت سیمین نکن همه چی که عشق و

عاشقی نیست..من کور بودم بیا اخر عشق و عاشقیم چی شد...همین دوست داشتن زیاده که از آدم یه احمق میسازه..

مامانی با صدای گرفته میگه:

مامانی_بچه بودی مادر ولش کن گذشته..

مامان به گریه افتاده و با صدای بلند میگه:

مامان_بچه های منم الان بچن..اگه اشتباه منو بکنن مقصر منم...من مادر بی صلاحیتیم که حتی یه روزه درست حسابی نمی تونم باهاشون وقت بگذرونم..

بدهی بالا آوردم از صبح تا شب دارم تو اون مزون خراب شده سگ دو میزنم..باید فکر آینده بچه هام باشم اما همش مشغله کاری دارم..اگرم کار نکنم زندگی و چجوری بگذرونیم..

مامان باز نگین هم پدر داره هم مادری داشته که یه غذای گرم جلوش بزاره یا وقتی میاد خونه منتظرش باشه..مامان من عاشق نیلم واسه همینم نذاشتم با جمشید

بره..چجوری خودم و ببخشم!؟

آرم از جام بلند میشم و اشکام و پاک می کنم..دزدکی تو آشپزخونه نگاهی می ندازم..مامانی پشتش بهمه..مامان هم صورتشو با پوشنده..

سریع از جلوی آشپزخونه رد می شم و آروم از پله ها بالا می رم..

***

خودمو وسطشون جا می دم و دستمو می ندازم دور گردنشون..

فربد_باز که تو اومدی!

چپ چپ نگاهش می کنم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_لهت نکنما!!من نیام کی بیاد..

می خنده:

فربد_نکن از این شوخیا با من..آخه چه جوری می خوای منو له کنی تو؟

جیغ آرام بلند می شه:

آرام_بگیرم؟؟؟

مشتمو می گیرم جلوی سورتش:

_خیلی خوب..خودت خواستی..

می افتم به جون فربد و سورن هم میاد کمکم..

فربد که نقطه ضعفم و از دست این آرام و سورن فهمیده شروع می کنه به قلقلک دادنم..از خنده ریسه میرم و لگد پرت میکنم..

آرام دوربینم و تنظیم میکنه رو عکس ده تایی و می زاره رو سه پایه و میاد وسطمون..

من در حال قهقهه زدنم و فربد هم در حال تلاش برای بیشتر قلقلک دادن اونوقت آرام و سورن ژست گرفتنن دوربینم تند تند عکس می ندازه..

عکسای دوربین و که می بینیم از خنده ریسه می ریم..

فربد_نیل می بینم که از الان می خوای خودتو واسه ما بگیری!

با انگشت به کله اش ضربه ای میزنم:

_آره نیست عقده ایم...

می خنده:

فربد_بهتم میاد..

تا میام دوباره شروع به زدنش کنم صدای زنگ در بلند میشه..

سورن از آشپزخونه بیرون میره و آیفون جواب میده..در و میزنه و روبه ما می گه:

سورنا_بچه هان

آرام و فربد هم از آشپزخونه بیرون میرن و کنار سورن منتظر می ایستن..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

پیشبند و از تنم در میارم..

صدای بچه ها با زنگ فِر قاطی میشه..بیخیال گاز میشم و وارد حال میشم..

بلوط با خوشحالی و جیغ و داد می پره بقلم:

بلوط_مبارکت باشه عزیز دلم..

فشارش میدم:

_مرسی مهربون..

سیاوش دست گل نسبتا بزرگی رو آروم می کوبه تو سرم:

_تبریک می گم رفیق جانم..

از بلوط فاصله می گیرم و دسته گل و از سیا می گیرم:

_سیا تو خودت گلی بابا..

می خنده:

سیاوش_مرسی تعریف..

یاسمین هم جلو میاد و با لبخند صورتم و می ب*و*س*ه:

یاسمین_مبارکت باشه خانومی

صورتش و می بوسم و لبخند می زنم:

_مرسی عزیزم...

سورن بچه هارو سمت سالن می بره..بر میگردم آشپزخونه و دست گل و روی میز میزارم..خونه رو گذاشتن رو سرشون...

صدای در ورودی دوباره بلند می شه..

سمت در میرم و بازش می کنم..

علیرضاست که بخاطر پارک کردن ماشین دیر تر از بقیه اومده..جعبه ی بزرگ کیت کت و جلوی می گیره:

علیرضا_مبارکمون باشه...

با دیدنه جعبه ی توی دستش از ذوق نزدیکه سکته کنم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

جعبه ی بزرگ کیت کت که توش نزدیک به چهل تا بسته کاکائو کیت کت کوچیکه خیلی سخت پیدا می شه..

می خنده:

علیرضا_نگاش کن هنوزم همین قدر با دیدن این ذوق می کنه..

خوشحال می خندم:

_همین کاراته ها

علیرضا_واسه همین کارا رامون نمیدی خونه؟

از جلوی در کنار میرم و وارد خونه میشه..

علیرضا پیش بچه ها میره و دوباره بر میگردم آشپزخونه و جعبه کیت کت و کنار گل ها می زارم..

به تعداد نسکافه درست می کنم و کیک و از فر در میارم و خامش و میریزم روش..آرام کمکم میاد و بر میگردیم تو سالن...

سورن با چنگال و چاقو حمله می کنه به کیک..حندم می گیره..میدونم می خواد چیکار کنه..

کیک و تقسیم می کنه و توی پش دستی ها می زاره..

سیاوش بشقاب کیکش و می گیره:

سیاوش_مرتیکه!!این چیه؟

فربد_سورن یزیدتو!!!خب نخوریم که بهتره..

واسه هرکی یه کوچولو کیک گذاشته..

تیکه ای بزرگ از کیک و که باقی مونده و با نسکافه اش بر می داره و کمی دور تر رو کاناپه میشینه و لبخند پیروز مندانه ای میزنه:

سورنا_یه کاری نکنید همونم ازتون بگیرما

بلوط شکلکی واسش در میاره:

بلوط_خب بابا همش واسه تو خفه کن خودتو..

نسکافم و بر میدارم و کنار سورن می شینم..چنگال و توی کیک می کنم..

سورن با قیافه ای آویزون نگاهم می کنه:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_نیل!!

چشمام گرد می شه:

_سورن!!منما...به منم نمی دی..

فربد_بابا آخه مگه آدمه..چه توقع هایی داری..نیلگون جون خب مهمون دعوت نکن یا اگرم دعوت می کنی کیک درست نکن لطفا..

همه می خندن و حرفش و تایید می کنم..

آرام_همچین کیک و رو هوا می زنه ها...هفته ای دوبار نیل درست می کنه واسش..

سورن همونجوری که ریلکس کیک و نسکافش و می خوره سرش و به علامت مثبت تکون میده..

بلوط_نگاهش کن تورو خدا...خجالتم نمی کشه..

سورن دوباره سرش و تکون میده و لبخند میزنه..

آرام حرص می خوره:

آرام_وای سورن دلم می خواد خفه ات کنم..

فربد بلند می شه و فلشش و میزنه به دستگاه و آهنگای شاد و قدیمیش و میزاره..

همین کافیه تا بریزن وسط و شروع کنن به مسخره بازی..به ر*ق*ص جوادیشون قهقه می زنم...

سورنا_مامانت نگفت شب کی میان؟

نگاهش می کنم:

_نه ولی گفت ما شام بخوریم منتظر نشیم

مامان واسه این که ما راحت باشیم خودش قرار شد دیر تر بیاد و مامانی هم پیش دوستاشه..نگین هم که هر چی اصرار ردم نمونده و مثل همه ی آخر هفته ها رفت..

آرام دوربین و میاره و شروع می کنه به فیلم گرفتن..

فربد میاد می کشونتمون وسط..دیگه به این جور آهنگا عادت کردم و راحت می رقصم..

هممون در حال ر*ق*ص و مسخره بازی ایم آرام هم با دوربین هی این وسط وول می خوره..

بعد از این که حسابی خسته می شیم ولو میشیم رو کاناپه ها..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

ارام دوباره مجبورمون می کنه بلند شیم و عکس دسته جعمی بگیریم..

دوربین و رو سه پایه تنظیم می کنه و خودش هم میاد تو کادر..

بعد از عکسا میوه میارم و سورن هم قلیون درست میکنه..

سیبی بر می دارم و پوست میکنم...برترین تصویر ساز دانشگاه شناخته شدم و تو مسابقات کشوری دو سال پشت هم واسه تصویر سازی و طراحی پستر اول شدم..

و دانشگاه هم کلی ازم تقدیر کرد..از طرف انتشاراتی که مخصوص کتاب کودکانه و قسمت تصویر سازیش دست استادمه بهم پیشنهاد کار دادن..

یاسمین گازی به خیار تو دستش میزنه، ناراحت می گه:

یاسمین_نیل یعنی دیگه کافه نمیای؟!!

همه بر میگردن سمتم و منتظر نگاهم می کنن..

***فصل دهم

دنبالش راه می افتم:

_سورن؟این بچه بازیا چیه در میاری؟

وسط حیاط می ایسته و بر می گرده سمتم:

سورن_مگه من حرفی زدم؟

_همین حرف نزدنت یعنی بچه بازی!من دارم باهات مشورت می کنم ازت نظر می خوام اما تو..

حرفم و قطع می کنه:

سورنا_من نمی تونم تصمیمی واست بگیرم..

سوار ماشینش می شه و میره..

بر میگردم تو کافه..بلوط پشت سرم وارد اتاق میشه:

بلوط_چی شده؟دعوا می کردید؟

پیش بندم و در میارم و کولمو بر می دارم:

_نه دعوا نمی کردیم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بلوط_کجا میری؟

میرم سمت در:

_به علیرضا بگو رفتم..می رم خونه..

***

در و باز می کنم و وارد خونه میشم..

همه جا ساکته و هیچکس خونه نیست..

وارد آشپزخونه میشم و زیر کتری رو روشن میکنم..

از آشپزخونه بیرون میام و از پله ها بالا میرم...

کولم و گوشه اتاق پرت میکنم و لباسام و با حرص در میارم..

دوباره بر میگردم آشپزخونه و تو ماگ بزرگم نسکافه درست می کنم..

بر می گردم اتاقم..از کولم پاکت سیگارم و با فندک بر می دارم و می رم تو تراس..

روی صندلی می شینم و شماره ی مامانی و می گیرم..جواب نمی ده..

نسکافم و سر میکشم..یه نفس همش و می خورم...حالم بد میشه اما جلوی خودم و می گیرم استفراغ نکنم..

سیگاری روشن می کنم و پک محکمی میزنم..به دودی که از دهنم بیرون میاد خیره می شم..از کی سیگاری شدم..

چرا انقدر به آدمای اطرافم وابسته شدم؟که الان نتونم ازشون فاصله بگیرم!

الان بهم کاری پیشنهاد داده شده که کاملا مربوط به رشتمه،مگه از اول قرار بوده تو یه کافه کار کنم؟!

پس چرا انقدر خودمو کشتم که دانشگاه قبول شم؟پس چرا دارم درس میخونم؟

چرا سورنای لعنتی داره اینکارو می کنه؟؟یعنی باید واسه همیشه تو کافه بمونم!!

من که همیشه آرزوی کار تصویر سازی کتاب و داشتم چرا الان انقدر ناراحتم!!!

چرا سورنا اینجوری رفتار می کنه؟این چه توقع مسخره ایه که داره!!

سیگار دیگه ای روشن می کنم..

کلافه دستی تو موهای کوتاهم می کشم..باید چیکار کنم!!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

فردا باید جواب بدم که کارو قبول می کنم یا نه..باید بزارم سورنا واسم تصمیم بگیره؟باید چشمم به دهن بقیه باشه تا بتونم تصمیم بگیرم؟

گوشی و از روی میز بر می دارم..شمارش و می گیرم..جواب نمیده

دوباره می گیرم..جواب نمیده..پشت سر هم شمارش و می گیرم اما جواب نمی ده..

عصبی گوشی و پرت می کنم رو میز..

چرا جواب نمیده!

دوباره گوشی و بر می دارم..شمارش و می گیرم..جواب نمی ده...

بغض می کنم..اولین باریه که جواب تلفنم و نمیده..

جلوی گریم و می گیرم..به جهنم که جواب نمیده..

دوباره می گیرم..چند تا بوق میخوره و بعد صداش می پیچه تو گوشی..

سورنا_بله؟

_چرا جواب نمیدی؟

صداش جدیه:

سورنا_چی شده؟

_بیا خونمون..

جوابی نمیده..چشمام و می بندم با استرس می گم:

_سورنا؟

سورنا_کار دارم..

_بیا

گوشی و قطع می کنم..انگار یه وزنه ی سنگین رو قلبم گذاشتن..

***

روبه روش میشینم:

_چیزی می خوری واست بیارم؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگاهم می کنه:

سورنا_نه

قلبم تند تند میزنه..چه جوری باید شروع کنم..آب دهنم و قورت میدم:

_سورن چرا از دستم ناراحتی؟

سورنا_نیستم

چرا اینجوری حرف میزنه؟دستام از استرس یخ کرده..

_سورنا من گیر افتادم حالمم خیلی بده پس میشه اینجوری رفتار نکنی؟

خیره میشه بهم و خیلی سرد می گه:

سورنا_باشه

یخ می کنم..بغض گلوم و فشار میده..نه نه اصلا الان وقتش نیست..باید خیلی آروم باهاش حرف بزنم..

_سورن راجع به کارم من که خو...

حرفم و قطع می کنه:

سورنا_این موضوع به من ربطی نداره..

نگاهش میکنم..خیلی جدی نگاهم می کنه..منفجر میشم و داد می زنم:

_اگه بهت ربطی نداره پس چرا اینجوری میکنی؟کار کردن تو کافه مهم تر از کار تو اون انتشارات به اون بزرگیه؟ظرف شستن واسم بهتره تا طرح زدن؟

مگه قراره هممون تا آخر خودمون و تو کافه حبس کنیم؟پس داریم درس می خونیم که مدرکامون و قاب کنیم بزنیم تو کافه؟من فکر می کردم تو از همه بیشتر واسم خوشحال میشی

اما الان فقط داری خودخواهانه رفتار می کنی!

جوابی نمیده..فقط نگاهم می کنه..با بغض می گم:

_من نمیخوام بجای اینکه از دستام برای تصویر سازی و طراحی استفاده کنم،باهاشون زیر آب جوش ظرف بشورم و کیک درست کنم..من خودم عاشقه اون کافه ام

اما آینده من تو کار کردن توی رشته ی خودمه...چیزیه که واقعا میخوامش..ولی الان نمیخوام اینجوری رفتار کنی

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

هیچ چیزی نمیگه..حاضرم بلند بشه فحشم بده داد بزنه..اما فقط نگاهم میکنه..و وقتی به خودم میام بدون اینکه کلمه ای حرف زده باشه رفته

***

آرام_مگه ساعت چهار مصاحبه نداری؟

بشقاب تو دستم و با دستمال خشک می کنم:

_چرا

با تعجب نگاهم می کنه:

آرام_پس چه غلطی داری می کنی ساعت سه و نیمه!!!میدونی چقدر تا دفتر انتشاره راهه!!!حداقل تا انقلاب یک ساعت راهه تازه اگه ترافیک نباشه!!!

دوتا بشقاب به علیرضا میدم و به کاپ کیکایی که درست کردم و تو یخچاله نگاه می کنم..

آرام_نیل بیا برو!!

انگشتمو آروم بهشون میزنم تقریبا گرفتن..

مشمای قارچ و خالی می کنم تو سینک..

آرام_وا چته نمی شنوی؟

اسکاج و محکم روی قارچای کثیف می کشم

_دارم گوش میدم آرام

بلوط با ظرفای کثیف وارد آشپزخونه میشه:

بلوط_آرم بجنب مشتری جدید اومده

آرام از کنارم رد میشه و زیر لب تنه می زنه:

آرام_خدا میدونه باز چته!!

و بیرون میره..

بلوط سینی و میزاره رو کانتر کنارم:

بلوط_چی شده مگه؟!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

منظورش به حرف آرامه..

_هیچی

میاد کمکم واسه شستن قارچ ها..

بلوط_نیل پولی که واسه خونه ازت قرض کرده بودم و امشب واست می زنم..خداروشکر زمین مامان خدابیامرزم فروش رفت..اصلا انگار طلسم شده بود

نفری بیست و پنج به منو بلین رسید..ده تومنشو می خوام بزارم رو خونه باقیشم یه ماشین بگیریم راحت شیم..

بالاخره تو این یه هفته یه چیزی باعث خوشحالیم میشه و نیشم و باز می کنه:

_خدا رو شکر..چقدر خوشحال شدم،در ضمن من الان اصلا احتیاج به اون پول ندارم..

بلوط_می دونم قربونت برم ولی تا الان دست و بالم بازه می دم بهت که خیالم راحته بشه من که با تو تعارف ندارم

یاسمین_نیل؟

سرم و بر می گردونم سمتش که دمه در وایستاده:

یاسمین_سورنا گفت بیرون تو ماشین منتظرته گفت زود باش

بلوط_کجا قرار برید مگه؟

یاسمین میره و من مبهوت موندم!!!از صبح تا حالا همش ازم فرار می کنه تا یه وقت حتی کنار هم قرار نگیریم که یه وقت مجبور نشه باهام حرف بزنه..

بعد الان منتظرمه!!!

بلوط_نیل کجایی؟؟

تکونی می خورم و سریع دستای کفیم و آب می کشم و با ذوق می گم:

_باید برم انتشارات واسه مصاحبه

بلوط_اهان اصلا یادم نبود بجنب برو اینا با من

با خوشحالی صورتشو ماچ می کنم و میرم سمت اتاق استراحت..

سریع پیش بندم و در میارم و دستی به سر و وضعم می کشم..کولم و بر میدارم و از اتاق بیرون میام..

میرم سمت آرام که گوشه ای وایستاده و سرش تو گوشیشه..از گردنش آویزون میشم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_آرامی؟تو با سورن حرف زدی؟

دلخور نگاهم می کنه:

آرام_ من که غریبه ام واسه تو هیچی ازت نمیدونم..فقط به سورن گفتم چرا ناراحتی تو نکنه حرفتون شده باز که گفت نه نیل فقط یکم از من ناراحته

بعدم گفت بهت بگم منتظرته ولی از اونجایی که من با تو نسبتی ندارم به یاسمین گفتم..

بعدم هولم میده عقب:

آرام_نکبت نچسب به من..

می خندم و سمت در میرم:

_عاشقتم واسم دعا کن

لبخن میزنه و دست تکون میده:

آرام_موفق باشی

وارد حیاط میشم و میدوم سمت ماشین سورنا..منتظر نشسته و به روبه رو خیرست..

درو باز می کنم و سوار میشم:

_سلام

در و می بندم..بر میگرده سمتم..میپرم بقلش..چشمام و می بندم...تمام ناراحتی های این یک هفته از دلم بیرون می ره...دستشو دورم حلقه می کنه:

سورنا_باز لوس شدی؟

دمه گوشش میگم:

_شما مشکلی داری؟

دمه گوشم میگه:

سورنا_می دونی که اینجا تو خیابون جاش نیست تازه اگه دوست داری میتونیم نریم مصاحبه؟

ازش فاصله میگیرم و قهقهه می زنم:

_نه اول بریم مصاحبه...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

ماشین و روشن میکنه و با چشمای شیطونش نگاهم می کنه:

سورنا_بعدش بریم لوس بشی؟

نیشگونی ازش می گیرم و صدای ضبط و زیاد می کنم..

ساعت چهار و پنج دقیقست...سورن انقدر تند میره که از ترس قلبم تو دهنمه:

_سورن میدونی که با جنازه مصاحبه نمی کنن!!

می خنده:

سورنا_بجاش اون دنیا می تونی به تصویر سازی ادامه بدی..فکر کن تصویر سازی از انواع جن و پری و روح و..

_میدونی که اگه بریم با هم میریم..اتفاقا واسه توام بد نمیشه عکاسی و اونور ادامه بدی...سوژه های خفنیم پیدا می کنی

با خنده نگاهم می کنه:

سورنا_پس بریم؟من همه جا با تو اوکیم

لبخند می زنم..لعنت به من که همیشه باعث میشم این رابطه ی خوبمون خراب بشه..یه کاری می کنم سورن اخلاقش عوض بشه و مدام دعوا کنیم..این وسطم

خودم بیشتر عذاب می کشم..

جلوی دفتره که رو میزنه رو ترمز ساعت دقیقه چهار و سی و پنج دقیقست..تو آینه شالم و رو سرم مرتب می کنم:

سورنا_مدارک و نمونه کارات همراهته؟

کولم و از صندلی عقب می کشن جلو:

_آره یه هفته ست تو کولمه..

ابروهاش و می ندازه بالا:

_انقدر دوست داری این کارو؟

دستمو تو موهاش میبرم و بهم می ریزمشون:

_من فقط تورو دوست دارم

سورنا_تو عاشق رشتتی..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

در و باز میکنم و پیاده میشم..خم میشم و نگاهش می کنم:

_تو خودت یه هنری

نیشش باز میشه:

_برو ببینم چه می کنی..

درو می بندم و می دوم سمت دفتر

***

دفتر انتشارات طبقه دوم ساختمون قدیمی آجری مانند..

از آسانسور بیرون میام و سمت در واحدی میرم که بازه وارد دفتر میشم..تقریبا شلوغ و پر همهمه ست..

سمت زن میانسالی میرم که مشغول حرف زدن با پسر جوونیه..

صبر می کنم تا حرفش با پسر تموم بشه و پسر بره..

روبه روش می ایستم:

_سلام خسته نباشید.واسه مصاحبه اومدم از طرف استاد نائینی..

لبخندی میزنه و سرش و تکون میده:

_سلام دیر کردید ساعت چهار وقت داشتید چند لحظه صبر کنید

بلند میشه و سمت اتاق ته سالن میره بعد از چند دقیقه بر میگرده:

_تشریف ببرید

و با دستش همون اتاق و نشون میده..

سمت اتاق میرم و در میزنم..صدای مردی بلند میشه:

_بفرمایید

در و باز میکنم و میرم تو..

مرد مسنی که تقریبا هم تیپ خود استاد نائینیه پشت میز نشسته..

_سلام

از جاش بلند میشه و با دستش به مبل های راحتی که جلوی میز خودشه اشاره می کنه:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_سلام بفرمایید

رو مبل میشینم..میاد روبه روم میشینه:

_خوش اومدید.نائینی هستم

با تعجب نگاهش میکنم..لبخند میزنه:

نائینی_استادتون برادرم هستن.

لبخندشو جواب میدم:

_بله؛خوش بختم جاوید هستم

نائینی_همچنین..برادرم خیلی از کارتون تعریف کرد..مدارکتون همراهتونه؟

مدارک و نمونه کار هامو بهش نشون می دم..قیافش یه جوریه انگار خوشش اومده

نمونه کار هامو بهم بر می گردونه:

نائینی_تو اینکه کارتون عالیه حرفی نیست..اما از اونجایی که شما دانشجو هستید سختتون نیست کلاس هاتون و با اینجا هماهنگ کنید؟

_من سه روز در هفته کلاس ندارم البته جمعه ها هم آزاد هستم..اگه شما مشکلی نداشته باشید واسه من مسئله ای نیست

ضربه به در میخوره و همون خانوم منشی با سینی چای وارد میشه...تشکری میکنم و میره..

نائینی_بسیار خب...ما مشکلی نداریم...همون سه روزی که بیاید کافه.حقوقتون بر اساس طرحیه که میزنید البته ما زحمتی که میکشید و در

نظر میگیرم و مطمئن باشید بر اساس همون حساب میکنیم..پس خیالتون راحت باشه..از هفته ی آینده می تونید تشریف بیارید فقط

الان با خانوم رضایی منشیمون هماهنگ کنید روزهایی رو که میاید.

سرم و تکون میدم:

_حتما ممنون...

از جام بلند میشم و با آقای نائینی خداحافظی میکنم..

پیش خانوم رضایی میرم و روزایی رو که میتونم برم و میگم..و اونم ساعت هارو بهم میگه..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

خداحافظی می کنم و بیرون میام..

خوشحال تو خیابون شروع به قدم زدن میکنم و شماره سورن و میگیرم تا خبر بدم قبول شدم..

***

سیخ های جیگر که روی میز قرار میگیره مثل همیشه حمله ور میشیم..

امشب منو بلوط بچه هارو مهمون کردیم..من بخاطر گرفتن کار جدید و بلوط بخاطر خریدن ماشین...

فربد_همون دوسال پیش که اینجارو کشف کردیم اشتباه کردم نزدم تو این کار

آرام_این همه بهت گفتم...حالا هم دیر نشده فقط آدرس جایی رو که زدیم به این گشنه ها نباید بدیم..

یاسمین_پس ما هم نباید شمارو راه بدیم کافه دیگه..

آرام_نگاه تورو خدا دوروز اومده کافه رو صاحب شده..اینا همش بخاطر انتخاب های غلط علیرضاست

بعد روبه علیرضا میگه:

آرام_بیچاره دوروز دیگه مسمومت میکنه میمیری همه دار و ندارتم بالا میکشه..مارو هم با یه تیپ پا پرت میکنه بیرون...

دوباره برمیگرده سمت یاسمین:

_ببین علیرضارو که بکشی به همه لطف کردی ولی با ما کاری نداشته باشا..ما خاک اونجارو خوردیم حق آب و گل داریم

دستاشو میگیره جلو چشم یاسمین:

آرام_این دستارو میبینی پینه بسته تا اون مخروبه شده کافه

قهقهه میزنم:

_خاک تو سرت آرام

فربد با خنده میگه:

فربد_آفرین خانوم بگو؛بگو تا بدونن کی اونجارو به اینجایی که هست رسونده

سیاوش_دیوار آرزو هارم بگو که معجزه میکنه

آرام_مورد داشتیم الان آمریکاست

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

همه میخندن..اما من لقمه تو گلوم می مونه..

***

عکسای چاپ شده رو از پاکت در میارم...

دیروز قبل از این که برم دفتر داده بودمشون چاپ کنن..

با دیدن بعضیاشون قهقهه می زنم..به عکس های تکی که از سورن واسه ژوژمان گرفته بودم خیره میشم..عکسو می گیرم کنار صورتم و عکس سلفی

می گیرم..واسش میفرستم و زیرش می نویسم:

"اینجا چیکار می کنی؟"

گوشی و میزارم کنار و چشمم به دفترچم می افته..چند وقتی می شه چیزی ننوشتم.

دفتر و باز می کنم و شروع به نوشتم می کنم:

_چند روزیه سر یه کار جدید می رم..کافه هم میرم نه اینکه اونجارو ول کرده باشم..واسه بچه ها تصویر سازی میکنم..تصویرای شاد و رنگی واسشون می کشم

برعکس خودم که بچگیه بی رنگ و بی روحی داشتم..اما خب وقتی آرام اومد زندگی منم رنگی شد و شاد شدم... با هم می رفتیم مدرسه و روز به روز بزرگ تر می شدیم..

هنرستان که بودیم همیشه سر کارای آرام منم توبیخ میشدم..آرام همیشه یک ساعت جلوی در منتظرم می شد تا حاضر شم چون همیشه خواب می موندم

حتی یادم یه بار بخاطر آرام با دوتا از بچه های مدرسه دعوا کردیم و سه روز اخراج شدیم..هر وقت کتابم و جا میزاشتم آرام هم کتابشو رو نمی کرد تا باهم

منفی بگیریم...چند بار آرام مجبورم کرد مدرسه رو بپیچونیم و بریم پیتزا تنوری بخوریم و تو پاساژا بچرخیم..هیچ وقت یاد نمیاد بدون هم مدرسه رفته باشید..همیشه با هم غبیت

می کردیم..من خیلی سرما می خوردم و آرام هم بخاطر من نمی رفت مدرسه و میامد پیشم...

واسه هم خیلی کارا کردیم از خیلی چیزا گذشتیم..هیچ وقت همدیگرو سر زنش نکردیم..

الانم همینه ولی خب جفمون درگیر آدمایی به غیر از خودمون شدیم..دعواهامون بیشتر شده و گاهی که عصبی می شیم حرفایی میزنیم که نباید زد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

همدیگرو سر زنشم می کنیم...قهرم زیاد کردیم...اما چون جفتمون وارد مرحله جدیدی از زندگی شدیم و جفتمون عشق و تجربه کردیم در

کنار همه ی اینا همدیگرو کاملا درک می کنیم..

اگر همچین چیزایی باعث بهم خوردن دوستی بشه همون بهتر که هیچوقت آدم دوستی نداشته باشه..

چون دوستی و عشق و عاشقی کاملا از هم جداست..همه این هارو تصویر سازی جدید که دارم انجام می دم یادم انداخت که راجع به دوستای مدرسه ایه..

صدای گوشیم بلند میشه...دفتر و می بندم و پی ام سورن و باز می کنم:

سورنا_من همیشه همه جا هستم این و یادت نره

واسش ایموجی خنده می فرستم..

صدای مامانی از پایین میاد:

مامانی_نیل بیا ناهار

میرم پایین و وارد آشپزخونه میشم:

_اوم چه بوی خوبی میاد

مامانی دیس برنج و میزاره رو میز:

مامانی_واست خورشت کرفس درست کردم..خیلی وقته نخوردیم

پشت میز می شینم و با چنگال ماست و هم میزنم:

_دستت درد نکنه مهربون

کاسه خورشت هم میزاره رو میز و میشینه..

برنج میریزم:

_نگین امروز مگه کلاس داشت؟

قیافه مامانی در هم میشه:

مامانی_نه والا روزایی هم که کلاس نداره با این پسره بیرونه

منظورش شروینه همون برادر ناتنی و عشق نگین...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_بالاخره جوونه دیگه

مشغول خوردن می شم:

مامانی_من که با این چیزا کار ندارم..ولی همچین رابطه ای درست نیست..

_چرا؟اینا که خواهر برادر نیستن..پدر و مادرشون کاملا جداست!!

مامانی_اینا یه عمر باهم تو یه خونه زندگی کردن همه اینارو خواهر برادر واقعی میدونن..صد بار به این سیمین گفتم یه کاری کنه بخدا از

عکس العمل جمشید می ترسم

نمک و بر میدارم و می پاشم رو غذا..

مامانی غر می زنه:

_نپاچ انقدر نمکش به این خوبی

بحث و عوض می کنم:

_غصه ی نگین و نخور بچه که نیست بعدم عشق این چیزا حالیش نیست

مامانی_بله خانومه عاشق منو بگو دارم با کی حرف میزنم...

بهش لبخند میزنم:

_من که عاشق شمام

می خنده:

مامانی_آره جونه خودت..ولی باز تو خواهرشی همسنه همید باهاش حرف بزن بلکه سر عقل بیاد

به صورت نگرانش نگاه می کنم.

می دونم به حرف من تصمیم نگین عوض نمیشه و از طرفی هم از نظر خود من اشتباهی مرتکب نشده

اما واسه اینکه خیال مامانی و راحت کنم می گم:

_باهاش حرف می زنم..بلکه سر عقل بیاد.

***

با صدای گوشی از خواب می پرم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرامِ:

_خواب موندم

از تخت بیرون میام:

آرام_بخدا که این ترم جفتمون حذفیم

در حمام و باز می کنم:

_کجایی..دارم حاضر میشم..

مسواک و بر میدارم:

آرام_تو ایستگاه اتوبوسم..بجنب دیگه

_اومدم

گوشی و قطع میکنم و سریع آماده میشم..

از پله ها می دوم پایین..صدای مامانی از آشپزخونه بلند میشه:

مامانی_نیل مادر کجا؟صبحانه...

بند آل استارام و میبندم و بلند می گم:

_دیرم شده خداحافظ

از خونه بیرون می زنم و تا خوده ایستگاه میدوم..

هم زمان با اتوبوس میرسم و سریع با آرام سوار اتوبوس میشیم..

رم صندلی میشینیم و ارام ساعتش و نگاه می کنه:

آرام_با خدا ساعت نه و ربعه!!!فقط یه ساعته من اینجام..به کلاس اول که نمی رسیم..

با تعجب نگاهش می کنم:

_خب تو چرا نرفتی؟

چپ چپ نگاهم می کنه:

آرام_منتظر شما بودم

_دیوانه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرام_داریم میریم خواستگاری..

با تعجب بر میگردم سمتش:

_کجا؟؟

آرام_داریم واسه آرش میریم خواستگاری

هیجان زده میشم:

_واقعا؟کی هست؟

آرام_یکی از همکاراشه..

نیشم باز میشه:

_وای چقدر خوشحال شدم..چه عجب بالاخره آرش یه حرکتی از خودش نشون داد..

آرام_آره ما خودمون هنوز تو شوکیم

_کی می رید حالا؟

آرام_آخر هفته

_به سلامتی

***

_سورن تو رو خدا کمکم کن دیگه

با خنده بهم که آویزونش شدم نگاه می کنه:

سورنا_آخه چرا انقدر تو طراحی آرم و لوگو تنبلی!!!

_حالا تو اینبارم کمکم کن

می خنده و لپ تاپش و باز میکنه:

سورن_هر سری همین و میگی...

عکس صفحه لپ تاپ و که می بینم خشکم می زنه..همون عکس دو نفره ایه که بلوط ازمون تو برف بازی گرفت وقتی که آرام با گوله برف زده بود تو صورتم..

تقریبا سه سال پیش...اون موقع با هم دوست نبودیم...با ذوق میگم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_این عکس و از کجا آوردی؟

بر میگرده نگاهم میکنه..چشماش می خنده:

سورنا_از بلوط گرفتم

_کی گرفتی؟؟

سورنا_همون شب

بهت زده خیره میشم بهش..همون شب!!!مگه سورن اون موقع منو دوست داشته..

تا میام حرفی بزنم استاد رفیعی میاد سمتمون:

_خانوم جاوید نمی خواید طرحتون و بزنید؟

دستپاچه میشم:

_چرا استاد الان شروع می کنم

و بر می گردم پیش آرام و می شینم سر جام...

یعنی همه ی اون احساسایی که داشتم و سورنا هم داشته؟؟

یعنی امکانش هست سورنا عاشق تر از من باشه؟؟

***

فصل یازدهم

کنار ندا رو صندلی می شینم و تبلت و جلوش میزارم و با قلم نوری قسمت هارو نشون می دم:

_ببین اینجا ها سایه بیشتر بخوره بهتر میشه..این قسمت مژه ها هم پر تر باشه...برای درخت و بوته ها هم سبز روشن بهتر از تیرست..

قلم و تبلت و ازم میگیره:

ندا_آره خودمم دودل بودم تغییرش بدم یا نه...

ندا همکارم تو انتشاراته کار تصویر سازی با من و نداست و باهم تو یه اتاق کار می کنیم...دختر خوب و آرومیه و کارشم خوبه..

تبلت و به ندا می سپارم و پشت میز خودم میشینم و مشغول اتود زدن جلد کتاب داستان میشم که راجع به فیلی تو جنگله..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

از صبح خبری از سورنا نیست!گوشیم و بر میدارم و بهش اس ام اس میدم "کجایی؟"

از جام بلند میشم و سمت چایی ساز میرم و نسکافه ای واسه خودم درست میکنم..دوباره بر میگردم پشت میزم..

ندا_امروز خانوم رضایی داشت می گفت کتابی که ماه پیش تحویل دادیم به چاپ هشتم رسیده

خوشحال میشیم و لبخند می زنم:

_واقعا؟چه خوب..چقدر زود به چاپ هشتم رسید!!

ندا_خانوم شما انقدر تصویر سازیت خوبه که آدم بزرگا بیشتر از بچه ها جذب کتابا میشن

می خندم:

_الان میخوای خرم کنی که اون و من انجام بدم امروز زود بری؟

قهقهه می زنه:

ندا_نه بابا دیوانه باور کن راست میگم برو از خود خانوم رضایی بپرس

ماگ خالی شدم و رو میز میزارم:

_میدونم شوخی کردم..

ندا_امتحانات تموم شد؟

به گوشیم نگاه میکنم:

_آره دیروز آخریش بود

چرا سورنا جواب اس ام اس نمیده؟؟

ندا_خب پس راحت شدی..

بر میگردم سر اتود زدن:

_آره،به نظرت واسه رو جلد یه فیل بزارم یا دوتا؟

ندا_فکر کنم دوتا بهتر بشه

شماره سورنا رو میگیرم..

در دسترس نیست..دلم شور میزنه..کجاست!!

شماره ی آرام و میگیرم..بعد از چند بوق جواب میده:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرام_جانم؟

_سلام چطوری؟

آرام_سلاخم قرب.ونت تو چطوری سر کاری؟

_آره..آرام سورنا پیشته؟

آرام_سورنا؟نه.واسه چی؟

با تعجب میگم:

_مگه تو کافه نیستی؟

آرام_چزا من کافه ام اما سورنا کافه نیومده!!

_کجاست پس!!زنگ میزنم در دسترس نیست

آرام_حالا من فکر کردم تو کارت زود تر تموم شده اومده پیش تو

_صبح مگه اومده بوده؟

آرام_آره صبح بود ساعت دوازده اینا رفت

کلافه دستی به پیشونیم می کشم:

_اوکی آرام اگه اومد اونجا بگو بهم زنگ بزنه..

با آرام خداحافظی میکنم و دوباره شماره سورن و میگیرم اما بازم در دسترس نیست

بی وقفه مشغول طرح زدن میشم..

وقتی به خودم میام که ندا کارش و تموم کرده و مشغول آماده شدن واسه رفتن میشه..

ندا_نیلگون نمیخوای جمع کنی ساعت هفته!

کامپیوتر خاموش میکنم و از جام بلند میشم:

_چرا بریم..

وسایلم و جمع می کنم و با ندا از دفتر بیرون میایم..

سوار تاکسی میشیم..وسطای راه از ندا خداحافظی میکنم...

دوباره سوار تاکسی میشم تا خونه..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگین درو واسم باز میکنه:

نگین_سلام خسته نباشی

وارد خونه میشم:

_سلام مرسی

مامانی جلوی تلویزیون نشسته و مشغول میوه پست کندنه:

_سلام مامانی

مامانی_سلام عزیزم خسته نباشی..تا لباسات و عوض کنی غذات و گرم می کنم

میرم سمت پله ها:

_خوردم مامان

بیحال از پله ها بالا میرم ..

وارد اتاق میشم و وسایلام و یه گوشه ول میکنم...خودم و روی تخت میندازم و شماره سورن و میگیرم

بالاخره بوق میخوره و صداش می پیچه تو گوشی:

سورنا_بله؟

_از صبح کجایی؟

صدای سر و صدا میاد:

_نیلگون جان فرودگاه بودم..

از جام میپرم و میشینم رو تخت:

_واسه چی؟

سورنا_کتی اومده ایران!

***

بلوط_این چه کاری بود کردی؟

عصبی سیگارم و روشن میکنم و رو پله حیاط پشتی میشینم...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_تو نمیدونی من چه حالی شدم وقتی فهمیدم از صبح رفته فرودگاه و بعدشم تمام روز که من از نگرانی صد بار شمارشو می گرفتم و در دسترس نبود

با کتی بوده..

با حرص دود و بیرون میدم:

_اصلا نمی فهمم کتایون هیچ کسی و بجز سورنا نداره!!یعنی یه فامیل نداره که بعد چهار سال برگشته برن دنبالش؟؟

می شینه کنارم:

بلوط_همه ی اینا که میگی درست..اما من حرفم اینه که چرا گوشی و روش قطع کردی و تا امروزم جوابش و ندادی...تو که از سمت کتی احساس خطر

می کنی تو این موقعیت که نباید سورن و ول کنی به حال خودش...

الان بیشتر از هر وقت دیگه ای باید بچسبی بهش..

سیگاری از پاکتم در میاره و واسه خودش روشن می کنه:

بلوط_بعدم کتی دو هفته بیشتر ایران نمی مونه که پس تو از چی می ترسی؟؟

کلافه سرم و تکون میدم:

_چی میگی بلوط!!کتی دوست دختر سابق سورناست من می...

حرفم و قطع می کنه و با تعجب میگه:

بلوط_مگه فقط با هم دوست نبودن؟

خاکه سیگارم و می تکونم:

_دلت خوشه ها!!!!اینا از زن و شوهرم بهم نزدیک تر بودن!!

بدون هم آب هم نمی خوردن..

ابروهاش بالا میره و چشماش گرد میشه:

بلوط_واقعا!!پس سورنا چرا با تو دوست شد؟؟!!

بغضم وقورت می دم:

_نمیدونم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

چیزی نمیگه!!!

_سورنا یه بار به من جدی نگفته دوستت دارم..همه ی حرفا و محبتاش تو قالبه شوخیه..مثل دوتا آدم شدیم که فقط باهم داریم وقت میگذرونیم..

اشکی که رو گونم می چکه رو پاک می کنم:

_سه ساله با هم دوستیم..زمان کمیه؟ که نتونه تو این همه مدت ابراز علاقه واقعی کنه..

پک عصبی به سیگارم میزنم:

_فکر میکنی چرا اسم کتی میاد رعشه میافته تو تنم؟کتی مثل کابوس میمونه واسم..هر بار اسمش میاد حسه اینو دارم که یه روز بر میگرده سر جای خودش

این فکر همیشه باهامه که سورن از اول با کتی بوده و یه روزی بالاخره بر میگرده پیش کتی...

سیگارم و زیر پا خاموش میکنم:

_چه دلتنگی بجز سورن میتونه داشته باشه که بخاطرش دو هفته باباش و اون ور ول کنه و بیاد مسافرت..از دیشب تاحالا پلک رو هم نزاشتم..همش

میترسیدم بخوابم و صبح بیدار شم ببینم سورنی وجود نداره..

دستشو دور شونه ام میندازه:

بلوط_الهی بمیرم واست...توروخدا اینجوری نکن نیل،دلم هزار تیکه میشه..

انقدر به دلت بد راه نده من مطمئنم سورن همچین آدمی نیست که بخواد با تو همچین

کاری بکنه...آخه ماه تر از تو کجا میتونه پیدا کنه؟

دستی به صورتم میکشم و از جام بلند میشم:

_بلوط فقط کاش هیچوقت این اتفاق نیافته چون بعدش هیچی ازم نمی مونه..

بلند میشه:

_نمیشه غصه نخور

صدای دویدن پایی میاد و بعدش آرام از پشت دیوار ظاهر میشه و سمتمون میاد..

نزدیک تر که میشه با دیدن قیافم با تردید میگه:

آرام_نیل چی شده؟گریه کردی؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

با دست رو مژه های خیسم می کشم:

_یکم

آرام_واسه چی؟

بلوط جای من جواب میده:

بلوط_بخاطر اومدن یه دفعه ایه کتایون..تو چرا اینجوری می دوییدی؟چی شده؟

آرام نگاهم میکنه..چشماش دو دو میزنه..میدونم این حالتش یعنی هم ترسیده هم دلهوره داره..

با صدای گرفته ای میگم:

_چی شده آرام؟

صداش میلرزه:

آرام_کتی و سورن اومدن..

وارد کافه میشیم..

هرچی بیشتر به آشپزخونه نزدیک می شم قلبم تند تر میزنه..

صدای بگو بخند از آشپزخونه میاد..

به در ورودی که می رسم قلبم تو دهنم میزنه...

سورنا و علیرضا و سیاوش و کتی دور میز نشستن و مشغول بگو بخندن..

با کتی چشم تو چشم میشم..سورنا پشتش به منه اما نگاه خیره کتی و که دنبال میکنه بر میگرده سمتم..

کتی با هیجان و جیغ جیغ بلند میشه و سمتم میاد.. بقلم می کنه:

کتایون_نیلگون وای خدای من باورم نمیشه دوباره می بینمت..

فشارم میده و قربون صدقه ام میره..اما من حتی توانه این و ندارم که دستم و دورش حلقه کنم..

نگاهم به سورناست که بعد از اینکه برگشت و منو دید بدون هیچ عکس العملی روش و برگردوند و دوباره پشتش و بهم کرد...

کتی ازم بقلم بیرون میاد و صورتم و بین دستاش می گیره

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

کتایون_تو که خیلی بی معرفتی حتی یه زنگ هم به من نزدی..اما من دلم خیلی واست تنگ شده بود...وای موهات و کوتاه کردی میگم چه ملوس شدیا...

نگاهش میکنم...پستش برنزه تر شده و موهاشو بلوند خیلی روشن کرده..

لنز سبز عسلی ای هم گذاشته با آرایشی غلیظ و شال نازوک گلبهی رنگ سرش کرده..

هرچقدر زور میزنم حتی نمیتونم ادای لبخند زدن و در بیارم...همونجوری میگم:

_توام خیلی عوض شدی

خوشحال میگه:

کتایون_جدی؟خوب شدم؟

سرم و تکون میدم:

_آره خیلی

بلوط و آرام که میدونن الان تو چه حالی و اوضاعیم میان سمت کتی و بلوط مشغول احوال پرسی میشه و آرام هم با سوال های چرت و پرت سر کتی و گرم میکنه..

روبه روی سورن نشستم و فقط منتظرم تا باهم چشم توچشم شیم..

اما سورن نگاهمم نمیکنه..

یاسمین تازه رسیده وارد میشه و با کتی آشنا میشه...

یاسمین_آرام فربد گفت کارت داره..

آرام بلند میشه میره و یاسمین جاش می شینه..

کتی که صندلی کناریم نشسته بر میگرده سمتم و با لبخند میگه:

کتایون_خب خانوم خوشگله..چه خبر؟با دانشگاه چیکار میکنی؟

سعی میکنم ریلکس نگاهش کنم:

_خوبه میگذره

چشمکی میزنه:

کتایون_دوست پسر،خواستگار،شوهر خبری نیست ؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

یخ میکنم..

حتی نمی تونم بر گردم سورنارو نگاه کنم..

کی مجبورم کردی که اینجا بمونم و جون بدم!!!انگفته بهش؟؟

سورنا بهش هیچی نگفته!

صدای خفم و آزاد میکنم:

_نه خبری نیست

سورنا_کتی مگه نمیخوای بری خونه ساره؟

کتی بر میگرده سمت سورنا:

کتی_آره آره فردای هم میتونم باز بیام پیش بچه ها..

بلند میشه و کیف بزرگش و بر میداره:

کتی_بریم تا ساره شاکی نشده..

سورنا هم بلند میشه...

من نمیبینم چه جوری میرن و نمی فهمم کتی موقع بوسیدن صورتم چی میگه فقط وقتی میرن صدای بلوط و میشنوم:

بلوط_نیل میخوای بری خونه استراحت کنی؟

از جام بلند میشم..پاهام میلرزه...میرم سمت سینک..

با صدای گرفته میگم:

_نه ظرفا مونده..

شیر آب و باز میکنم و دستکشارو پرت میکنم اونور..اسکاج زبر و روی ظرف ها میکشم..

بغض دارم..حس میکنم دارم خفه میشم و چقدر بده اگه لحظه مرگمم در حال ظرف شستن باشم..

سورن روبه روم نشسته و کتی ازم میپرسه دوست پسر هنوز ندارم؟سورن دستش و میگیره و می برتش..من ظرف میشورم و دوست پسری ندارم..

من و بقلم میکنه و میبوستم بهم کادو میده و بیرون میریم...شبا قبل خواب با هم حرف میزنیم و شوخی میکنه و قربون صدقه ام میره...منو به مامانش معرفی میکنه و میاد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

دیدن خانواده ام..به دوستاس میگه نیلگون دوست دخترم..من دوست پسر ندارم؟

پیش دستی تو دستم نصف میشه..یاسمین با نگرانی میاد سمتم:

یاسمین_ای وای چی شد؟دستت و بریدی؟

و دست کفیم و میگیره زیر آب و نفس راحتی میکشه:

یاسمین_خدارو شکر سکته کردم فکر کردم دستتو بریدی..

بلوط میاد می کشونتم تو اتاق استراحت و لباسامو تنم میکنه و کولم و میندازه پشتم:

بلوط_زنگ زدم آژانس..یه راست میری خونه..آرامبخش یا مسکن میخوری و میخوابی..هروقتم بیدار شدی بهم زنگ میزنی..

نگاهش میکنم..تار می بینمش...

می توپه بهم:

بلوط_خودتو جمع و جور کن

***

ندا_می خوای من ببرم؟

سی دی و فلش و بر میدارم...

_نه خودم تحویل میدم..

از اتاق بیرون میام و سمت خانوم رضایی میرم:

_آقای نائینی هستن؟

رضایی_آره منتظرته

تقه ای به در میزنم..

نائینی_بفرمایید..

در و باز میکنم و میرم تو...کاراو تحویل میدم و توضیحات لازمم میگم...بعد از اینکه حسابی از کارا ابراز رضایت میکنه بیرون میام و بر میگردم اتاق خودمون..

ندا_چی شد؟خوشش اومد؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

کولم و بر میدارم:

_آره

وسایلم و میریزم تو کوله ام..ندا با چشم های ریز شده نگاهم میکنه:

ندا_چیزی شده؟!انگار حالت خوب نیست؟

گوشیم خاموش شده و از دیروز به شارژ نزدمش میندازمش تو کوله:

_نه بخاطر بی خوابی بی حالم..

ندا_آهان پس زودتر برو استراحت کن...

از ندا خداحافظی میکنم و بیرون میام...

بارون میاد!!صبح که هوا خوب بود...سوار تاکسی میشم..باید برم کافه..من واسه چی نرم...سورن اگر مشکلی داره اون میتونه نیاد..

جلوی کافه از تاکسی پیدا میشم..

درو باز میکنم و میرم تو..فربد سرش بالا میاد و با دیدنم لبخند میزنه:

فربد_به به،عجب سعادتی شما رو این موقع از روز می بینیم

لبخند بی جونی بهش میزنم:

_چطوری؟

نگاهی به کافه میندازم..از روزای دیگه خلوت تره..

فربد_خوب...بچه ها آشپزخونن..

اول میرم اتاق و لباسام و عوض میکنم..سمت آشپزخونه میرم و بند پیشبندم و پشتم پاپیون میکنم..

وارد آشپزخونه میشم..

خب چیزی که میبینم دور از ذهنم نبود..همه هستن به اضافه سورن و کتی..

مثله روزای اول..کنار هم نشستن و صدای خندشون تو آسموناست...

سلامی کلی میدم ...نمی گردم دنبال صدای سورن که ببینم جواب داده یا نه..

آرام و بلوط سرم آوار میشن که چرا گوشیم خاموش بوده..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

خنده داره که برگردم ببینم سورن هم نگران بوده یا نه!!!خنده دار تر از اون رابطه مسخره و بی ارزشمون بود که اینجوری لهم کرد..

میرم پیش علیرضا و سفارش کیکارو میگیرم و مشغول میشم:

علیرضا_مگه امروز نباید دفتر باشی..

تخم مرغارو میشکنم و توی ظرف آرد میریزم:

_دفتر بودم کارم زود تموم شد

سری تکون میده و بر میگرده سر کارش..

کتی باهام حرف میزنه..سوالای مزخرف..جوابش و میدم..چرت و پرت..

با همزن میافتم به جون خمیر کیک...

موندم..حس آدمی رو دارم که رو هوا معلق مونده و داره دست و پا میزنه خودشو به یه جا بند کنه..

انگار برگشتم به چهار سال پیش که همش میخواستم از این فضا فرار کنم...

اما الان نمیتونم به این راحتی همه چیو ول کنم و برم...من سه سال با سورن شب و روز زندگی کردم..

برام مهم نیست که گند زده تو رابطمون..حتی مهم نیست اگه دست کتی و بگیره و بره اون سر دنیا..الان هیچی برام مهم نیست

فقط باید بیاد برام توضیح بده تمام اون سه سال چه حسی داشته..

باید بیاد بگه رابطمون چه حکمی داشته واسش...من فقط اون سه سال برام مهمه!!!حتی اگه یه روز از اون سه سال و حسی که من داشتم و اونم داشته

خودم با کتی راهیش میکنم که بره..

چون نه سورنی که روز اول دیدم واسه من بود نه سورنی که الان اینجا نشسته...

اما اون سال هایی که دوست بودیم سورن کاملا واسه من بود...باید بیاد این و تایید کنه که تو دوستیمون جدی بوده و واسش سرگرمی نبودم..

باید بیاد بگه منو جای خالی کتی نزاشته بوده تا زمانی که دوباره کتی و ببینه..

این فکرا داره تمام جونه منو میخوره..فقط بیاد توضیح بده بعد هر جا خواست بره..

بلوط میاد کنارم و آروم میگه:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بلوط_بسه چقدر هم میزنی..

به خودم میام و خمیر آماده شده رو توی ظرف می ریزم و لابه لاش مواد موز و گردو رو قرار میدم...

دوتا ظرف دیگه ام آماده میکنم و میزارمشون تو فر..

کتی غر میزنه:

کتایون_ای بابا یعنی شما یه روزم استراحت ندارید که یه طرفی بریم!!!من بیام اینجا بشینم شما هم که هی کار میکنید..پس کی دور

هم بشینیم گپ بزنیم!!!

علیرضا می خنده:

علیرضا_قرار نشد بیای اینارو هوایی کنیا!!!اومدی منو برشکست کنی؟؟

کتایون_حالا تو یه رو این کافه رو ببندی خدا قهرش میگیره..

علیرضا_من که حرفی ندارم..هروقت خواستی من اصلا دوروز کافه رو می بندم..

کتی خوشحال و ذوق زده میشه:

کتایون_حقا که رفیق خودمی علی..

بعد روبه سورن میگه:

کتایون_علی هم که اوکی داد.با بچه ها یه جایی بریم دیگه دو روزه..

سورنا_ بریم..

***

_من نمیام

جیغ آرام بلند میشه:

آرام_خل شدی آره؟؟دستی دستی داری سورن و تحویلش میدی؟؟

بلوط میاد رو تخت کنارم میشینه:

بلوط_تو که خودت دلت طاقت نمیاره..پاشو حاضر شو

داد میزنم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_مگه من بیشعورم وقتی سورن این جوری باهام رفتار میکنه بلند شم بیام..

آرام عصبی میاد تو صورتم:

آرام_تو خودت چه جوری رفتار کردی؟وقتی گوشی و روش قطع کردی و دیگه هم جوابش و ندادی یعنی چی؟؟

نفسش و عصبی بیرون میده:

آرام_مثل آدم داشته واست توضیح میداده که فرودگاه بوده واسه چی گوشی و روش قطع کردی؟

_هیچکس دیگه ای نبوده که بره فرودگاه؟

صورتش از عصبانیت قرمز شده:

آرام_خب لعنتی به جای اون رفتار احمقانت گوشی و قطع نمیکردی و همین و ازش می پرسیدی..

بلند میشم و روبه روش وایمیستم:

_الان داری میگی مقصر منم؟

اخم میکنه:

آرام_آره مقصر تویی که از حساسیت بیش از حد دیوانه شدی..مقصر تویی که اجازه دادی کتی

بشه نقطه ضعفت..تو اشتباهاتت خیلی بیشتر از سورناست..

دختره از اون سر دنیا یه زنگ بزنه تو جنازت میافته رو دستمون..

از عصبانیت بی اختیار هولش میدم عقب:

_اصلا به تو چه ربطی داره؟هان؟من نمی فهمم تو چرا انقدر طرفداری اینارو میکنی!

جیغ می کشم:

_مگه تو جای منی که بفهمی من چی دارم می کشم..اگر بفهمی فربد این همه مدت

تورو مسخره خودش کرده چیکار میکنی؟بلند میشی میری واسشون میرقصی؟

آرام ماتش برده..بلوط آرام میگه:

بلوط_نیلگون بس کن

آرام با بغض میگه:

آرام_هرکی هر کاری کرده به من ربطی نداره..هرچی گفتم بخاطر خودت گفتم...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

اما مثل اینکه اون نیلگونی که من می شناختم مرده..به جهنم هر غلطی میخوای بکن..

سمت در میره بلوط میره سمتش و دستشو میگیره:

بلوط_آرام تو دیگه بیخیال میدونی که این الان حالش خوب نیست

بعد بر میگرده سمت من با عصبانیت میگه:

بلوط_میخوای هممون و بکشی راحت شی؟

از رفتاری که با آرام داشتم پشیمون میشم و شروع میکنم به زار زدن..

روی زمین میشینم و گریم شدت میگیره...آرام و بلوط ساکت وایستادن و نگاهم میکنن..

صورتم و با دستام پنهون می کنم و هق هق می کنم...

آرام میاد بقلم میکنه:

آرام_پاشو دختره ی احمق

از رو زمین بلندم میکنه و خیلی جدی میگی:

آرام_بخدا نیل اگه بخوای به این کارات ادامه بدی میرم جفتشون و پاره پاره میکنم.. انقدر عر نزن عصابمو خورد نکن..

بلوط_بیا برو صورتت و بشور حاضر شو.. اگه نیای بدتره..

با زور میبرنم سمت حمام..

آب یخ و باز می کنم و می پاچم رو صورتم..بخاطر گریه ها و جیغ هایی که کشیدم سبک تر شدم..

آرام آرایشم میکنه و موهای کوتاهم و مرتب میکنه..

جین مشکیم و که زانو هاش پارست و سورنا دوستش داره رو میپوشم با یه

بلوز یقه اسکی بنفش..فربد و علیرضا و یاسمین زودتر میان دنبال آرام و میرن..

ده دقیقه بعد هم سیاوش میاد دنبال منو بلوط..

میریم سمت لواسان که ویلای عموی پیر کتیه...انگار مجبوریم تو این سرما..

سیاوش تو راه سعی میکنه هی فضارو شاد کنه..

میدونم که بلوط همه چیو بهش گفته..البته انقدر منو سورن تابلو شدیم که هرکسی میفهمه..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بعد از دو ساعته خسته کننده میرسیم..هوا تقریبا تاریک شده...

کتی درو واسمون باز میکنه و راهنماییمون میکنه داخل..

همه رسیدن و ما آخرین نفراییم..

سورن با یه شات تو دستش کنار شومینه نشسته و با فربد و علیرضا مشغول بگو بخنده...

متوجه ورودمون که میشه بر میگرده سمتمون و از جاشون بلند میشن سیا و بلوط میرن سمتشون و دست میدن..

از همون دور سلام میدم و میرم سمت آرام که کنار اُپن ایستاده و با یاسمین در حال حرف زدنه..سلام میدم وکنارشون می ایستم..

آرام_برو ته اون راهرو یه اتاقه لباسات و اونجا بزار..

بلوط هم میاد پیشمون و با هم میریم سمت اتاقه..

لباسامون و عوض میکنیم بر میگردیم..

کتی واسمون شات های پر شده میاره و کنارمون میشینه:

_ساره هم خیلی دوست داشت بیاد اما شوهرش شب کار بود...

آرام_دوسالی میشه ندیدیمش..

یاسمین_بریم پیش بچه ها کنار شومینه اینجا سرده..

همه موافقت میکنن..کنار بلوط و سیاوش میشینم...علیرضا نگاهی به منو سورن میکنه و میگه:

علیرضا_شما دوتا چه ساکتید!!قهرید؟

از حرفه صریح علیرضا جا میخورم..همه فهمیده بودن یه اتفاقی بین ما افتاده...ولی کسی به رو نمیاورد..اما

علیرضا خیلی راحت حرفش و وسط کشید...

کتی نگاهی به منو سورن میکنه:

کتی_نیل و سورن که از اولم همینجوری بودن!!!

نگاهم به سورن میافته..نگاهم میکنه و برمیگرده سمت علیرضا و با لبخند میگه:

سورنا_نه داداش نگران نباش

علیرضا هم لبخند میزنه:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

علیرضا_خب پس خیالم راحت شد..آخه رابطه های قشنگ حیفه اگه یه وقت شکر آب بشه..

خیره موندم به سورنا..

فربد_بابا کتی پاشو آهنگی چیزی بزار..

آرام از جاش بلند میشه:

آرام_وایسا فلشم و بدم اون و بزار..

آرام میره فلشش و بیاره..

بلوط_سورن یه ذره چوبارو بیشتر کن خیلی سرده..

سورنا چند تا تیکه چوب میندازه تو شومینه...

آرام با فلشش بر میگرده و میده به کتی..

کتایون فلش و به باند بزرگی وصل میکنه و ریمیکس های خارجی آرام پخش میشن...فربد صدارو زیاد میکنه جوری که حس میکنم پرده گوشم

در حال پاره شدنه...

تلخیه الکل معده خالیم و اذیت میکنه..

لیوان و روی میز میزارم و تیکه ای از مزه های حاضری و توی دهنم میزارم..

آرام و فربد و یاسمین و علیرضا مثل همیشه رفتن وسط و در حال رقصیدنن..

کتی کنارم میشینه و به شاتم روی میز اشاره میکنه:

کتایون_نمیخوری؟

نگاهش میکنم:

_چرا میخورم..

کتایون_بچه ها میگفتن تو یه دفتر انتشارات تصویر سازی انجام میدی؟

_آره

کتایون_خیلی خوبه تصویر سازی کتاب کار جالبیه..

بلوط میاد سمتم و دستمو می کشه:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بلوط_بیا برقصیم...

دستشو میگیرم و میرم وسط...

چقدر جالبه که کتایون همه چیزو میدونه بجز دوستی من و سورن..

بعد از اینکه کلی میرقصم خسته میشم و بر میگردم سر جام..

سورن و کتایون تو آشپزخونه مشغول حرف زدنن..

کتی به کابینت تکیه داده و سورن با فاصله خیلی کمی ازش وایستاده و آروم داره حرف میزنه..

قلبم دیوانه وار می کوبه..لیوان و بر میدارم و یه نفس میخورم...

سورن با سری کج شده به کتایون خیره شده و اینار کتیه که داره حرف میزنه...

یاسمین کنارم میشینه:

یاسمین_وای رقصیدم گرم تر شدم...چرا انقدر اینجا سرده..

کتی دستاش و تو هوا تکون میده و با خنده چیزی و تعریف میکنه..

بلوط از اون وسط داد میزنه:

بلوط_نیل بیا دیگه..

بر میگردم سمتشو مثل خودش داد میزنم:

_خسته شدم..

شیشه رو از رو میز بر میدارم و لیوان خودم و یاسمین و پر میکنم.

سورن و میبینم که قهقهه میزنه...صدای ضبط رو اعصابمه.

یاسمین_با کتی خیلی صمیمی هستید؟

لبخند کجی میزنم:

_من که نه.

با تعجب نگاهم میکنه:

_واقعا؟انگار با تو صمیمیتی تر از بقیست..

نگاهشون میکنم. سورن داره حرف میزنه .چی داره میگه؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

یاسمین_چند ساله آمریکا زندگی میکنه؟

_چهارسال

کتی میخنده و با مشت به بازو سورن میزنه...سورن هم میخنده...

از جام بلند میشم و لیوانم و بر میدارم و میرم آشپزخونه..

کتی با دیدنم لبخندش عمیق تر میشه...

_کتی یخ هست؟

و لیوانم و سمتش میگیرم..

میره سمت یخچال:

کتی_نیل فکر کنم زیاد خوردی تو این سرما یخ میخوای چیکار؟

بعد میخنده..

میرم جای کتی رو به روی سورن وایمیستم..

نگاهم میکنه.خیره میشم بهش.

کتایون_یخ نیست اینجا.

کتایون و نگاه میکنم و خیلی جدی میگم:

_ چند لحظه تنهامون بزار

ابروهاش بالا میره و از آشپزخونه بیرون میره.

صدای ضبط و جیغ و داد بچه ها خیلی زیاده واسه همین مجبور میشم با صدای بلند حرف بزنم:

_نه من دوس دارم اینجا باشم..نه تو دوست داری مزاحم اوقاته خوشت بشم..

بغضم داره خفم میکنه..اما نمیزارم سر باز کنه..

با صدای گرفته ام ادامه میدم:

_بزار امشب تموم شه..خدا شاهده سورن پام و از این در بیرون بزارم دیگه پشتتم نگاه نمیکنم...فقط اومدم تا چیزی که شک داشتم واسم بر طرف بشه..

الانم واسم همه چی جا افتاد..همینجوری هم داغونم..ماشین نیاوردم وگرنه زودتر از اینا میرفتم...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

نفس کم میارم:

_این حرکات عاشقانت و بزار وقتی من رفتم..اوکی؟

خیره نگاهم می کنه...جوابی نمیده..فقط نگاهم میکنه..

از آشپزخونه بیرون میام...اشکام میافتم پایین..

شام سورنا از بیرون کباب گرفته..خب کتی دوست داره...

دوتا قاشق بیشتر نمیتونم بخورم..

بعد از شام کنار گوش بلوط میگم:

_یه کار کن زودتر بریم

نگاهم میکنه:

بلوط_خب همه باهم باید بریم دیگه..

تازه بعد شام فربد و علیرضا قلیون درست میکنن و پاستور میارن وسط..

به ساعت نگاه میکنم دهه..

وارد حیاط میشم و شماره ی مامان و میگیرم..بوق اول که میخوره جواب میده:

مامان_جانم

_سلام مامان،خوبی؟

مامان_قربونت تو خوبی راه نیوفتادین؟همین الان میخواستم خودم زنگ بزنم..

_نه هر وقت بلوطینا راه بیافتن منم میام..اشتباه کردم ماشین نیاوردم وگرنه زود تر میامدم..

مامان_بازم سعی کن زود تر بیاید..به سیاوشم بگو آروم بیاد تو پیچ و اینا خطرناکه..

_باشه پس نگران نشو به خاله مریمم اگه میتونی بگو

مامان_باشه عزیزم

گوشی و قطع میکنم و بر میگردم تو...فربد صدام میکنه:

فربد_نیل بیا قلیون..

کنارشون میشینم و قلیون و از فربد میگیرم...دارن حکم بازی میکنن..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

یک ساعت دیگه هم اینجوری مشغول میشیم..بالاخره ساعت یازده و ربع بچه ها رضایت میدن بریم..

لباسامو می پوشم و از اتاق بیرون میام..

بچه ها دمه در مشغول خداحافظی از کتی و سورنان..

یعنی چی؟؟میخوان بمونن!!!

اصلا نمی فهمم چه جوری خداحافظی میکنم و بیرونم میام..

سوار ماشین که میشم بالاخره بغضم میترکه...بلوط از جلو بر میگرده عقب و دستشو میزاره رو پام:

بلوط_توروخدا دیگه گریه نکن انقدر غصه خوری آب شدی

سیا ماشین و روشن میکنه و راه میافتیم عصبی میگه:

سیاوش_پسره ی اولاغ من نمیدونم این چش شده این کارارو واسه چی میکنه..

قلبم میخواد از حلقم بیرون بزنه..آب دماغم و بالا میکشم..یکم بیشتر دور نشدیم...طاقت نمیارم:

_سیا دور بزن..

سرعتش و کم میکنه و با تعجب از تو آینه نگاهم میکنه:

_برگردم

بلوط_نیل عزیزم آروم باش الان عصبی هستی..

اشکام و پاک میکنم:

_سیا دور بزن

سیاوش دور میزنه و بعد از چند دقیقه دمه ویلا نگه میداره:

_رفتم تو شما هم برید

بلوط غر میزنه:

_نیل چیکار می خوای بکنی؟

در و باز میکنم و کیفم و بر میدارم:

_سورن بهتون زنگ زد جواب ندید

از ماشین پیاده میشم و میرم سمت ویلا و زنگ و فشار میدم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

خدارو شاهد گرفته بودم که دیگه پشت سرم و نگاهم نمی کنم..

در باز میشه..میرم تو وصدای ماشین سیا رو میشنوم که دور میشه..

سورن دمه در ورودی وایستاده و خیره شده بهم...پاهام میلرزه...درسته خدارو شاهد گرفته بودم بر نگردم ولی اگه میرفتم خونه و امشب این دوتا اینجا میموندن همون

خدا شاهد مرگم میشد..به در ورودی میرسم..حالا دیگه کتی هم اومده و کنارش وایستاده...سعی میکنم آرامشم و حفظ کنم:

_از بیمارستان زنگ زدن..مامان سیا حالش بد شده بود...بچه ها هم رفته بودن..

سورن میره کنار..یعنی اینکه برم تو..

ولی تا میام قدم از قدم بردارم کتی میگه:

کتایون_اینجا یه آژانس شبانه روزی هست الان زنگ میزنم ماشین بیاد...

خشکم میزنه...میره تو و تلفن و بر میداره و از روی در یخچال شماره آژانس و میگیره...

سورنا کلافه دستی تو موهاش میکشه و میره تو...میبینم که میره سمت کتی و گوشی و ازش میگیره و قطع میکنه:

سورنا_برو حاضر شو ماهم بریم فردا برمیگردیم اینجارو جمع میکنیم...

پوزخند میزنم..خونه جمع کردن چه کار واجبی شده!!

کتی و کارد بزنی خونش در نمیاد...میره سمت اتاق و بعد از چند دقیقه لباس پوشیده میاد بیرون..

با سورن وارد کوچه میشیم..سورن ماشین و روشن میکنه تا کتی درارو قفل کنه و بیاد..

میرم میشینم جلو...نیم نگاهی هم به سورن نمیندازم...کتایون در اصلی و قفل میکنه و میاد سمت ماشین..با تعجب به من که جلو نشستم نگاه میکنه

و در عقب و باز میکنه و سوار میشه...

سورن راه میافته...نفس راحتی میکشم و خودمو رو صندلی ولو میکنم..هیچ کدوم حرفی نمیزنیم و فقط آهنگ پخش میشه..

گوشیم زنگ میخوره..بلوطه:

_جانم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بلوط_چی شد؟

_سلام عزیزم..آره تو راهم

بلوط_داری بر میگردی؟

_آره سورنا زحمت کشید برسونتم..

میخنده:

بلوط_موفق باشی..

گوشی و قطع میکنم و آهنگ و زیاد میکنم..فلش خودمه که گذاشتم تو ماشین سورن..

سورن اول کتی و میرسونه دمه هتل با اینکه خونه ی ما نزدیک تر بود..

کتی پیاده میشه و دوباره راه میافتیم..

بیست دقیقه بعد میرسیم دمه خونمون..

کیفم و بر میدارم و نگاهش میکنم:

_مواظب باش..آروم هم برو..

نگاهم میکنه..

_خداحافظ..

پیاده میشم و در خونرو باز میکنم و میرم تو...در و که می بندم میره...

***

از دفتر بیرون میام و با ندا خداحافظی میکنم..

گوشیم زنگ می خوره..بلوطه..

_جانم؟

بلوط_سلام چطوری کجایی؟

برای تاکسی دستم و دراز میکنم و سوار میشم..

_ولیعصر برید

جواب بلوط و میدم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_تازه کارم تموم شد دارم میام سمت کافه

بلوط_خب پس بیا..همین زنگ زدم بگم نرو خونه بیا اینجا..

_سورن اونجاست؟

بلوط_نه

_باشه

بلوط_نیل بهش زنگ نزنا!!ولش کن

گوشی و که قطع میکنم شماره سورن میگیرم..بعد از چند تا بوق جواب میده:

_بله؟

_سلام چطوری؟

سورنا_سلام خوبم.

حال منو نمی پرسه..

_کجایی؟کافه ای؟

سورنا_نه

نمیخواد بگه کجاست!دوباره میگم:

_کجایی پس؟

با صدای کلافه ای میگه:

سورنا_خونه ام مامان کتی و دعوت کرده

دستام شروع به لرزیدن میکنن..

_باشه

سورنا_خداحافظ

گوشی و قطع میکنم و میزنم زیر گریه...چرا تموم نمیشه..چرا داره با من اینجوری میکنه!!سعی میکنم لرزش دستام و متوقف کنم اما فایده نداره..

چند وقته اینجوری شدم هر وقت عصبی میشم دستام شروع به لرزش میکنن..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

جلوی کافه که از تاکسی پیاده میشم صورتم و تو صفحه گوشی نگاه میکنم...یکم چشمام ورم کرده ولی زیاد تابلو نیست..

وارد کافه میشم و واسه آرام و فربد سری تکون میدم و میرم سمت اتاق..

آرام پشت سرم وارد اتاق میشه و درو می بنده..

آرام_چی شده؟

_هیچی..

آرام_پس واسه چی گریه کردی؟

پیش بندم و بر می دارم و می پوشم:

_گریه نکردم

آرام_برو بابا من دیگه نفهمم گریه کردی باید برم بمیرم..

نگاهش میکنم:

_مامان سورن کتی و دعوت کرده خونشون..

جا میخوره..از قیافش میفهمم...اما خودش و جمع میکنه:

آرام_خب دعوت کرده که کرده!!!قبل از اینکه ما بخوایم بشناسیمشون اینا دوستای خانوادگی بودن..

حرف زدن با آرام بی فایدست..

از اتاق بیرون میام...

خودم و مشغول میکنم..با علیرضا غذا درست میکنم..کمک سیاوش میکنم..ظرف می شورم..سفارش میگیرم..گریه میکنم..سیگار میکشم..

میزارو جمع میکنم..همه کارارو میکنم...طوری که آرام و بلوط و یاسمین بیکار نشستن و نگاهم میکنن..

اگه این کارارم نکنم چه جوری خودم و خالی کنم...

علیرضا میخواد حالم و عوض کنه:

علیرضا_نیل حقوقه اضافه میخوای؟پول لازمی بگو خب..

همشون مسخره میخندن...می توپم بهشون:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_ترک دیوار..بخندید دیگه..

بلوط_بیا برو خونه بسه دیگه میخوای خودکشی کنی..

یاسمین_بیا یه چیزی بخور..شرط میبندم از صبح هیچی نخوردی..

رو صندلی ولو می شم...بدنم درد می کنه...ذهنم تو خونه سورن پرسه میزنه..چیکار میکنن؟

گلوم از بغض درد می کنه..از صبح آنلاین نشده...حس می کنم کتی مدا بهش پوزخند میزنه..

انگار که بگه:دیدی!!!من هروقت که برگردم جام محفوظه...

مثله این میمونه که روبه روم وایسته و قهقهه بزنه و بگه:تنها چیزی که تو این دنیا واسه سورنا اهمیت داره منم

یاد روزایی میافتم که وقتی رفته بود سورن افسردگی گرفته بود..

قلبم تیر میکشه دلم میخواد بکنمش بندازم زیر پام و لگدش کنم...

احساس خفگی دارم وقتی سورن انقدر ریلکس هر کاری دلش می خواد داره می کنه و جوری رفتار می کنه که انگار من و نمی شناسه..

از جام بلند میشم:

_بلوط بیا..

و میرم تو اتاق استراحت...بلوط میاد تو نگران نگاهم میکنه..

بلوط_چی شده؟

_میشه ماشینت و قرض بگیرم

با تعجب نگاهم میکنه:

بلوط_میخوای کجا بری؟

پیش بندم و باز میکنم:

_میخوام برم سورنارو ببینم...

بلوط_آرام که گفت کتی خونشونه!!!

_منم میخوام برم دمه خونشون باید با سورنا حرف بزنم..

چشماش گرد میشه و نگران میگه:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بلوط_این چه کاریه نیلگون؟واسه چی داری خودتو کوچیک میکنی!!!

کولم و بر میدارم و از کنارش رد میشم:

_یه کلمه بگو ماشین نمیدم..

از اتاق بیرون میام و سمت در ورودی میرم..

دنبالم میاد تو حیاط:

_وایسا بابا دیوانه..

جلوم وایمیسته و کلید و میگیره سمتم:

بلوط_مگه من بحثم ماشینه...میری اونجا حالت از اینی که هست بدتر میشه..

کلید و ازش میگیرم:

_دارم میرم تکلیفه خودمو روشن کنم..یه هفته شده...

***

روبه روی خونشون ماشین و پارک میکنم...

دستام از استرس یه قالب یخ شده...شمارش و میگیرم..قلبم تند میزنه:

سورنا_بله؟

یه عالمه سر و صدا میاد انگار چیزی بیشتر از یه شامه سادست...

_میشه بیای پایین؟

با تعجب میگه:

سورنا_پایین؟؟

_دمه خونتونم چند لحظه بیا پایین کارت دارم..

نمیزارم جواب دیگه ای بده و گوشی و قطع میکنم...

دستم بی اختیار میره زیر شالم و گردن بند ماهی رو لمس میکنم..خدایا سورن چرا این جوری شده؟

چشمام و میبندم و التماس میکنم..کمکم کن..

پیاده میشم و تکیه میدم به ماشین...سوز سردی میاد..دستای یخ زدم و تو جیب بارونیم می برم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

چند دقیقه میگذره...نکنه نیاد؟

صورتم از سرما یخ زده...این پا و اون پا میشم..اگه نیاد چی..

در خونشون باز میشه و میاد بیرون...زیپ کاپشنشو بالا می کشه و از کوچه رد میشه و میاد سمتم..

با فاصله کمی روبه روم می ایسته..نگاهم میکنه...باد موهای همیشه در هم و بر همشو تکون میده..دلم واسش پر میکشه..

سورنا_چرا اینجایی؟

نگاهش میکنم...نکنه منو کاملا فراموش کرده...

سورنا_نمیخوای حرف بزنی؟

_چرا داری اینجوری می کنی؟

کلافه سرش و تکون می ده:

_چه جوری می کنم؟

با بغض می گم:

_مگه من چی کار کردم؟

اشکم می افته رو گونه ی یخ زدم....کلافه سرش و تکون میده:

سورنا_گریه نکن..حرفت و بزن..گریه نکن..

بدتر اشکام شدت می گیرن:

_مگه من چی..کار کردم...

سورنا_ببین نیلگون اگه اومدی اعصاب منو بهم بریزی..برو

دستمو میزارم رو کاپشنش و با چشمای تار از اشکم خیره میشم بهش:

_چی داری میگی..سورنا..تو چرا اینجوری...شدی؟

عصبی میشه:

سورنا_ببین حسادت بی موردت به کجا رسوندتت!!تو اصلا منطق نداری فقط داری احساسی برخورد می کنی..

هجوم میبرم سمتش:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_من!!!تو داری حرف از منطق می زنی؟؟تو همونی هستی که زندگی و به من زهر کرده بودی بخاطر علیرضا...بعد تو داری الان می گی من حسادتم بی مورده!!

من کی شب تا صبح پیش علیرضا بودم؟؟؟من بجز سلام و علیک حرف دیگه ای با علیرضا میزدم؟؟یادت چی کار کردی؟؟رفتی واسش دوست دختر پیدا کردی...

با عصبانیت می چسبونتم به ماشین:

سورنا_چته نیلگون؟؟نکنه دردت اینه که چرا علی و پروندم...هان دردت اینه..گوه خوردم عزیزم برش میگردونم پیشت خوبه؟

با ناباوری نگاهش میکنم:

_چرت میگی چرا!!!الان داری مثلا توپ و میندازی تو زمین من...چرا بحث و عوض میکنی..علیرضا بره به جهنم من با اون چی کار دارم..

سورنا_صد هزار دفعه واست گفتم کتی دوست منه...من با کتایون بزرگ شدم..بازم بهت میگم کتی وقتی رفت انگار یکی از اعضای خانوادم ازم دور شد..

ازم کمی فاصله میگیره و با تاسف سرش و تکون میده:

_آخه تو چی میدونی؟؟

داد میزنم:

_همینه دیگه من هیچی نمیدونم که تو اجازه میدی به خودت اینجوری با من رفتار کنی...یه هفته ست اصلا واست مهم نیست من زنده ام یا مرده.منو میبینی

روتو میکنی اونور...یه جور رفتار میکنی انگار منو نمیشناسی...

پوزخند میزنه:

سورنا_دیوانه شدی...

همین کافیه واسه منفجر شدنم..داد می زنم:

_چرا کتی نباید بدونه سه ساله دوستیم؟

اخم میکنه و می توپه بهم:

سورنا_صدات و بیار پایین...تو خیابونیا!!!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

صدام و آروم تر میکنم و عصبی دوباره تکرار می کنم:

_چرا کتی نباید بدونه منو تو با هم دوستیم؟

نگاهم میکنه..منتظر خیره میشم بهش..اما انگار قصد نداره جوابی بده...

_مگه نمیگی کتی دوستته..مگه دوستی این نیست که از همه چیز هم باید خبر داشته باشید؟

بهش نزدیک تر میشم:

_پس چرا خبر نداره؟

نگاهش و ازم میگیره و کلافه چنگی به موهاش میزنه..

سورنا_باید برم بالا..

_تکلیفم و روشن کن..

سریع سرش و بلند می کنه و خیره میشه بهم..آروم میگه:

سورنا_تکلیف چیو؟

_نیومده بودم گریه کنم یا داد بزنم آبروتو ببرم...نیومدمم التماست کنم..

دوباره بغض میکنم:

_هیچ وقت از این کارا نکردم...از وقتی اومدی همه ی اولین بارای زندگیم با خودت بوده..قبول دارم که اون روز اشتباه کردم گوشی و قطع کردم..

آره راست میگی حسادت کردم همه ی اینارو قبول دارم...اما تو نگفتی بهش دوستیم..انقدر سرد با من بر خورد می کنی..من دخترم سورن...توقع داری حسادت نکنم و قبول کنم کتی فقط

دوستته؟!!

اشکم و پاک میکنم:

_الان ولی اصلا با رابطتون کاری ندارم..

سرش پایینه...

_سورن منو ببین...

نگاهم میکنه...حس می کنم خیلی داغونه:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_این کارا یعنی ما بهم زدیم..باشه فقط بهم توضیح بده چرا دوست شدیم؟

خیره نگاهم میکنه..کلافه ام..از اینکه فقط نگاه میکنه..این حسی که بهم منتقل میشه و فکر میکنم مقصر خودمم...

_بگو چرا شب تولدت منو به زندگیت دعوت کردی؟مست بودی؟حالت خوب نبود؟بهم گردنبند دادی...سرم و بوسیدی..اون همه جاهای مختلف رفتیم..بهم بگو

چرا اون کارارو کردی؟واسه تفریح؟همینجوری الکی؟واسه چی اومدی خودت و به مامانم معرفی کردی؟یه هفته ست نمیتونم راحت بخوابم...جواب این سوالام و فقط بده..

اینا که مربوط به کتی نیست...مربوط به خودمه..

حرف نمیزنه...انگار دهنشو دوختن بهم و گفتن فقط میتونی نگاه کنی..حالم بد میشه...معدم تیر میکشه گلوم از بغض میسوزه..چطور میشه یه ادم

جوابی واسه کارای خودش نداشته باشه...

چشماش قرمز شده...دلم براش تنگ شده...با همه ی این اتفاقا حاضرم همین لحظه همه چیو ول کنم و دوباره با سورن شروع کردم...

نمیخواد..حرف نمیزنه..جواب نمیده...

بغضم میترکه..از این همه سردیش حالم خراب میشه..

چنگ میزنم به کاپشنش و هق هق میکنم:

_من دوستت..دارم سورنا..

این اولین اعتراف عاشقانمه..و جوابم یه مشته رو هوا مونده و یه فکه منقبض شدست.با صدای عصبی و گرفته ای که میگه:

سورنا_گریه نکن...

***

نگین به زور لباسام و تنم میکنه:

_خوب میشم خودم..

نگین_صدات در نمیاد بعد خوب میشی؟

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بی حال میگم:

_بلوط ماشین و برد؟

دکمه های پالتوم و می بنده:

نگین_آره خواب بودی اومد برد..بعدم گفت اگه دکتر نرفتی زنگ بزنم بهش بیاد با روش خودش ببرتت..آرام هم سه بار زنگ زده...

از جام بلند میشم و با بیحالی شالم و سرم می کنم...

نگین_نزار مامان بفهمه حالت بده..

با کمک نگین از پله ها پایین میرم...

نگین_مامان من ماشین و می برم..

مامان از آشپزخونه بیرون میاد:

مامان_باشه کجا میرید؟

نگین سویچ و بر میداره و سمت در میره:

_میریم یه چرخ بزنیم..نیلگون سرحال شه..

مامان بر میگرده سمتم و با نگرانی میگه:

مامان_چی شده مگه؟چرا انقدر رنگت پریده؟

کفشام می پوشم:

_چیزی نشده..یه کم خسته ام بی حالم...

مامان_زود بیاید مواظب خودتونم باشید..

از مامان خداحافظی می کنیم و از خونه بیرون میایم..

نگین بخاری و روشن می کنه و دریچه هارو میده سمتم..

ماشین و از حیاط بیرون میاره و راه میافتیم...

دستمو میبرم تو جیبم گوشیم و بر دارم یه زنگ به آرام بزنم..گوشیم و جا گذاشتم..

_میشه گوشیت و بدی یه زنگ به آرام بزنم؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگین_تو کیفمه.

کیفش و از صندلی عقب برمی دارم و گوشیش و از توش در میارم..

شماره آرام و می گیرم...دستام حتی حس نداره گوشی و نگه داره..

آرام_جانم؟

_سلام..

صدام انگار از ته چاه در میاد...

آرام_نیلگون؟سلام..چی شده؟چرا حالت بده؟

سرم تکیه میدم به پشتی صندلی:

_نمیدونم آرام..

آرام_چرا با گوشی نگین گرفتیم؟الان میام خونتون قربونت بشم نبینم حالت بده

_خونه نیستم..نگین داره می برتم دکتر..

آرام_سرما خوردی؟

_نمیدونم بدنم بی حسه..حالم خوب نیست

آرام_دیشب رفتی پیش سورن چی شد؟

با یاد آوری دیشب دوباره بغضم میگیره:

_می گم برات..

آرام_گریه میکنی؟

بغضم و قورت میدم و نفسم و بیرون میدم:

_نه

آرام_باشه گوشی و بده نگین..

گوشی و می گیرم سمت نگین...گوشی و ازم می گیره و ضبط و کم می کنه..

نگین:جانم...سلام عزیزم..قربونت..جان!آره...آره...نه حواسم هست..خیالت راحت...خب؟...باشه...باشه...خبر میدم..خداحافظ

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

گوشی و قطع می کنه...حس می کنم تو خواب و بیداریم..دستای یخ زدم و تو جیبم فرو می کنم و تو صندلی مچاله می شم..

ده دقیقه بعد نگین جلوی درمانگاه پارک می کنه...

وارد مطب میشیم و بعد از چند دقیقه نوبتمون میشه...نگین زیر بقلم و میگیره و کمکم می کنه راه برم...به اتاق دکتر که می رسیم با تعجب

بر می گردم سمت نگین:

_متخصص مغز و اعصاب؟؟؟!!!!

قبل از اینکه جوابی بده وارد اتاق دکتر می شیم...

روی صندلی رو به روی دکتر که خانمی مسنه می شینم..نگین هم کنارم می شینه..

دکتر لبخندی می زنه:

دکتر_خب عزیزم،مشکلتون چیه؟

نگین_خانوم دکتر،خواهرم از صبح که بیدار شده بدنش تقریبا لمسه..

مکثی میکنه و با استرس ادامه میده:

نگین_صبح که بیدارش کردم موقع حرف زدن لبش کج میشد...پلکش هم میپره..دقت کنید یه چشمش انگار پایین تر اومده..

کپ میکنم...با تعجب برمیگردم سمت نگین:

_چی میگی؟؟؟

نگین با چشمایی که اشک توش حلقه زده میگه:

نگین_چیزی نیست عزیزم

دکتر_دخترم آروم باش و منو ببین..

دکتر و نگاه می کنم..حس می کنم اتاق دور سرم میچرخه..

دکتر به صورتم دقیق میشه و با آرامش میگه:

دکتر_جای نگرانی نیست..ببین دخترم باید دقیق به سوالاتم جواب بدی..

قلبم تند میزنه..دلم میخواد بلند شم سریع خودمو به یه آینه برسونم...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

دکتر_توی این یه هفته اخیر..فکر و خیال زیاد..استرس...دعوا...یا اتفاقی که خیلی عصبیت کرده باشی داشتی؟

به صورت دکتر خیره میشم..سورنا میاد جلوی چشمم..دستای مشت شدش جلوی صورتم... "گریه نکن"

"خستم کردی" "نیلگون برو"

در ماشین و باز میکنه و هولم میده تو ماشین..صدای محکم در ماشین می پیچه تو سرم...میره..سرم و رو فرمون میکوبم و زار میزنم...

با تکونی که نگین بهم میده به خودم میام..

دکتر_متوجه شدی چی گفتم؟

صدام میلرزه:

_دیشب با کسی دعوا کردم..استرس داشتم...میلرزیدم..

دکتر عینکش و کمی پایین میده و ناراحت نگاهم میکنه..

دکتر_علائمی که داری نشون دهنده شوک عصبی و استرش زیاده...دچاره تنش عصبی شدی.

خودکارش و بر میداره و شروع به نوشتن میکنه:

دکتر_واست یه سی تی اسکن از سرت می نویسم..هر چند نیاز نیست ولی میخوام خیالم راحت بشه..این یه تنش عصبیه که مدت درمانش بستگی به فرد داره..

ممکنه یه هفته ای خوب شی...ممکنم هست یک ماه طول بکشه..ولی اصلا نگران نباش و به هیچ وجه استرس نداشته باش..خیلی زود خوب میشی..

برگه رو میگیره سمت نگین:

دکتر_طبقه بالا سی تی اسکن و انجام بدید و جواب و واسم بیارید..

نگین برگه رو از دکتر میگیره و از اتاق بیرون میایم..

واسه سی تی اسکن طبقه دوم میریم...نیم ساعت طول میکشه..

نگین پوشه بزرگ سی تی اسکن و به دکتر میده و دوباره میشینه کنارم...

دکتر عکس هارو با دقت نگاه میکنه و کنار میزارتشون..دوباره مشغول نوشتن میشه:

دکتر_دوروز یه بار آمپول و سرُم داری..مرتب باید بزنی..غذا های ادیویه دار و شور نمیخوری..دوتا آرام بخش داری هر دوازده ساعت یه بار..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

قرص فلورازپام واسه بی خوابیت نوشتم که عصر ها نصفش و میخوری تا شب راحت بخوابی...

برگه رو سمت نگین میگیره:

دکتر_الان دوتا آمپول عضولانی و سرُمه آرامبخشش و بزنه..

نگین صورتش و با دستش پاک میکنه و برگه رو می گیره...گریه کرده..

دکتر_روزی چهار بار حوله ای رو گرم می کنید و به مدت پنج دقیقه صورتش و ماساژ می دید..

نگین_چشم..مرسی خانوم دکتر

دکتر بر میگرده سمتم:

دکتر_دخترم هنوز خیلی جوونی و حیف این صورت زیباته..خواهشا استرس و از خودت دور کن و وقتی عصبی میشی راهه مناسبی و واسه خالی کردن عصبانیتت

پیدا کن..تو خودت نریز چون اینجوری به اعصابت فشار وارد میکنی و شوک عصبی بهت دست میده..داروهاتو استفاده کن ایشاالله به زودی خوب میشی..هفته دیگه هم حتما واسه

معاینه بیا..

از جامون بلند میشیم و بعد از تشکر بیرون میایم..نگین رو نیمکت انتظار میشونتم و میره از دارو خانه دارو هامو بگیره..

دو تا آمپول و سرُمم و میزنم..

سرم و به شیشه سرد ماشین تکیه میدم..جرئت دیدن خودمو تو آینه ندارم..نگین آروم رانندگی میکنه..

نگین_نیلگون این قیافه افسرده چیه؟خودتو تو آینه ببین فکر نکن فاجعه اتفاق افتاده..خیلی معلوم نیست دیدی که مامانم نفهمید..من صبح زیاد دقت کردم که فهمیدم..

آفتاب گیر و پایین میدم...خودم و نگاه میکنم..لب پایینم یه کوچولو کج شده..چشم سمت چپم کمی افتاده پایین..خیره به آینه که میشم پلکم میپره..

آفتاب گیر و بالا میدم و تکیه میدم به صندلی:

_من نمیتونم با مامان حرف بزنم..بهش بگو بخاطر خستگی و استرس کاریه..

نگین_میدونم چی بگم..با کی دعوا کردی؟

به خیابون یخ زده که بدتر از منه خیره میشم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_سورنا

فصل دوازدهم

دفترچه رو باز میکنم..روزی که سورن واسم خریدتش فکر نمی کردم انقدر حرف واسه نوشتن داشته باشم...روان نویسم و بر میدارم:

_"دوست دارم بهت زنگ بزنم و بگم دیشب خواب دیدم..موهامو با دست بهم می ریختی..می خندیدی و بلند می گفتی نیلی چقدر تو

زیبایی آخه..منم پروانه ها تو دلم پرواز میکردن و غرق شادی بودم...با بچه ها خونه ی بلوطینا جمع بودیم و مثله همیشه خوشحال بودیم..

حتی بوی عطرتم تو خوابم بود..همون قدر گرم و دوست داشتنی..هنوزم چشمات می درخشید..

دستات گرم بود و صدای تپش قلبت بلند میشد وقتی نگاهت

می کردم...در گوشم می گفتی این عادلانست که حتی وقتی کنارمی بازم دلم برات تنگ می شه؟

من تو خواب دختر خوش بخت چند هفته پیش بودم..وقتی بیدار شدم صورتم و بالشتم از گریه خیس بود..

به نظرت زندگی کردن تو خواب و رویا خوبه؟

این که تو طول روز زجر بکشم و شب تو خواب برگردم به زندگی آروم و قشنگی که داشتم!

دنبالت اومدم..بارها و بارها..مثل مامان که همیشه رفته دنبال جمشید...من که اون موقع درکش نمی کردم...عصبی میشدم چون جمشید مارو

ول کرده بود..اما مامان همیشه عاشقشه...الان می فهمم این حالت یعنی چی..که حتی تو این شرایط بدم که مقصرش خودتی هنوزم عاشقتم..."

در اتاق باز میشه...دفترو می بندم و می زارمش تو کشو..نگین با حوله داغ میاد سمتم..

صورتمو ماساژ میده..

نگین_درد می کنه؟

چشمامو می بندم:

_نه..

بعد از چند دقیقه که حوله سرد میشه میره...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

گوشیم زنگ می خوره...از رو میز برش میدارم.بلوطه..

_جانم؟

بلوط_سلام عزیزم.خوبی؟

از جام بلند میشم و سمت پنجره میرم..

_خوبم..تو چطوری؟

بلوط_قربونت بد نیستم...دلم برات تنگه

قطره های بارون خودشون و به شیشه می کوبن...

_منم خیلی دلم برات تنگ شده..

بلوط_بخدا نمیدونی چقدر شرمندتم..دیشب میخواستم بعد سر کار بیام..گفتم بد موقعست داری استراحت میکنی..

_دیوانه این چه حرفیه..من به آرامم گفتم انقدر تند تند نیاد...قرار نیست خودتون و از زندگی بندازید که..

بلوط_آرام گفت امروز دوباره رفتی دکتر..

_آره رفته بودم معاینه...یه هفته دیگه بهم مرخصی داده..

بلوط_دانشگاه و دفتر و چیکار می کنی؟

_دانشگاه که مرخصی استعلاجی گرفتم..با آقا نائینی هم صحبت کردم بیچاره حرفی نداشت گفت نگران دفتر نباش ندا هست..

بلوط_خب خداروشکر بابته اینا مشکلی نداری..راستی دیشب...

مکث میکنه...فکر میکنم گوشی قطع شده:

_الو؟بلوط؟

بلوط_جان...فردا صبح پس میام پیشت..

با تعجب میگم:

_گفتی دیشب چی..

دستپاچه میگه:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بلوط_هیچی..یادم رفت...

_دروغ نگو

بلوط_کتایون رفت..

چشمم رو قطره های بارون که سر می خورن می چرخه:

_به سلامتی..

بلوط_قربونت بشم من باید برم...فردا میبینمت..

خداحافظی میکنم و گوشی و قطع میکنم..

صدای بلند رعد و برق دلم و زیر و رو میکنه..لبه ی تخت میشینم و خیره می مونم به پنجره..

بجز بلوط و آرام بقیه فکر میکنن یه هفته ست رفتم شمال...

پس کتایون رفته...میرم تو لیست تماس هام..به شماره سورنا خیره میشم...دلم برای صداش تنگ شده..یه هفته دیگه هم نمی تونم برم کافه و دانشگاه...

با اینکه صورتم خیلی بهتر شده دکتر گفته بهتره فعلا استراحت کنم...

مامان یه هفته اول از کنارم تکون نخورد و سر کار نرفت..مامانی نشون نمیده اما همش قصه میخوره و واسم دعا میکنه..

وقتی تو این حال می بینمشون بیشتر ناراحت میشم..اینکه باعث شدم همش نگرانم باشن.

آرام اکثرا شبا میاد پیشم می مونه..

واسم کلی خوراکی و فیلم های جدید میاره...می خندونتم و واسم خاطرات دوران هنرستان و تعریف میکنه.

منم میرم تو اون حال و هوا و دوست دارم برگردم به اون سال ها...

حتی دوست دارم برگردم به یک ماه قبل...فقط دوست دارم تو زمانی

باشم که این دلشوره ها و نگرانی هارو نداشته باشم...

به حیاط خیره میشم...بارون بی وقفه میباره.

***

محکم بقلم میکنه:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بلوط_آخ که دلم برات یه ذره شده بود..

لبخند میزنم:

_حالا دوروزه ندیدیما

بلوط_اووو کجایی بابا..من انقدر عاشق توام که سیا رو می پیچونم..

روی تخت میشیه و شالش و از سرش بر میداره:

بلوط_فکر می کنه تو مسافرتی دیگه منم میرم آرایشگاه به بلین سر میزنم

می خندم:

_تورو خدا یه وقت رابطتتون و بخاطره من خراب نکنید من راضی نیستم..

پشت چشمی واسم نازک می کنه و با لبخند میگه:

بلوط_توام راضی باشی دیگه بخاطر نفر سوم نمیشه..

با تعجب نگاهش میکنم:

_سوم کیه؟

با انگشت به شکمش اشاره میکنه..

نگاهم رو شکمش چرخ میخوره و دوباره مثله خنگا نگاهش میکنم:

_هاان؟

قیافش وا میره:

بلوط_انقدر کودنی؟حامله ام

ماتم میبره...حامله؟بلوط حاملست؟بچه؟

جیغ می کشم...از جام بلند میشم و هیجان زده بالا و پایین می پرم:

_وای خدای من...بلوط داره مامان میشه..واااای خدا چی دارم می شنوم...

با خنده بلند میشه و دستام و میگیره:

بلوط_دیوانه آروم باش الان سکته می کنی..

بقلش می کنم و فشارش میدم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_وای بلوط...

گریه می کنم..بعد از مدت ها از شادی گریه میکنم...بلوط با دیدن اشکام بغض میکنه:

بلوط_این کارارو میکنی منو بیشتر عاشق خودت میکنی..

دوباره روی تخت می شینیم..دستمو رو صورت خیسم می کشم و از ته دل می خندم:

_نمیدونی چه حسی پیدا کردم..خودمم نمیدونم چیه..

می خنده:

بلوط_هیچی دیگه یه خاله خل و چل مثله تو باشه که بهش بره بسمه..

نگاهش میکنم...قیافه بلوط خیلی پایین تر از سنش نشون میده..و تصور اینکه یکی از بهترین دوستات مادر بشه

یکی از قشنگ ترین حسای دنیاست...

سریع میرم پایین و به همه خبر میدم..ماماینا همه به بلوط تبریک میگن..واقعا بعد از همه این اتفاقات یه همچین خبر خوشحال کننده ای

احتیاج داشتم...

ظرف میوه پوست کنده شده رو جلوی بلوط میزارم:

_کی فهمیدی؟

تیکه ای از خیار و دهنش میزاره:

بلوط_از دو هفته پیش شک کردم..بیبی چک استفاده کردم مثبت بود...هفته پیشم رفتم آزمایش..چند روز پیش جوابشو گرفتم..

اخمام میره تو هم:

_اون وقت الان به من میگی؟

بلوط_قربونت برم اولا که هنوز مطمئن نبودم..بعدم گفتم یکم حالت بهتر بشه..اول از همه آرام فهمید..

می خنده:

بلوط-بعدشم که میدونی کل محل خبر دار شدن..

از تصور عکس العمل آرام قهقهه میزنم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_خوبه دیگه کارت و راحت کرده..

خیره میشه بهم:

_دیشب سورنا باهام حرف زد..

خشکم میزنه...

ناراحت نگاهم میکنه:

بلوط_خیلی جاها کمکم کردی..منو سیاوش خیلی مشکل باهم داشتیم..همیشه آرومم کردی..بهم دلگرمی دادی و راهنماییم کردی..

من وقتی زن سیاوش شدم اینو فهمیدم که گذشت هایی که کردم واسه سیاوش درست بوده..چون عاشقشم و الان باهاش زیر یه سقف آرامش دارم..

به سورن گفتم نیلگون مثله ما نیست که مدام دعوا کنه..جیغ بزنه..قهر کنه بزاره بره..بهش گفتم نیل سرتاسر وجودش پر از آرامشه

ولی سورن تو به جایی رسوندیش که مدام مثله یه آتش فشان منفجر میشه..بهش گفتم خیالت راحته چون نیل پا به پات میاد..

قهر میکنی میاد دنبالت..ناراحتی از دلت در میاره..دنیا بگن سورن بده نیلگون بی توجه همه جوره پات وایمیسته..گفتم

من کاری به رابطه تو و کتی ندارم یا حتی اینکه علیرضا عاشقه نیلگونه...اینم واسه این نمیگم چون نیل دوسته خودمه...

ولی من اولین باره دختری و میبینم که اینجوری عاشقی میکنه..نیلگون حتی دوست داشتنش هم متفاوته..نیلگون تورو میپرسته ولی تو زیادی

خیالت راحته..چون این و نمیدونی که اگه یه دفعه ازت بگذره و بره دیگه هیچوقت بر نمیگرده...

کمی از نسکافه اش میخوره:

بلوط_بغض کرده بود..کلافه بود..گفت من عاشقه نیلم..اونقدری که هیچ کدومتون حتی نیل نمیتونه تصور کنه..

شما عاشقی کردن نیل و می بینید چون نشون میده.

من هرچی دارم تو دلمه اما خوده نیل میدونه من چقدر دوسش دارم..من از خیلی چیزا بخاطره نیل گذشتم..

کتایون همون سالی که رفت کارای منم درست کرده بود..بلوط تو نمیدونی من چقدر نیلگونو دوست دارم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

کتی دو ساعت قبل رفت با بلیط دمه خونم گریه میکردم...

کیه که از همچین فرصتی بگذره..خودت میدونی من تو کارو رشتم چه پیشرفتی میکردم اگر می رفتم...

اما من فقط نیل و می دیدم و به این فکر میکردم اگر یه روز صورت این دختر و نبینم روانی میشم..من از همه دخترای دورو ورم از همه ی تفریحات و مهمونی و دوست

و رفیق و کوفت زهرمارم زدم..من اصلا این آدمی که تو داری میبینی نبودم..نیلگون منو عوض کرد..منم عوض شدم چون دوسش دارم

از همون روز اولم دوسش داشتم چون نمیتونستم خودم قبول کنم مدام بهش میگفتم مثله دوست میمونه

واسم چون خودم میخواستم از این واقعیت فرار کنم..علیرضا باعث شد به خودم بیام...

گفت نیل بچه بازی دراورد..گفت بارها بهش گفتم من با کتی بزرگ شدم..گوشی روم قطع کرد...باهام حرف نزد..افسردگی گرفت..منم لج کردم

چون عصبی شده بودم که باورم نداشت..من به کتی نگفته بودمباهم دوستیم.. اشتباه کردم...گفت اون شب که اومده بود دمه خونه انقدر گریه کرد اعصابم و بهم ریخت..

گفت نتونستم بهش بگم اشتباه کردم که به کتی نگفتم به جون خود نیل از روی قصد نبوده..من قبول دارم این چند وقت

اشتباه زیاد کردم..اونشب دمه خونمون ازم میخواست بگم چه جایی تو زندگیم داره...نتونستم جواب بدم..چون قابل گفتن نیست..

نیل زندگی منه...چون منه احمق بلد نیستم چجوری باید حرفای دلم و بهش بزنم..

گفت بگو شمال رفته یا نه..خودشو به هر دلیلی قایم کرده فکر نکنه من همه چیو تموم کردم...گفت دوسش دارم بلوط بیشتر هرچی آدم تو

زندگیمه..بیشتر از خودم..بیشتر از خودش عاشقشم..

گریه میکنم..حس میکنم به اندازه تمام عمرم دارم اشک میریزم..بخاطر این همه سختی که هر دومون اشتباه و ناخواسته کشیدیم اشک میریزم

بخاطر اینکه هر اتفاقی هم افتاد ذره ای از دوست داشتنمون کم نشد..

بلوط بقلم میکنه و دستشو رو موهام می کشه...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

از ناراحتی از خوشحالی گریه میکنم..حالی دارم که قابل وصف نیست..تمام این مدت زجر کشیدیم..چون هنوز بچه ایم..

چون هنوز نمی دونیم چجوری باهم رفتار کنیم..چون سورن بلد نیست حرف دلشو بزنه..چون من بلد نیستم یکم راحتش بزارم..

بلوط_نیل رابطتون و نجات بده قبل اینکه دیر بشه..

از بقلش بیرون میام و صورتم و پاک میکنم..

_نمیخوام سورن بدونه چه اتفاقی واسم افتاده..

بلوط_الان که خیلی خوب شدی چند روز آینده بهترم میشی..سورن اشتباه کرده توهم همینطور..بهت گفتم گذشت کن چون ارزش داره..

_من همیشه بخاطر سورن گذشتم و بازم میگذرم...

لبخند می زنه:

بلوط_به کتایونم گفته که باهم دوستید..

با تعجب نگاهش میکنم:

_واقعا؟

بلوط_آره.گفت همون شب که نیل رفت برگشتم بالا کتی گفته بوده تو از کی تا حالا انقدر با نیلگون اوکی شدی که این موقع میاد دمه خونتون؟

سورنم گفته نیلگون دوست دخترمه..

نیشم باز میشه..آروم میزنه تو سرم و میخنده:

بلوط_عشق همینه دیگه...تو یه ثانیه میشه همه ناراحتیارو فراموش کرد...

می خندم:

_منو سورنا هیجوقت از هم ناراحت نمیشیم..

چشماش گرد میشه:

بلوط_بخدا عذاب وجدان گرفتم یادم رفت بهش بگم در کنار اینا چقدر میتونی پررو باشی..

سیب قاچ شده رو سمتش میگیرم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_بیا از دستم خوردنی بگیر بلکه بچه به خودم بره قشنگ بشه..به تو و سیاوش که اعتباری نیست..

کوسن و بر میداره و پرت میکنه سمتم:

بلوط_میخواستم اسمشو تو بزاری ولی لیاقت نداری..

هیجان زده شیرجه میزنم سمتش:

_تورو خدا!!!مرگه من میزاری من بزارم؟

میخنده:

بلوط_خیلی خری نگاش کن جمع کن خودتو خرس گنده...

سرم و میزارم رو شکم تختش:

_الهی فدات بشه خاله خودم واست اسم قشنگ میزارم بلکه قیافت به خالت بره زیباشی

بلوط قهقهه میزنه

***

موهای کوتاهم و پشت گوشم میزنه:

سورنا_موهات بلند تر شده..

نگاهش میکنم..چشماش..ابروهاش..بینش..لبش..موهاش..چشمامو میبندم..می بوستم:

سورنا_دوستت دارم..

چشمام و باز میکنم..خیره میشم به چشم هاش..

سورنا_خیلی دوستت دارم

دلم میریزه..

سورنا_دیوانه وار دوستت دارم..

لبخند میزنم..هموجور جدی نگاهم میکنه:

سورنا_عاشقتم

می خندم..لبخند میزنه:

سورنا_اولین و آخرین عشقمی..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بقلش میکنم..محکم..عطرش و بو میکنم..زندگی واقعی خیلی بهتر از رویا و خوابه..

همین که واقعا میتونی لمسش کنی..

کمی ازش فاصله می گیرم و تو چشماش خیره میشم:

_دوستت دارم..خیلی دوستت دارم..دیوانه وار دوستت دارم...عاشقتم...اولین و آخرین عشقمی..

از ته دل می خنده...

از ته دل دعا میکنم..دعا میکنم این آرامش و دیگه هیچوقت از دست ندم...

شالم و کنار میزنه و گردنبند ماهی و نگاه میکنه..لبخند میزنه..

مهره های دستبندش و زیر دستم حس میکنم.. لبخند میزنم..

آرام وارد حیاط پشتی میشه:

آرام_اگر که دوست دارید البته ببخشیدا ولی آدم دل و قلوه هم بخواد بده باید جون تو تنش باشه بیاید ناهار..

می خندیم و از جامون بلند میشیم..

تو آشپزخونه دور میز می شینیم..دوباره دور هم جمع شدیم...

سورن هست..بچه ها هستن..کافه هست..خوشحالیم..آرام و فربد مثله همیشه تو سر و کله هم میزنن..

علیرضا به یاسمین علاقه مند شده و همش در حال ابراز احساساتن..

بلوط و سیاوش یه مامان بابای دوست داشتنی دارن میشن..و من باز خوشحالم و تو یه بشقاب با سورن غذا میخورم..

اعترافات عاشقانه کردیم...حس سبکی دارم..راحتم..

دوباره همه چی بر گشته به روال قبلی..

به بچه ها نگاه میکنم و خوشحال لبخند میزنم..

***

آرام_بلوط دوست داری دختر باشه یا پسر؟

بلوط با قاشق لواشک های کوچیک شده رو میخوره:

بلوط_من دوست دارم دختر باشه ولی فکر کنم پسره..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

یکم از لواشکو دهنم میزام:

_فرقی نداره که..

دستمو رو شکم بلوط میکشم که خیلی کم بالا اومده..

بلوط_نمیدونم چرا شکمم بزرگ نمیشه...

یاسمین با تعجب میگه:

یاسمین_تازه یک ماهته!!واسه چی باید انقدر زود بزرگ بشه..

بلوط غمگین نگاهمون میکنه:

بلوط_از چند ماه دیگه،نمیتونم بیام کافه..من نمیتونم خونه نشین شم

دلداریش میدم:

_بابا سختیش فقط یه سال اوله...بعدش دیگه راحت میشی..بعدم ما همش خونتیم نگران نباش

یاسمین برامون هات چاکلت میاره..

آرام_بلوط تو نخور بچه پیش فعال میشه..

بلوط قیافش مچاله میشه:

بلوط_راست میگی اگه خدایی نکرده مثله تو بشه بیچاره میشیم..

می خندم..آرام می توپه بهم:

آرام_کوفت تو یکی لااقل نخند..

بر میگرده سمت بلوط:

آرام_ببین بچه ات مثله من بشه خیلی بهتر از اینه که مثله تو و سیاوش بشه..

ماگم و بر میدارم:

_از همین الان حسش می کنم که مثله خودم میشه..

یاسمین می خنده:

یاسمین_طبیعتا بچه به مادر پدرش میره آخه چرا باید به شما دوتا بره؟

بلوط_آفرین به شعورت یاسی

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرام_به چه تحفه هایی هم میره..

از جاش بلند میشه:

آرام_پاشید وگرنه علیرضا میاد کتلتمون می کنه..

از جامون بلند میشیم و سمت کافه میریم...

وارد کافه که میشیم چشمم به نگین و پسری میافته که پشت میزی نشستن..

***

نگاهش که میافته بهم با لبخند واسم دست تکون میده..

میرم سمتشون.نگین از جاش بلند میشه و باهام روبوسی میکنه:

نگین_سلام عزیزم خوبی؟

_سلام قربونت

پسره هم بلند میشه...باهاش دست میدم و حال و احوال میکنم

نگین_نیلگون جان ایشون شروین هستن که بهت گفته بودم

آآآآ پس شروین همون برادر ناتنی نگین اینه..اووم بد نیست..تیپ و قیافش که خوبه...

شروین_خوشبختم..مشتاق دیدار بودم.نگین خیلی از شما تعریف میکنه..

لبخند میزنم:

_همچنین..نگین جان لطف داره..

به صندلی ها اشاره میکنم:

_بفرمایید بشینید..خوش اومدید..

دوباره روی صندلی ها میشینن..به میز خالیشون نگاه میکنم:

_سفارش ندادید

نگین_چرا به سورنا سفارش دادیم...

_پس من برم ببینم چی شد

وارد آشپزخونه میشم...همشون هجوم میارم سمتم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرام_شروین اینه؟

بلوط_دوست پسر نگینه؟؟

سورنا_از نگین بعید بود؟

می خندن...انگشتمو روی بینیم میزارم:

_هیس...صداتون میره بیرون..

نگاهشون میکنم:

_دوست پسر نگینه دیگه انقدر تعجب داره؟؟

همشن زیر لب میگن نه خدایی تعجب نداره و پراکنده میشن..

میرم سمت سفارشا..یه لاته و اسپرسو سفارش دادن:

_سیا یه کیک شکلتی هم اضافه کن..

سفارششون که حاضر میشه خودم واسشون میبرم...

نگین دعوتم میکنه که بشینیم..کنار خودش رو صندلی میشینم...

نگین_از کافتون واسه شروین خیلی تعریف کردم..دیگه گفتم بیایم که بهم معرفیتونم بکنم

به شروین نگاه میکنم:

_خوش اومدید

تشکر میکنه...نیم ساعت پیششون میشینم...شروین از کارش میگه از رشتش..میگه قصد ازدواج با نگین و داره..ازم میخواد کمکشون کنم...

میگه جمشید مخالفه..ازم میخواد با جمشید صحبت کنم..نیدونم باید چی بگم..من چه جوری میتونم با جمشید حرف بزنم آخه..

_راستش من با جمشید رابطم در حد سالی یه بار حرف زدنه..و نمیدونم با این قضیه چه جوری برخورد میکنه...

قیافه هاشون وا میره..مثله این میمونه که من آخرین امیدشونم...

نمیتونم خودمو تو این شرایط قرار بدم ولی قطعا حسه خیلی بدی دارن...وقتی که هیچکس طرفشون نیست و همه مخالفن...

دلم از نگاه غمگین نگین می گیره..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بی اختیار میگم:

_باشه سعی میکنم باهاش حرف بزنم...

نگین خوشحال ازم تشکر میکنه..تنهاشون میزارم و پیش فربد میرم و بهش میگم که موقع حساب کردن بهشون بگه مهمون ما بودن..

وارد آشپزخونه میشم و کنار سورن پشت میز می شینم..بلوط مشغول خوردن سالاده..

بلوط_بچه ها فردا شب همتون شام خونه مایین

یاسمن از ته آشپزخونه کنار گاز با صدای بلند میگه:

یاسی_میخوای شیرینی مامان شدنتو بدی؟

بلوط سرشو تکون میده:

بلوط_آره...بلکه این نگاه سنگینتون از روم برداشته بشه..

می خندم:

_خاک تو سرت نشه...ما مگه اصلا حرفی زدیم؟؟

چپ چپ نگاهمون می کنه:

بلوط_همین نگاهتون از صدتا حرف بدتره..درک نمی کنید که من الان دیگه یه زنه حامله ام نمیتونم هرشب هرشب شام دعوتتون کنم

سیا دستشو رو شونه های بلوط می زاره:

سیاوش_حرص نخور عزیزم واسه بچمون خوب نیست

سورنا_چه پدر مهربونی شدی تو سیاا..موش بخورتت

می خندم:

_به طور ناجوری حال بهم زن شدین

سورن نگاهم میکنه:

سورنا_آره دقت کردی..ابراز احساساتشون از دورانی که دوست بودن بیشتر شده

بلوط ناله می کنه:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

بلوط_ای خدا چشم حسود از منو خانوادم دور بشه...من نمی دونم بعضیا از حسادت به دیگران چی نسیبشون میشه

سیاوش می خنده:

سیاوش_قربون شیرین زبونیات بشم..

سورن قیافش مچاله میشه:

سورنا_این الان شیرین زبونی بود؟؟

سیا میخنده:

سیاوش_نیل روت تاثیر گذاشته ها..حسود شدی!!!

سورن و بقل می کنم:

_پاشید برید بزارید یکم آرامش داشته باشیم..

**

کاهو هارو خرد میکنم:

_بلوط؟

در قابلمه خورشت و میزاره و بر میگرده سمتم:

بلوط-هوم؟

به سالن پذیرایی اشاره میکنم:

_علیرضا و یاسی چشونه باز..

مشغول پوست کندن خیار ها میشه:

بلوط_چمیدونم بابا اینا همش دعوا دارن...اصلا نمیدونم با این همه اختلاف چجوری با هم این همه مدت کنار اومدن..

ابروهامو بالا میدم:

_به یاسی نمیاد زیاد اهل دعوا و اینا باشه!!

آرام وارد آشپزخونه میشه و میاد کنارمون:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرام_دارید غیبت منو می کنید؟؟

_برو گمشو..تو میدونی یاسی چشه؟!

پشت میز رو صندلی میشینه و به کاهو ها ناخنکی میزنه:

آرام_آهان پس موضوع اینه!!بابا آخر هفته مهمونی دعوته علیرضا نمیخواد بره به اینم میگه لازم نیست توام بری...یاسی هم الان قهر کرده..

بلوط_وا همین فقط؟؟

آرام_آره دیگه..

سالاد و درست میکنم و به بلوط کمک می کنم سفره بندازه...

بعد از شام کنار سورن میشینم و مشغول پوست کندن میوه میشم..

نگاهم به علیرضا میافته..از قیافه اش کلافگی میباره..

سورن کنار گوشم میگه:

سورنا_چی شده؟

منظورش علیرضاست..میگم:

_نمیدونم..

سیاوش و فربد یکی از دوستاشون و مسخره می کنن و می خندن..بلوط و یاسی و آرام هم مشغول حرف زدنن...

فکرم درگیر علیرضاست..حس میکنم یه چیز بیشتر از قضیه یاسی بهمش ریخته...

علیرضا آدمه صبوریه..یه همچین چیزی انقدر بهم نمی ریزتش...

به ساعت نگاه میکنم..نزدیک یازدهه..بر میگردم سمت سورن..

_میرم حاضر شم...دیر شد..

با بچه ها خداحافظی میکنیم و از خونه بلوطینا بیرون میایم..اول آرام و فربد و میرسونیم بعدم سورن منو می رسونه...

وارد خونه که میشم همه خوابن..خیلی آروم وارد اتاقم میشم و لباسام و عوض می کنم..

توی تخت که دراز میکشم قیافه علیرضا میاد جلوی چشمم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

اصلا حس خوبی ندارم..

***

ندا ماگ نسکافه ام و رو میز میزاره:

ندا_یکشنبه هفته دیگه جشنواره تصویر سازیه...رونمایی دوتا از کتابامونم هست..

به مانیتور و اتودی که دارم میزنم خیره میشم:

_پس حتما باید بریم

پشت میزش می شینه:

ندا_پس چی مهمان های ویژه هستیم..

و خودش میخنده...خندم نمیگیره..حوصله ندارم...

سریع دوتا اتود جدای دیگه میزنم و کارای امروزم و تموم می کنم...

وسایلم و جمع میکنم و از دفتر بیرون میام..

کمی تو پیاده رو قدم میزنم و چندتا از پراشکی های مورد علاقه بلوط و میگیرم...

سوار تاکسی میشم..گوشیم زنگ میخوره..آرامه

_جانم؟

آرام_سلام..نیل کجایی؟

صداش میلرزه..با نگرانی میگم:

_چی شده؟دارم میام کافه..

آرام_کافه نرو..بیا خونه بلوط...

با تعجب میگم:

_چرا چی شده مگه؟بلوط طوریش شده؟؟؟

آرام_نه..کافه رو پلمپ کردن..

***

جو خیلی سنگینه و یه حس خفگی بهم دست میده

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

همه خونه بلوط جمعیم بجز علیرضا و سورن که رفتن دنبال جریان پلمپ کردن کافه..

الان که فکر می کنم می بینم بی دلیل انقدر دلم آشوب نبود.وقتی علیرضا رو می دیدم..

به سیاوش نگاه میکنم:

_چرا باید کافه رو پلمپ کنن؟

ناراحت نگاهم می کنه:

سیاوش_شاید مجوز مشکل داره..

آرام_وا بعد از این همه سال الان فهمیدن؟

سیا کلافه تو خونه قدم می زنه:

سیاوش_گفتم شاید...شایدم مشکل از جای دیگه باشه..

یاسمن_خیلی وقته اختاریه دادن..

همه بر میگردیم سمتشو با تعجب نگاهش میکنیم..

بلوط_منظورت چیه؟؟؟

یاسی مردد نگاهمون میکنه..انگار تازه متوجه شده حرفی و زده که نباید می زده!!

_چه اختاریه ای داده بودن؟کی؟

نگاهشو ازم میگیره:

یاسمین_منم درست نمی دونم..علیرضا خودش بهتون میگه

داره دروغ میگه...آرام تا میاد چیزی بهش بگه اشاره میکنم که فعلا حرفی نزنه..

دو ساعت زجر آور تموم میشه و بالاخره سورن و علیرضا بر میگردن..

بلوط واسشون نسکافه درست میکنه و میاره..

از قیافه علیرضا چیزی و نمیشه فهمید..اما سورن اخماش تو همه..

زنگ آیفون بلند میشه..فربد هم از راه میرسه..

هیچ کدوم حرفی نمیزنن تا اینکه سیا میگه:

سیاوش_خب چی شد؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سورن با صدای عصبی روبه علیرضا میگه:

سورنا_مگه ما با هم کار نمی کنیم؟

علیرضا جوابی نمیده..

سورنا_مرد حسابی تو چهار ماه سه تا اختاریه اومده..آخریش دوروز پیش بوده!!!چرا همون اولی که اومده بود نگفتی؟

علیرضا یه نفس نسکافه اش و سر میکشه و میگه:

علیرضا_میگفتمم کاری نمی تونستید بکنید..

فربد_فکر کنم رفاقت و فراموش کردی فکر می کنی ما کارگراتیم؟

بعد عصبی میشه و داد میزنه:

فربد_خودت میدونی هیچ کدوممون به کار کردن تو اونجا احتیاج نداریم...

علیرضا_الان داری میگی من رفاقتو گذاشتم کنار؟

سیاوش_مگه غیر اینه علی؟چرا بهمون نگفتی؟

سورن عصبی پاهاشو تکون میده و داد میزنه:

سورنا_میدونی چقدر واسه اونجا زحمت کشیدیم!!!چهارتا مشتری بیان ببینن پلمپ شده میرن پشت سرشونم نگاه نمی کنن..

علیرضا بر میگرده عصبی سورن و نگاه میکنه...

دلم زیر و رو میشه...به بلوط نگاه میکنم حالش دسته کمی از من نداره...

داره دعواشون میشه..

علیرضا_نگفتم چون دیگه نمیخوام کافه رو باز کنم..

فربد از جاش بلند میشه و عصبی تر از سورن داد میزنه:

فربد_غلط کردی...این همه خر حمالی کردیم اونجا...

به من اشاره میکنه:

فربد_تا توالت و این دختر داره تمیز میکنه...از درس و دانشگاهمون گذشتیم..بعد تصمیم با تو که باز باشه یا نه؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

علیرضا هم از جاش بلند میشه و روبه روی فربد وایمیسته:

علیرضا_فکر کردی خودم این چیزارو نمیدونم!!!من تصمیم نمیگیرم...

دست تو جیبش میکنه و دسته کلید کافه رو پرت میکنه رو میز:

علیرضا_بیا برو بازش کن ببینم...

حس میکنم بغض کرده با صدای بلند گرفته ای میگه:

علیرضا_حکم جلبم اومده...بدهی بالا آوردم..

***

فصل سیزدهم

سورنا_جا نمی شیم تو کادر..

دکلانشور و میزنه و سریع میاد کنارم وایمیسته..

انقدر عکس میگیریم خسته میشم..مخصوصا که کلاهم شله و همش میافته...

استاد کاووسی میاد سمتمون و روبه رومون وایمیسته...با لبخند چهره تک تکمون و از نظر میگذرونه:

کاووسی_خب هیچ وقت فکر نمی کردم شما چند نفر فارغ التحصیل بشید...

می خندیم..خودشم می خنده:

کاووسی_اما خب خوب از پسش بر اومدید..مخصوصا ارائه پایان نامتون..

همگی خوشحال تشکر می کنیم..

استاد واسه هممون آرزوی موفقیت میکنه و خداحافظی میکنه..

بلوط و سیاوش و یاسی واسمون دسته گل آوردن و اومدن پیشمون...

به حیاط دانشگاه نگاه میکنم...دلم می گیره..انگار همین دیروز بود..روز اولی که وارد دانشگاه شدیم چقدر استرس داشتیم با آرام...

همون روز هم بچه ها رو واسه اولین بار دیدیم...یه سری ها از جمعمون رفتن و یه سری بهمون ملحق شدن...

اتفاقاتی که افتاد مثله یه فیلم میمونه که حالا به پایان رسیده..

دوران خوشی و تو دانشگاه داشتیم..دیر رسیدنا..پیچوندن کلاسا...تقلبا..انجام دادن کارای همدیگه..ژوژمان ها..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

همه ی این سال ها چقدر زود گذشت و حس می کنم انگار اصلا حواسم نبوده...

سورن روبه روم وایمیسته و کلاهم و صاف میکنه..

سورنا_آرام بیا ازمون عکس بگیر...

آرام میاد ازمون چندتا عکس میگیره..

منم از اون و فربد عکس میگیرم..

غرق لذت میشم...با آدم هایی که دوستشون دارم زندگی کردم..کار کردم...شاهد ازدواجشون بودم...درسمون و با هم تموم کردیم..

خب مگه یه آدم تو زندگی چه چیزی بیشتر از این میخواد..درسته گاهی از هم ناراحت شدیم..گریه کردیم..قهر و دعوا کردیم..

اما خب هیچ وقت همدیگرو دور نینداختیم..

بعد از اینکه مراسم تموم میشه از دانشگاه بیرون میزنیم و میریم همون جیگرکی همیشگی..

بلوط با شکمه بالا اومده اش میخنده و میگه:

بلوط_مدرک فوق لیسانستون و قاب بگیرید به دیوارهای اتاقتون نصب بفرمایید..و لطفا از فردا سر وقت به کافه مراجعه کنید..

میخندیم و قربون صدقه شکم بزرگش میرم..

اسم پسر بلوط و لاوین گذاشم و خودش هم خیلی خوشش اومد...

بعد از اون روز که فهمیدیم علیرضا چک هاش برگشت خورده و بدهی داره..هممون هرچی پس انداز داشیم بهش دادیم...

برخلاف تصورم که فکر میکردم سورن با علیرضا مشکل داره بیشتر از همه کمکش کرد

و پا به پاش این سه ماه و دنبال مجوز قانونی افتاد..

سورن جیگری دهنم میزاره و میگه:

سورنا_دیروز داشتم فیلم رو نمایی کتاب جدیدتون و میدیدم..

می خندم:

_دیدی نائینی چه خوشحاله...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سورنا_بایدم خوشحال باشه استعدادی مثل تو پیدا کرده..

اس ام اس واسم میاد:

سورنا_کیه؟

گوشیم و نگاه میکنم:

_نگینه..

سورنا_چی میگه؟

_میگه شب زودتر برم خونه..

سورنا_واسه چی؟

با یادآوری شب قلبم شروع به تپیدن میکنه:

_جمشید داره میاد خونمون..

***

مامانی سینی چایی رو جلوش می گیره:

جمشید_دست درد نکن مامان زحمت نکش..

مامانی_نوش جان

جمشید هی خیره میشه بهم..مثله اینکه باورش نمیشه من انقدر بزرگ شدم..

مامان پیچونده...ساعت دهه ولی هنوز خونه نیومده.بخاطر جمشید نمیاد..

همیشه میگه من با جمشید مشکلی ندارم و بعد از طلاق جمشید دشمن من نشد

مثله دوستم شد..اینا رو میگه اما توان روبه رو شدن با جمشید و نداره..

نگین استرس داره..جمشید باهام حرف میزنه..فهمیده درسم تموم شده..راجع به کارمم میدونه..میدونم اینارو نگین بهش گفته..

اما با نگین سر سنگینه..

حسه بدی دارم..معذبم...بعد از سالیان سال مردی روبه روم نشسته که بهم گفتن پدرمه!!!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

جمشید دو سال از مامان بزرگ تره..ولی جوون تر از مامانه...شاید بخاطر اینه که خیلی راحت ازدواج کرد و به زندگی شادش ادامه داد..

اما مامان همش گریه کرد..منو بزرگ کرد..کار کرد..سختی کشید..هر روز به دوست داشتن جمشید ادامه داد...

خب باید جمشید جوون تر مونده باشه..

با یاد آوری روزای سختی که مامان بخاطر جمشید گذرونده دوباره عصبی میشم و دلم میخواد جمشید و از خونه بیرون کنم..اما به نگین قول دادم باهاش حرف بزنم..

بعد از اینکه چاییشو میخوره با هم میریم تو حیاط..

اصلا واسه حرف زدن اومده اینجا نه مهمونی...

سمت میز صندلی های گوشه حیاط میریم و می شینیم..

نمی دونم باید از کجا شروع کنم که خودش میگه:

جمشید_می دونم نگین ازت خواسته باهام حرف بزنی...خب می شنوم

نگاهش میکنم:

_روز اولی که نگین اومد اینجا نمی تونستم بپذیرمش..ولی واسم کارایی کرد که فهمیدم خواهر داشتن یعنی چی..

نفسی میگیرم و سعی میکنم استرس و از خودم دور کنم:

_حالا نوبته منه..خودت میدونی واسه من هیچ کدوم از وظایف پدریت و انجام ندادی..مادر و پدر من سیمینه..بهم بدهکاری..

لبخند میزنه:

جمشید_خیلی شبیه سیمینی..مثله خودش مغرور..

دلم میخواد پوزخند بزنم..اما جلوی خودمو میگیرم:

_دوستت ندارم..من مثله دخترای دیگه عشق اولم، پدرم نیست..چون من هیچوقت پدری نداشتم

شوکه میشه...قیافش تو هم میره..

جمشید_این حرفا چیه میزنی؟

_شاید این آخرین باری باشه که همو میبینیم...میدونم توام منو دوست نداری..که اگه داشتی تو این بیست و خورده ای سالی که

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

دارم تو یکی از خاطراتم باهام شریک بودی...از سیمین جدا شدی منم کشتی و پیش خودت گفتی یه دختر دارم اونم نگینه...

اما داری نگینم میندازی دور بخاطر عشقی که باعثش خودتی...

حرفمو قطع میکنه:

جمشید_این حرفارو از کجا میاری!!من پدرتم مگه میشه دوستت نداشته باشم..هم تورو هم نگینو..

خیره میشم بهش:

_این اولین و آخرین خواستمه..برای اولین و آخرین بار ازت به عنوان دخترت خواسته ای دارم..با ازدواج نگین و شروین موافقت کن..

همدیگرو دوست دارن...اجازه بده یه خاطره خوب ازت داشته باشم..

نگاهم میکنه و حرفی نمی زنه..از جام بلند میشم:

_اگر واسم پدری میکردی واست دختر خوبی میشدم.

ازش فاصله میگیرم و با گریه بر میگردم اتاقم..

***

کافه با نبود بلوط هیچ لطفی نداره

دلم خیلی براش تنگ شده.ماه های آخرش و انقدر شکمش بزرگ شده که به سختی تکون میخوره.

ظرف های شسته شده رو با دستمال خشک می کنم و سر جاشون میزارم.

گوشیم زنگ میخوره.نگینه.

_جانم؟

با صدای خوشحالی تو گوشی جیغ می کشه:

نگین_نیلگون.عاشقتم

_چی شده؟

نگین_امروز بابا بهم زنگ زد.شروین و قبول کرده.

بشقاب تو دستمو روی میز میزارم و لبخند میزنم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_مبارک باشه عزیزم

نگین_همشو مدیون توام.خدارو شکر که خواهری مثل تو دارم

فکر نمیکردم حرفام کوچیک ترین اثری رو جمشید بزاره.

اولین باره که بخاطر جمشید لبخند میزنم و خوشحال میشم و فکر میکنم شاید تونستم در آینده دوستش داشته باشم و ببخشمش.

سورن وارد آشپزخونه میشه و میاد سمتم:

سورنا_مگه نمیخوای بری بلوط و ببینی؟

به ظرفا اشاره میکنم:

_چرا اینارو تموم کنم میرم.

سویچ ماشین و میگیره سمتم:

سورنا_بیا برو اینا با من.

سویچ و ازش میگیرم:

_میرم یکم خریدم میکنم

سورنا_باشه مواظب خودت باش.

***

بقلش میکنم و شکمشو میبوسم:

_عشق خاله چطوره؟

بلوط_جاش تنگه داره پدره منو در میاره.

شال و مانتوم و در میارم و میشینم رو مبل:

_الهی فداش بشم...یکم دیگه تحمل کنی تموم شده.

به سختی روی مبل میشینه و به مشما و پاکتای روی میز اشاره میکنه:

بلوط_تو باز زحمت کشیدی؟

_واسه تو نیس که واسه پسر قشنگمونه.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

پاکتارو بر میداره و با ذوق توشون و نگاه میکنه.

تقریبا هفته ای دوبار میام پیش بلوط و واسه لاوین کلی لباس و کفش و اسباب بازی میگیرم.

واسه خوده بلوطم غذا و خوراکی هایی که دوست داره.

بلوط_بخدا موندم از دست تو و آرام و بلین چیکار کنم دیگه اتاقم جا نداره.

لبخند میزنم بهش:

_غر نزن بچه یاد میگیره.

به مبل تکیه میده و دستشو روی شکمش میزاره:

بلوط_به سیاوش گفتم سال دیگه باید خونه رو عوض کنیم.

_تا سال دیگه کلی وقت دارید.

با ناراحتی میگه:

بلوط_دلم خیلی واسه کافه تنگ شده.

_راجع به اون حرف نزن.. از وقتی که نمیای من یکی از کلافگی تو در و دیوارم.

آهی میکشه:

بلوط_دلم لک زده واسه وقتایی که تو حیاط پشتی باهم درد و دل میکردیم

دلم میگیره:

_دیوونه یه جوری میگی انگلر قرار نیست دیگه کافه بیای

بلوط_همینم هست..وقتی هم به دنیا بیاد باید بمونم خونه دیگه کار نمیتونم بکنم..

بغض میکنه:

بلوط_ناشکری نمیکنما..ولی خب نباید انقد زود بچه میاوردم...وای نیل وقتی به مسئولیتش فکر میکنم دیوونه میشم.

بلند میشم کنارش میشینم و شونه هاشو نوازش میکنم:

_دیونه تو از پسش بر میای خیلی هم مامان خوبی میشی..الان که جوونی باید بچه داشتی باشی..سنت که بره بالا دیگه حوصلت نمیکشه..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

میخنده:

بلوط_تو که لالایی بلندی خودت چرا خوابت نمیبره.

با مشت آروم میزنم به شونش:

_گمشو مگه من ازدواج کردم!

بلوط_منظور اینه که سورن دیگه باید اقدام کنه..دیگه بیست و شیش سالته..چشم بهم بزنه سی سالته.

تو فکر فرو میرم.بیست و شیش سالم شده!!!سورن هم به این فکر میکنه باید اقدامی کنه؟؟

***

گوشیم زنگ میخوره.نگینه:

_جانم؟

نگین_سلام عزیزم عیدت مبارک

_سلام.عید توهم مبارک.همین الان میخواستم بهت زنگ بزنم.

نگین_قربونت بشم.ایشاالله سال خوبی داشه باشی

لبخند میزنم:

_توام همینطور در کنار همسر گلت.

نگین_راستی شروینم میخواد باهات حرف بزنه گوشی.گوشی

گوشی رو به شروین میده:

شروین_سلام بر خواهر زن عزیزم.

_سلام عزیزم خوبی؟عید مبارک.

شروین_عید شما هم مبارک.یادت نره خونه ما عید دیدنی بیای.می خوام بهت عیدی بدما.

می خندم:

_حتما میام عیدیمو بگیرم

بعد از صحبت با شروین گوشی و به مامان اینا میدم که تبریک بگن.

امسال اولین سال تحویلیه که نگین و شروین سر خونه زندگی خودشونن.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

همچنین آرام که حتما امروز عید دیدنی میره خونه فربدینا..یک ماهی میشه که عقد کردن.

گوشیم و از مامان میگیرم تا بهش پی ام تبریک بگم که میبینم زود تر از من پی ام داده:

"عیدت مبارک ریفیق"

بهش تبریک میگم و میگم جام و خونه فامیل شوهراش پر کنه.

مامانی کانال های تلویزیونو بالا و پایین میکنه:

مامانی_امسال اصلا برنامه های تلویزیون جالب نیست.

مامان برام چایی و شیرینی میزاره:

_مریم زنگ زد واسه برنامه شمال.گفت از چهارم بریم.چون میخواد خانواده فربد و دعوت کنه.بعدم خانواده عروسشو.

مامانی لبخند میزنه:

مامانی_مریمم دیگه عروس و داماد دار شده سرش شلوغه.

مامان_منم به نگین گفتم بعد از اینکه رفت خونه جمشیدینا..شام بیان اینجا.

اینستا رو بالا پایین که میکنم پست بلوط و میبینم که از لاوین کنار سفره هفت سین عکس گذاشته..از اینکه کلی قربون

صدقه دست و پای تپل لاوین میرم شماره بلوط و میگیرم.

بلوط_جانم؟

_سلام چطوری؟عیدت مبارک

بلوط_سلام عزیزدلم عید تو هم مبارک بهت اس ام اس داده بودم جواب ندادی.

با تعجب گوشیم و نگاه میکنم:

_نیومده واسم..خطا مشغوله الان.عشقه من چطوره؟

بلوط_خوبه داره شیطونی میکنه.

_الهی فداش بشم من دلم براش لک زده.

بلوط_مسخره بچه منم دلش واست تنگ شده..پاشو بیا اینجا.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_مگه نمیری پیش بلین؟

بلوط_نه بابا اون که همش با اون دوست پسرش اینور و اونوره.خونه بند نمیشه که.پاشید با سورن بیاید اینجا.

_از صبح هر چی سورن و میگیرم در دسترس نیست بزار ببینم اگه پیداش کردم میایم

بلوط_باشه عزیزم پس منتظرتم.

***

لاوینو ماچ آبداری می کنم و حسابی می چلونمش:

_آخ چقدر دلم برات تنگ شده بود..

خودشو بهم فشار میده و بوسم میکنه..

سورنا خرس نسبتا بزرگی رو که سر راه عیدی واسش خریدیم و میگیره جلوش:

_کی به من ب*و*س میده تا این خرس و بهش بدم؟

لاوین با دیدن خرس خودشو پرت میکنه تو بقل سورن و بوسش میکنه..

سیاوش_دستتون درد نکنه.چرا زحمت کشیدین.

سورنا_کاری نکردیم که..بلوط بیا بشین بابا..

بلوط با سینی وارد حال میشه:

بلوط_دست درد نکنه سورن.

سینی و میگیره جلومون..هات چاکلتی بر میدارم:

_بلوط توروخدا شرنده من اصلا وقت نکردم برم واست کادو خونه جدیدت و بگیرم..

کنار سیاوش میشینه:

بلوط_گمشو بابا دیوانه...تو هروقت میای واسه من کادو میاری.دوروز دیگه که پولات ته کشید به من غرغر نکن.

کمی از هات چاکلتم میخورم.

_اوه..شلوغش نکن بابا.

سیاوش_عیرضا میگف امسال بعد عید کافه رو باز کنیم.

با تعجب نگاهش میکنم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_وا چرا؟؟هر سال که فقط هفته اول و می بندیم.

بلوط_یاسی گفت می خوان برن مسافرت، حتما بخاطره اینه.

سورنا_بهتر بابا تو عید زیادم مشتری نداریم.

لاوین و ازش میگیرم و میشونمش بقلم.

تقریبا آخرای هشت ماهگیشه و دوست داره همش رو زمین چهار دست و پا بره.

روی زمین میزارمش تا قشنگ بتونه شیطونی کنه.

نگاهش میکنم که دور میز آجیل و شیرینی می چرخه

به بلوط نگاه میکنم که عاشقانه با نگاه دنبالش

می کنه.

***

شب نگین و شروین شام میان خونمون..

شروین پسر فوق العاده خوبیه..و همیشه

فکر میکردم مامان هیچوقت نتونه باهاش کنار

بیاد چون به هرحال پسر زنیه که الان همسر شوهر

سابقشه. اما مامان شروین و دوست داره چون خوده شروین پسر مهربون و دوست داشتنی ایه.

بعد از شام مشغول خوردن میوه و گپ زدن می شیم

مامان_ما از چهارم میریم شمال اگر برنامه ای ندارید بیاید بریم

خوشحال از حرف مامان استقبال می کنم:

_وای آره بیاید بریم خوش میگذره..

شروین_ما که برنامه ای نداریم خوشحال میشیم بیایم

نگین_خیلی خوب میشه حتما میایم

بعد از رفتن بچه ها بر میگردم اتاقم و به آرام

پی ام میدم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

" آرام خانوم دیگه قرار نبینیمتون؟"

جواب میده:

"نیل اعصابم خورده فردا بهت زنگ می زنم خیلی اتفاقا افتاده..."

انقدر تو اتاق راه میره حالم بد میشه:

_وای بگیر بشین سر گیجه گرفتم...

وسط اتاق وایمیسته و عصبی میگه:

آرام_یعنی می خواستم همونجا خودمو با دستای خودم خفه کنم..

_خب مثله آدم کامل بگو چی شده!!!

رو صندلی میز آرایشی به سمت من می شینه:

آرام_دیشب که رفته بودیم خونشون عید دیدنی..مامانش یه دفعه بحث عروسی و اینا رو انداخت وسط..

نفس عمیقی میکشه و سعی میکنه از عصبانیتش کم کنه:

آرام_برگشته میگه ما واسه 15 اردیبهشت سالن رزو کردیم برای عروسی از بعد تعطیلات عید

هم میافتیم دنبال کارا...بعدم خودش تبریک میگه و بلند میشه شیرینی پخش می کنه..

دوباره عصبی میشه و صداش میره بالا:

آرام_به کلمه از ما نپرسید شما نظرتون چیه؟؟اصلا آمادگی دارید..یعنی از دیشب زندگی و زهر فربد کردم...

_دیوونه ای دیگه بیچاره فربد چه گناهی داره..

آرام_یعنی چی چه گناهی داره..بهش میگم خب یه چیز به مامانت بگو میگه آخه چی بگم!!!

میگم بگو دختره ی بدبخت چه جوری تو یه ماه همه یه کارارو بکنه!!!میگه من خودم کمکت میکنم...

شیر قهوه اشو میدم دستش:

_دیگه کاریه که شده..نه اعصاب خودتو خورد کن نه فربد

ماگ خودمو بر میدارم و دوباره میشینم رو تخت:

_بعدم من خودم از شمال برگردیم کمکت میکنم میافتیم دنبال خریدات...

با اسرس نگاهم میکنه:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرام_نیل میگم نکنه مامانش از ایناس که همش دخالت کنه تو زندگیم...

به نگرانیش می خندم:

_دیوانه شدی باز؟؟

آرام_بخدا راست میگم!!!فربدم که کلا چیزی بهش نمیگه!!!وای اگه ایم تیپی باشه که فاتحه ام خوندست..

_به قیافش نمیاد همچین آدمی باشه!!

چپ چپ نگاهم میکنه:

آرام_این چیزا مگه به قیافست آخه کودن!!!

_خب اصلا گیریم که همچین آدمی باشه،چیکار میخوای بکنی؟می کشیش؟

آرام_اونو که نمی تونم کاری کنم...ولی کاری میکنم فربد روزی صد بار از زندگی کردن پشیمون بشه..

می خندم:

_بیچاره فربد که میخواد یه عمر با تو زندگی کنه...

می خنده و دوباره قیافه ای جدی به خودش میگیره:

آرام_نیلگون؟

نگاهش میکنم:

_هوم؟

آرام_میشه یه کاری کنیم؟

با تعجب نگاهش میکنم:

_چیکار؟

آرام_قبل از اینکه عروسی کنم..چند روز بیا برگردیم به دوران مجردی...اون دورانی که خودمو خودت بودیم..

دلم میگیره:

_نمیشه که..فربد و سورن و چیکار کنیم..

آرام_خب باهاشون حرف میزنیم...میگیم یه چهار روز مارو به حال خودمون بزارن...

_شمال میریم دیگه همین میشه یک هفته نمی بینیمشون..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

چشماش برق میزنه

آرام_آره ها..چرا به فکره خودم نرسیده بود!!

می خندم :

_از بس که خنگی..

دستشو مشت میکنه و می بره بالا:

آرام_پیش به سوی دوران زیبای مجردی...یوهوووو..

***

کنارش می ایستم و به دریا خیره میشم

آرام_نیل؟

_هوم؟

آرام_دلم تنگ شده

_منم

آرام_دیگه نمیشه برگشت به اون دوران مجردی

می خندم:

_بازم خوب سه روز و طاقت آوردیم

آرام_آره.ولی من داغونم فقط منتظرم برگردیم تهران

گوشیم و از تو جیبم در میارم:

_ولی من نمی تونم تا تهران صبر کنم.

دستشو میاره جلو تا گوشی و ازم بگیره:

آرام_زنگ زدی نزدیا

دستمو عقب می کشم و گوشی و محکم نگه میدارم.

_میخوام زنگ بزنم

آرام_فردا صبح می زنیم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

چند قدم ازش فاصله می گیرم.

_نه الان

میافته دنبالم.انقدر می دوم که نفس کم میارم و رو شن ها پخش میشم.آرام هم کنارم میافته.

آرام_پس بیا با هم بزنیم

و گوشیش و از جیبش در میاره..از جاش بلند میشه و شماره فربد و میگیره و میره اونور.

همونجور که دراز کشیدم شماره سورن و می گیرم..بعد از اولین بوق سریع جواب می ده:

سورنا_واقعا خودتی؟

با شنیدن صداش بغض می کنم.

_سورن؟

سورنا_جانم عزیزم؟

می زنم زیر گریه:

_دلم واست تنگ شده

می خنده.

سورنا_دیوونه خودت گفتی چند روز بهت زنگ نزنم.گریه نکن

دستمو رو چشمای خیسم می کشم:

_همش تقصیر این آرامِ.

می خنده:

سورنا_باز گول خوردی؟

_اره

سورنا_کی بر می گردید؟

از جام بلند میشم و لباسامو می تکونم.

_فردا شب

سورنا_دلم برات خیلی تنگ شده!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

دوباره بغض می کنم:

_دوستت دارم

سورنا_منم دوستت دارم

نگین و شروین از دور به سمتم میان:

_سورن باید برم باز بهت زنگ می زنم.

سورنا_باشه عزیزم مواظب خودت باش.

گوشی و قطع میکنم و صورتم و پاک می کنم و میرم پیش بچه ها.

حس سبکی دارم وقتی صدای سورن و شنیدم و گفتم که چقدر دلم براش تنگ شده.

آرام هنوز مشغول حرف زدن

***

با صدای پی امی که واسم میاد چشمام و باز میکنم.سورناست

"می شود پیدا آن راه فراری که تویی"

واسم از شعر موسوی فرستاده...لبخندی

میزنم و جواب میدم:

"می رسم با هیجان تا به قراری که تویی"

جواب میده:

"پس بیا که دمه در منتظرم بدو"

از جام میپرم

ساعت و نگاه میکنم.نه صبحه.

لباسامو سریع می پوشم.

پله هارو پرواز میکنم و سریع کفش هامو پا میکنم

مامانی از آشپزخونه میاد بیرون و با لبخند میگه:

مامانی_عاشق کجا میری با این عجله.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

درو باز میکنم.

_به نظرت عاشقا کجا میرن؟

می خنده

***

نگاهش میکنم و اشک تو چشمام حلقه میزنه:

_خیلی قشنگ شدی.

چرخی میزنه و تو آینه قدی نگاهی به خودش می ندازه:

آرام_خدایی کار بلین حرف نداره.

بلوط از پایین پله ها صدامون میکنه:

بلوط_بیاید دیگه فیلم بردار منتظره.

کت کوتاه روی لباس عروسش و تنش میکنم..

دستمو میگیره و خیره نگاهم میکنه:

آرام_نیلگون خیلی دوستت دارم.یکی از آرزوهام این بود که تو همچین روزی تو کنارم باشی و آرزوم براورده شد..

با بغض حرف میزنه.خودم هم بغض کردم اما الان که وق این چیزا نیست.لبخند میزنم:

_دیوونه معلومه که من کنارتم.همیشه کنارتم تو تمام مراحل زندگیت.

لبخند میزنه و آروم بقلم میکنه:

آرام_بیشور قرار نبود تو انقدر خوشگل تر از من شیا.دیگه کسی به عروس نگاه نمیکنه.

می خندم:

_بیا برو انقدر زبون نریز بیچاره فربد الان دل تو دلش نیست.

آرام_یکم انتظار واسش خوبه.

کمکش میکنم از پله ها پایین بره.

بلوط واسش اسپند دود کرده و قربون صدقه اش میره.

www.negahdl.com برای دانلود رمان بیشتر به

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

آرام از آرایشگاه بیرون میره.

فربد با دسته گل و یه لبخند عمیق بیرون منتظرش ایستاده.

از ته دلم واسشون آرزوی خوشبختی میکنم.

***

آخرین ظرف و تو آبچکون میزارم و دستای خیسم و با پیش بند خشک میکنم:

_علیرضا فربد گفت قبضا اومده بیا یه نگاهی بنداز.

سیا ماگم و میزاره رو میز.

سیاوش_اسپرسو.

سمت میز میرم و ماگ و بر میدارم.

_دستت درد نکنه..

سیاوش_سورنا نگفت کی میاد؟

پشت میز می شینم/

_نه.گفت دو نفر دارن میرن شرکت واسه مصاحبه.

سورن با کمک باباش یه شرکت کوچیک گرافیکی زده که بیشتر کارای تبلیغاتی انجام میدن.دیگه خیلی کم میاد کافه.

گوشیم زنگ میره.

از جیب پیش بندم بیرون میکشمش.

با اسمی که روی صفحه افتاده خشکم میزنه.

کتایون!

با دستای لرزون جواب میدم:

_بله؟

کتایون_سلام بی معرفت.

سعی میکنم صدای لرزونم و کنترل کنم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

_سلام کتی

کتایون_چطوری؟چه خبرا.تو اینستا عکسای عروسی آرام و دیدم.زنگ زدم بهش تبریک بگم جواب نداد.

_کافه شلوغه نشنیده.

کتایون_آخی کافه چقدر دلم تنگ شده.خب خودت چطوری؟سورنا خوبه؟

یادم میوفته بلوط گفت سورن همه چیو به کتی گفته:

_خوبم سورن هم خوبه..تو خوبی؟چیکار میکنی..

کتایون_قربونت.هیچی همش سر کارم.نیلگون راستش میخواستن ازت عذر خواهی کنم.میدونم دیره باور کن من هیچی نمیدونستم.

سورن برای من هم مثله برادره هم بهترین دوستمه.من نمیخواستم تو اینجوری ناراحتی بشی.خودت میدونی من چقدر دوستت دارم.منو ببخش

لبخند میشینه رو لبم.همین معذرت خواهی حتی از پشت تلفن هم همه چی و از دلم بیرون میبره:

_توام منو ببخش منم بد رفتار کردم

صداش خوشحال میشه:

کتایون_الهی من فدات بشم که تو انقدر مهربونی..نمی دونی چقدر خیالت راحته که سورن کسی مثله تورو داره.کاش همه بتونن مثل تو انقدر

با گذشت و خوش قلب باشن.

کتایون و می بخشم.به هر حال روزای خوبی با هم داشتیم.درسته خیلی وقتا حسادت کردم..خیلی اذیت شدم ولی اینا نه تقصیر من بود نه کتی.

گاهی ندونستن خیلی چیزا میتونه رفتار آدم و عوض کنه و باعثه به وجود اومدن مشکلات بشه.

کتی ساعت ها از خودش و روزایی که گذرونده میگه.

هر دو حسابی دلمون باز میشه.

فصل چهاردهم

مامان_نیلگون؟نیلگون مامان بیدارشو سورنا دم درِ!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

از جام می پرم و هراسون اطرافم رو نگاه می کنم/

_سورن؟کو؟

مامان می خنده.

مامان_گفتم دم در نه اینجا

در تراس و باز می کنه و پرده رو کنار می زنه.

مامان_گفت صد بار زنگ زده به گوشیت.گفت سریع حاضر شو باید جایی برید.

چشمای پف کردم و میمالم و گوشیم رو از رو پا تختی بر میدارم و زیر لب غر میزنم:

_صد بار کجا بوداده تا میس کال که این حرفارو نداره.

از تخت بیرون میام و آبی به صورتم میزنم و سریع لباس می پوشم.

کجا قراره بریم که من نمی دونم!

در ماشین و باز میکنم و سوار میشم.

سورنا_باید بریم یه تست اعتیاد بدیا! تو چرا انقدر می خوابی؟

ماشین و روشن میکنه و راه میافتیم.

_باید بریم شما خودتو به یه دکتر چشم پزشک نشون بدی..ساعت تازه نه صبحه!!

تو آینه خودمو نگاه میکنم..صورتم مثله هر صبح پف کردست.

بر می گردم سمتش.

_کجا داریم می ریم؟

سورنا_یکم صبر داشته باش می فهمی.

ضبط و روشن می کنم.

_مگه نباید الان بری شرکت.

سورنا_امروز یکم دیرتر می رم.

_بگو کجا میریم دیگه.

ضبط و زیاد میکنه.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

سورنا_صبر داشته باش..

***

کلید و داخل در سفید رنگ قدیمی ای می ندازه.

درو باز میکنه و کنار وایمیسته.

سورنا_برو تو

با تعجب وارد حیاط خونه میشم.

میاد تو و در و می بنده.

_اینجا کجاست؟

سورنا_یه جای خب.

یه ساختمونه آجری مانند که یه طبقه کوچیک تر هم بالاشه.یه ایونه خیلی بامزه داره با پنجره هایی بزرگ.یه حیاط تقریبا هفتاد متری که یه حوض کوچیک وسطشه و دوتا باغچه خالی

کنارش.سورن سمت ساختمون میره.دنبالش میرم.

با کلید در و باز میکنه و دوباره کنار میره تا اول من برم تو.یه حس عجیبی بهم دست میده..

حس اینکه سورن میخواد حرفای مهمی بزنه.

از یه راه روی خیلی کوچیک رد میشیم و وارد پذیرایی میشیم که یه سالن تقریبا صد متری.سمت چپ گوشه ی سالن آشپزخونه هست که با دوتا پله از سالن جدا

میشه که اپن و کابینت های چوبی و قدیمی داره.

برمیگردم سمت سورن.

_اینجا کجاست؟

سورنا_اول همه جارو قشنگ ببین بعد بهت میگم.

سه تا اتاق خواب داره که یکیش بزرگ تر از دوتای دیگست.از پله های گرد و باریک ته سالن طبقه دوم میریم که باز یه سالن چهل متری با یه اتاق کوچیک داره.

میرم جلوی پنجره که روبه حیاطه.

سورنا_به نظرت اینجا قشنگه؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

برمی‌گردم سمتش.

_آره قدیمیه ولی یه جورایی با صفاست.حالا کجا هست.

سورنا_خونمونه دیگه...

خونمون؟یعنی چی خونمونه!؟

_دارید خونتون و عوض میکنید؟

ابروهاش رو بالا میده.

سورنا_خنگ بودی یا خنگ شدی؟!

با تعجب نگاهش می کنم:

_آخه نمی فهمم چی میگی!!!

نزدیک تر میاد و لبخند میزنه:

سورنا_خونمون یعنی خونه منو و تو..

مات و مبهوت بهش خیره میمونم.قلبم تند تند شروع میکنه به زدن.

خونه ی منو سورنا.یعنی قراره.یعنی ما..

با قیافه ای جدی میگه:

سورنا_بعد از این همه سال دیگه کاملا همدیگرو می شناسیم.تو دختر مورد علاقمی و دوست دارم باقی زندگیم و با تو شریک باشم.

لبخند میزنه:

سورنا_دوست دارم بچه هام مادری مثل تو داشته باشن تا مثله خودت انقدر خوب بشن.

حال عجیبی بهم دست میده.حسی مثل اینکه تمام آرزوهات با هم براورده بشه و تو شوک زده نگاهشون کنی که اتفاق میافتن.

دوتا دستاش رو رو شونه هام میزاره و با نگاهی مهربون خیره میشه بهم.

سورنا_هر دو با هم جوونیامون و کردیم.همه چیز و باهم تجربه کردیم...قهر و آشتی هامونم باعث شده بهتر همدیگرو بشناسم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

من الان کار خودمو دارم دستم تو جیب خودمه.پول این خونه هم نصفش از طرف مامان و بابامه که بهم هدیه دادن تا بتونم یه زندگی

و باهات بسازم.نصف دیگشم وام گرفتم و خریدمش.البته اگه دوست نداشته باشی عوضش می کنیم...

دوباره قیافش جدی میشه:

سورنا_شاید اوایل زندگیمون سختی هایی بکشیم..به هر حال من باید بیشتر از اینا کار کنم اما قول میدم بهت هیچ وقت کاری نکنم که از زندگی باهام پشیمون بشی.من عاشق زندگی کردن با توام.

میخنده:

سورنا_شوکه شدی؟باشه پس اگه نمیخوای باهام ازدواج کنی که هیچی دیگه بریم

و به سمت پله ها میره.

از خوشحالی زیر گریه میزنم و با جیغ میافتم دنبالش:

_تو روانی هستی...

از پله ها می دوه پایین.دنبالش میکنم و آویزونش میشم:

_خر این چه مدل خواستگاری کردنه این وقت صبح.

قهقهه میزنه:

_میدونی که آدم متفاوتی هستم.

***

مامان تلفن و قطع میکنه:

_مریم بود ساعت چهار باید بری واسه پرو لباس عروس.آرام زنگ زد گفت.

محو اتاقم میشم و ادامه ی حرفای مامان و نمی شنوم.بیست و خورده ای ساله که دارم تو این اتاق زندگی میکنم.ترک کردن همچین جایی

کار خیلی سختیه.مخصوصا که وقتی به درو دیوارش نگاه میکنی.تمام روزایی که داشتی واست تداعی میشه.

مامان همینجور که حرف میزنه دوتا از ساک های لباسم و میبره پایین تا ببریم خونه ی خودم که تقریبا چیده شده.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

روی تختم میشینم و دستمو میکشم روش.قلبم مچاله میشه.فردا مراسم ازدواجمه و من هنوز هم نتونستم از این اتاق دل بکنم.

چقدر خوبه که اتاقم نمی تونه حرف بزنه.اینجوری روز و شبا و خاطراتی که داشتم همیشه تو دلش می مونه.

مامان دوباره وارد اتاق میشه و ساک دیگه ای بر میداره:

مامان_نگاهش کن تورو خدا.مگه قرار دیگه تا آخر عمر این اتاق و نبینی آخه..پاشو دختر هزارتا کار داریم.

بغضم و قورت میدم:

_مامان؟

نگاهم میکنه:

مامان_جانم؟

_میشه اتاقم و همینجوری نگه داری؟هیچوقت دست نزنی بهش...

مامان_نیلگون پاشو تو تا منم به گریه نندازی ول نمیکنی..من هیچوقت به این اتاق دست نمیزنم.توام از فردای ازدواجت همش ور دل منی باید به زور

بفرستیمت خونه خودت..

میره سمت در:

مامان_پاشو لوس بازی در نیار.

سریع از اتاق بیرون میره.میدونم میره مثل مامانی یواشکی گریه میکنه...

از جام بلند می شم و سمت کمد میرم.چشمم به جعبه بزرگ مشکی رنگم میافته..از بس که همیشه کمدم

شلوغ بوده نمی دیدمش.

می کشمش بیرون.روش لایه ای خاک نشسته.درش و باز میکنم.

بوی خاطراته قدیمیم بلند میشه.مثله اینکه همه چی دست به دست هم دادن تا دلکندن و واسم سخت تر کنن.

یه عالمه عکس و کاغذ و شیشه عطری که سورن واسم خریده بوده.گلای خشک شده.گوزن زشت.

عکس کوچیکی و از بینشون بیرون می کشم.همون عکسی که دختره تو کافه ویولت با دوربین فوجی از من و سورن گرفت..

اون روزها هیچوقت فکرش و نمی کردم سرنوشتم با سورن اینجوری رقم بخوره.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

همه ی عکسارو یکی یکی نگاه میکنم..روز افتتاحیه کافه.اولین شب عیدی که خونه بلوط بودیم.عکس مهمونی ها.

عکسای شهر بازی.برف بازی.زمانی که دانشگاه و جشنواره نفره اول شدم.کلی به قیافه کج و موج خودم و فربد و ژست آرام و

سورنا می خندم.عکسای سه نفره با آرام و بلوط.عکسایی که تو دانشگاه و روزای ژوژمان گرفته بودیم.عکسای دسته

جمعی روز فارغ التحصیلی.هیچوقت انقدر با دلتنگی نگاهشون نکرده بودم.چقدر بزرگ شدیم...

از جام بلند میشم و از تو کشو عکسای دوران بارداری بلوط و به دنیا اومدن لاوین و عروسی آرام و در میارم..

چشمم به دفترم میافته بیرون میارمش...

پنج یا شیش ورق بیشتر ازش نمونده.روان نویسم و بر میدارم و مینویسم:

"وقتی خاطراتت و مرور میکنی به روزایی بر میخوری که تازه می فهمی کاش با ناراحتی و اعصاب خوردی حرومشون نمیکردی...یا اینکه کاش فلان روز

با فلانی قهر نمی کردم..دعوا نمیکردم...اما بعد فکر میکنی..باید اون اتفاقات می افتاد تا الان قدر بودن همون آدمارو بدونی تا بفهمی از الان به

بعد باید جوری زندگی کنی که اگه همین الان مردی،دیگران کلی خاطرات خوب ازت داشته باشن.زندگی همینه هر روز داره بهت درس جدیدی میده

و بستگی به خودت داره که شاگرد خوبی باشی یا نه دارم وارد مرحله جدید از زندگی میشم و الان درک میکنم اون ترس کوچیکی و که آرام و

بلوط موقع ازدواج داشتن بخاطر مسئولیت بزرگی که از این به بعد دارم..

تو این چند سال دوستای خوبی پیدا کردم و خوشبختی تک تکشون و دیدم..چون دلشون پاکه.

نمی دونم از این به بعد چه اتفاقاتی قراره تو زندگیم بیافته اما میدونم زندگی خوبی با سورن خواهم داشت.

به جای اینکه واسه هم مشکل درست کنیم با هم از پس مشکلاتمون بر میایم..

بچه دار میشم و بهشون یاد میدیم عشق ورزیدنو..دوستای خوب داشتن و خوشبخت شدنو..

دفترم و با خوشبختی و خوشحالی می بندم و از ته دل امیدوارم که اگر دفتر دیگه ای باز کردم با همین خوشبختی و آرامش ادامه اش بدم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis
نگاه دانلود
www.negahdl.com

نیلگون نوزدهم مرداد.

دفترم و میبندم و به ماهی های روش خیره میشم.یاده ماهی که تو کافه روی اون تیکه دیوار رنگ نشده کشیده بودم میافتم.دستم و روی گردنبند ماهی میکشم.

دلم میخواد باز برم از مامانی بپرسم به نظرت من تو زندگی قبلیم ماهی بودم.

دفتر و عکسارو توی همون جعبه مشکی میزارم و درش و میبندم.

صدای مامان از پایین بلند میشه:

مامان_نیل بیا دیگه سورن همه وسایل و گذاشته تو ماشین.چیز دیگه هم هست که بخوای ببری؟

جعبه رو بر میدارم و از اتاق بیرون میزنم:

_آره جعبه خاطراتم

***

پایان

هشتم بهمن ماه

1395

منبع تایپ:http://forum.negahdl.com/threads/115924/

www.negahdl.com

نگاه دانلود مرجع دانلود رمان

در صورتی که مایل به همکاری با ما هستید و یا نویسنده هستید و میخواهید که رمانها یا شعرهایتان در قالب نرم افزار موبایل ساخته و منتشر شوند میتوانید به انجمن نگاه دانلود مراجعه کنید